

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رسالة نجات ایران

در اهم احكام اسلاميان

اینکه سؤال فرموده بودید که این همه اختلافات در میان علماء اعلام در فروع احکام و در مسائل دین مبین اسلام از جهت چیست و چرا يك نفر مرد مسلم مسائل لازمه خود را در مدت چندین سال نمیتواند یاد بگیرد آیا احکام دین حنیف اسلام بر این دشواری و سختی و با این زحمت و مشقت است یا نه؟ **جواب** : چونکه آنحضرات اخوان دینی احقر را بجواب دادن ملزم و این جواب را از تکالیف الزم باین حقیر فرموده بودند پس احقر بعون الله تعالی میگوید که خداوند عالم در سوره آل عمران میفرماید ان الدین عند الله الاسلام و ایضاً در آن سوره فرموده **وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ** و در سوره مائده میفرماید **و رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا** و مضمون این آیات شریفه

اینست که دین منحصر است بدین اسلام و بغیر از دین اسلام دینی نیست در نزد خداوند تعالی و هر که بغیر از دین حنیف اسلامی برای خود طلب دین نماید پس هر گز از او قبول نخواهد شد و بالجمله در این آیات بینات دین صحیح واقعی را منحصر فرموده بدین اسلام و در سوره سباء فرموده **و ما ارسلناك الا کافة للناس بشیراً و نذیراً** و در سوره احزاب میفرماید **ولکن رسول الله و خاتم النبیین** و مضمون این دو آیه اینست که پیغمبری کل بشر منحصر است بحضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و اینکه نبوت و رسالت بآنحضرت ختم شده و آن بزرگوار بر جمیع مردمان پیغمبر است پس در این دو آیه مبارک که بیان کننده دین اسلام را منحصر فرموده بآنحضرت و دین را منحصر کرده بدین اسلام بصریح آیات سابقه و در سوره بقره فرموده است **لا یکلف الله نفساً الا وسعها** و ایضاً در آن سوره میفرماید **ولا تحمل علینا اصراً** و ایضاً فرموده **ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به** و مضمون این آیات شریفه اینست که خداوند تعالی تکالیف اسلامی را سهل و آسان کرده و در آنها شدت و مشقت و دشواری نیست و ایضاً در آن سوره فرموده **یرید الله بکم اليسر** و **لا یرید بکم العسر** و نص آیه شریفه سهل بودن تکالیف و دشوار و سخت نبودن فروعات احکام اسلام است و در سوره مائده فرموده **ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج** و در سوره حج میفرماید **وما جعل علیکم فی الدین من حرج** و در سوره احزاب فرموده **لکیلا یكون علی المؤمنین حرج** و به صریح آیات شریفه در دین مبین اسلام حرج و مشقت و زحمت و سختی و دشواری نیست و بلکه تکالیف شرع مقدس اسلامی سهل و بدون اشکال است و همه

و آمریکائی و آلمانی و فرنگی و دریائی و صحرائی مختص نکرده و کسی خاص و جمعی مخصوص را اهل قرآن ننموده و بلکه همه نوع انسان را در خطابات قرآن مخاطب فرموده تا اینکه کسی نگوید که ما فقط اهل قرآن هستیم و قرآن بما اختصاص دارد بخلاف توریة و انجیل زیرا که در قرآن خطاب آنها فقط از برای بنی اسرائیل شده و عموم نوع انسان در آن دو کتاب مخاطب نشده‌اند و بلکه در خود توریة و انجیل خطاب بخود بنی اسرائیل است چنانکه در رساله سیف فاصل در رد قاصر جاهل بیان کرده‌ام و در نجات ایران طبع شده و بسیار محل تعجب است از اهل افریقا و اروپا و آمریکا و فرنگیان که از بنی اسرائیل نیستند و برایشان نسبت ندارند و با وجود اینها توریة و انجیل را کتاب خودشان قرار داده‌اند و خود شانرا بحضرت موسی و عیسی نسبت میدهند و بنی اسرائیل که در مصر و بیت المقدس هستند چطور شده که بر فرنگیان نمیگویند که از توریة و انجیل بشماها ربطی ندارد و آندو کتاب بما مختص است و از اینها ظاهر میشود که بنی اسرائیل مصر و شامات فریب داده‌اند و اهالی سائر بلاد را فریفته‌اند و چشم بندی کرده‌اند و آن بیچارگانرا بدون دلیل قاطع و برهان ساطع یهودی و مسیحی نموده‌اند و عقلا و دانایان روی زمین باید خنده بکنند بر فرنگیان سائر بلاد و تعجب نماید بایشان که چطور یهودی و مسیحی شده‌اند و حال آنکه آنها از بنی اسرائیل و از اولاد حضرت یعقوب نیستند و خطاب توریة و انجیل

در این آیات شریفه و در احادیث صحیحه مذکوره میفرماید که در دین مبین اسلام عسر و حرج و مشقت و زحمت نیست و تکالیف مردمان بقدر وسعت و کمتر از طاقت ایشان است و تناقض گفتن از مرد عاقل قبیح است تا چه رسد بحضرت شارع و صاحب شرع انور صلی الله علیه و آله پس از آن آیات و احادیث صحیحه اولاً از تکلیف مردمان عوام و زنان و دختران با حکام اسلام و مسائل حلال و حرام و بر یاد گرفتن آنها و بر عمل بآنها و ثانیاً با قطع و یقین معلوم و واضح شد که در دین اسلام و در احکام و مسائل آن عسر و حرج و مشقت نیست پس ایراد و اشکال آن بر اعدای دینی بردین اسلام و بر آورنده احکام آن وارد نمیشود و ابتدا بر ساحت مقدس آنحضرت ایرادی و اشکالی وارد نخواهد شد بلی ایراد و اشکال آن برداران بر بعضی از علماء و بر جمعی از میان کنندگان احکام وارد است که چرا احکام باین سهل و آسانی را باین مشقت و عسرت و اختلاف و دشواری ذکر کرده اند و چرا این همه تنازع و تشاجر در میان علماء اعلام واقع شود و اینقدر حیرت و سرگردانی در میان مردمان پیدا گردد و بلکه درین خود علماء و مرجع تقلید اختلاف ظاهر باشد پس جواب این ایراد صحیح و اشکال واضح را از جهت خدمت بشر انور و از بابت رفع تهمت و دفع نفرت از علماء اعلام و پیشوایان اهل اسلام ادام الله تعالی تاییداتهم عرض میکند که اولاً علماء اسلام معصوم نبوده اند و از برای ایشان سهو و اشتباه و غلط و غفلت واقع میشود و ثانیاً در اغلب ازمنه و در اکثر بلاء مرجع بیان احکام و محل رجوع عوام در مسائل حلال و حرام مردمان بدون

علم و بلکه اشخاص عوام در لباس علماء اعلام بوده اند و بیشتر اوقات عالم نمایان مرجع تقلید اهل اسلام و ایران شده اند و بلکه از چند سال قبل از این مرجع تقلید شدن بعضی با اسباب چینی و از امورات تدبیری بوده است و اعلم علماء واقفه فقهاء در گوشه نشینی و در زوایای خاموشی مانده و علماء اعلام و دانایان سیاسی که از احکام شرع انور با خبر و در کمال بصیرت بوده اند دست و زبان و قلم ایشان بسته شده و لواء تفسیق و تکفیر و تذلیل آن علماء واقعی و آن نایبان حقیقی محمدی ~~علیه السلام~~ بلند بوده است و از این جهت اختلاف در احکام علماء و در مسائل حلال و حرام و تنافی در میان مردمان واقع شده و اغلب عوام اهل اسلام و خصوصاً اهالی ایران دچار مشکلات و حیرت و سرگردانی گردیده اند و از احکام شرع مقدس چیزی وافی در دست مؤمنین باقی نمانده و از مسائل دین مبین شئی کافی در میان مسلمانان پیدا نمیشود و از جهت این حیرت و اختلاف جمعی از مسلمین از دین بیرون شده اند و جمعی از ایشان نفرت از دین حنیف اسلامی نموده اند و از بسکه از عالم نمایان مهملات و اکاذیب شنیده اند اغلب احکام شرع در نظر ایشان کذب و بهتان شده است و هر روز مردمان دسته و دسته از دین بیرون میروند و بر مسلمین واقعی استهزاء میکنند و از جهت اشتباه و سهو بود که تقریباً یکصد سال قبل از این یکی از علماء اعلیٰ الله تعالی مقامه يك كتاب ضخيم و مجلد بزرگ در خصوص طهارت نوشت و بعد از اوتيك نفر از تلامذة آن مرحوم يك كتاب ضخيم تر از آن در طهارت مرقوم فرموده و بعد از او يك نفر از

شاگردان آن مرحوم دو مجلد بزرگتر و ضخیمتر از آنها در طهارت نوشت
 و هر یکی از آن بزرگواران تقریباً بیست سال در آن کتابها زحمت و مشقت
 کشیده‌اند و حال آنکه مسئله طهارت و وضوء و غسل و تیمم چندان اهمیت
 ندارد و در هر یکی از آنها يك آیه شریفه و يك حدیث صحیح کافی است
 در طهارت آیه مبارکه **فنیابك فطهر و الرجز فاهجر** یعنی لباس خود را پاک
 کن و از نجاسات اجتناب نما و دوری بکن و در حدیث معتبر ابن مغیره
 در کافی از حضرت کاظم علیه السلام است **قال قلت له لا استنجاء حد قال لا ینقی**
ماثمه یعنی عرض کردم با حضرت علیه السلام آیا از برای استنجاء و شستن نجاست
 از محل آن حدی معین دارد یا نه فرمود حد معینی ندارد و بلکه پاک
 میکند آنچه در آن محل است و در وضوء در آیه شریفه فرموده
فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق تا آخر و در تهذیب در حدیث
 ابن عباس است که وضوء دوشستن و دو مسح کردن است و در کافی در حدیث
 ابن فرقد است که حضرت صادق علیه السلام فرمود حد وضوء اینست که بشوی
 روی و دستهای خود را و مسح بکن سر و قدمهای خود را و مثل اینست
 احادیث دیگر و در غسل آیه **و ان کنتم جنباً فاطهروا** یعنی اگر جنب باشید
 پس بدن خودتانرا بشوئید و در کافی و تهذیب در حدیث زراره حضرت
 باقر علیه السلام فرمود بر بدن جنب آنچه از آب جریان کرد قلیل باشد و یا کثیر
 پس کفایت میکند و در حدیث دیگر فرموده بشوئید بدن را در غسل از سر
 تا بقدم و در تیمم در آیه شریفه فرموده **و ان لم تجدوا ماء فتميموا**
صعيداً طيباً یعنی اگر آب یافته نشد در مقام نماز گذاردن پس
 تیمم بکنید بخاک پاک و در احادیث بسیار فرموده‌اند که دو دست

بزمین بزن و مسح بکن پیشانی و دو دست خود را از بند دست و در کتاب
 فقیه حضرت صادق علیه السلام بعمار فرموده جمیع شکیات را از برای تو در دو
 کلمه جمع میکنم در هر محل که شك کردی بنا را با کثر بگذار و بعد
 از آن نماز احتیاط بجا بیاور و در تهذیب از حضرت کاظم علیه السلام روایت
 کرده در شك میان دو و سه فرمود بنا را بر نقصان بگذارد و اخذ میکند
 بر جزم خود پس بنا باین دو حدیث شخص نماز گذار مخیر است در میان
 بنا گذاشتن با کثر و یا بنا نهادن به اقل و اگر بنا را با کثر گذاشت نماز
 احتیاط میگذارد و اگر بنا را باقل گذاشت نماز احتیاط ندارد و تمامی
 شکیات در این دو حدیث جمع است و زیاده بر این واجب نیست زیرا
 که این احادیث در مقام حاجت است و در نماز شبانه روزی در آیه شریفه
 فرموده **اقم الصلوة لعلک الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر**
ان قرآن الفجر کان مشهوداً و در احادیث زیاد نماز پنج وقت را در ترجمه
 و تفسیر این آیه بیان فرموده اند و احتیاج بذکر آنها نیست زیرا که ضروری
 مذهب شده است و در خمس در آیه شریفه فرموده **واعلموا انما غنمتم**
من شی فان لله خمسہ تا آخر و در احادیث بسیار و در تفسیر این آیه
 فرموده اند که هر چه فائده و نفع نمودید بعد از مؤنه سال پنج يك آنرا
 بفقراء سادات بدهید و در زکوة فرموده **انما الصدقات للفقراء و المساکین**
 تا آخر و در احادیث کثیره است که ده يك غلات اربعه را بعد از آنکه پنجاه
 و دو بوط و چیزئی عبارت از ۲ هفته ۳ درم ۱۸ مثقال صیرفی است شد بفقراء
 و سایر مصارف زکوة بدهید و از طلا و نقره بعد از رسیدن بریست دینار و

دویست درهم چهل يك بدهید و در فطره فرموده‌اند در احادیث زیاد که از برای هر شخص يك صاع است اگر معاش خود را اداره نماید و الا فلا و صاع عبارتست از يك من تبریزی و چهارده مثقال و ربع آن و در روزه در آیه شریفه ذکر شده که از طلوع صبح صادق تا بغروب شرعی از خوردن و آشامیدن و جماع کردن اجتناب بکنید و در خصوص خرید و فروش و معاملات در آیه شریفه فرموده **الان تکون تجارة عن تراض منکم** یعنی خرید و فروش با رضای طرفین صحیح است و این آیه قاعده کلیه است که اگر طرفین راضی شدند بريك معامله پس صحیح است مگر آنکه خود صاحب شرع انور از يك معامله منع بکند و آنرا حرام فرماید مثل بیع ربا دار و قمار و اجرت زنا و لواط و خود آنها و اجرت بعض فعلهای حرام از غناء و غیره پس مادامیکه چیزی را حرام نفرموده در قرآن و یا در احادیث معتبره در خرید و فروش و در خوردن و آشامیدن و در پوشیدن و استعمال کردن پس آن چیز حلال و صحیح است بصریح آیه **خلق لکم مافی الارض جمیعاً** مگر آنکه حرمت در چیزی وارد شود چنانکه در قمار و شراب و امثال اینها وارد شده و در کافی در حدیث بسیار معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که **کل طلاق بکل لسان فهو طلاق** یعنی جمیع اقسام طلاق از خلعی و رجعی با جمیع زبانها طلاق است از عربی و فارسی و ترکی و غیر از اینها و از این جهت مرحوم محقق بحرانی در حدایق فرموده که در معاملات لفظ مخصوص و صیغه ماضی و لفظ عربی لازم نیست و این مطلب را نقل کرده از جمعی از علماء اعلام و اساطین اسلام و در این خصوص احادیث بسیار ذکر کرده

که در این مختصر محل ذکر آنها نیست هر که بخواهد بآن کتاب رجوع
 میفرماید مگر در نکاح که لفظ عربی و صیغه مخصوصه لازم است و این
 آیات و احادیث مذکوره از بابت مثال بوده است که بعرض برادران دینی
 رسانیده و همه احکام فروع و مسائل دینیه از این قبیل است و حقیر در
 اینجا طول نمیدهد و اکتفاء میکند بربیک مثال عرفی و حسی و آن اینست
 که اگر کسی خواسته باشد یک مسجدی و خانه بنا کند اقلا مدت چند
 ماه باید در آن عمل بکند تا آنکه آن مسجد تمام شود و اگر دستورالعمل
 آنرا و نقشه همان بناء را بکسی بدهد و تعلیم نماید بیک نفر معمار در
 مدت نیم ساعت تعلیم و یاد دادن تمام میشود و همچنین است مثال در وضوء
 و غسل و غیر از آنها مثلا اگر کسی وضوء بسازد و یا غسل بکند در مدت
 دو دقیقه تمام میشود و از وضوء و غسل فارغ گردد و هکذا اگر کسی
 خواسته باشد که دو رکعت نماز صبح بگذارد پنج دقیقه طول میکشد و
 بالجمله عمل هر فعلی از عرفیات و عبادات سخت تر و دشوارتر است از گفتن
 آن و بیان آن عمل و تعلیم و دستورالعمل هر چیزی بمراتب آسان تر و سهل است
 از بجا آوردن همان فعل و این مطلب حسی عوام و زنان است تا چدرسد بخواص
 و علماء پس وضوء که فعل و بجا آوردن آن دو دقیقه طول دارد چرا بیان
 و دستورالعمل آن در مدت چند روز تمام نشود و همچنین غسل و تیمم و
 غیر از اینها و دو رکعت نماز صبح که پنج دقیقه طول دارد چرا مسائل
 و تعلیم آن در اثناء چندین روز تمام نمیشود و شستن نجاست
 از بول و غیر از آن در دو دقیقه تمام میشود پس چرا گفتن آن و تعلیم و

دستورالعمل آن در مدت چند روز ختم نشود **فاعتبر وایا اولی الابصار** و اینها که ذکر شد از دشوار بودن تعلیم و طول کشیدن دستورالعمل از جهت جهل بفرمایش حضرت صاحب **شرع** است زیرا که در میان دستورالعمل آنحضرت در عبادات و معاملات طول کلام نیست چنانکه ذکر شد که در وضوء فرموده دو شستن و دو مسح کردن است و در غسل فرموده بدن را از سر تا بقدم آب برسان و در شستن نجاست از بول و غیر از آن فرموده که نجاست را پاک بکن و پاک شدن نجاست از لباس و بدن مثل پاک شدن سایر چیزها است از لباس شخص مثلاً اگر لباس شخصی گل آلود شود و یا بشیره و یا بروغن آلوده باشد پس واجب شود پاک کردن همان گل و شیره و غیر آن و پاک نمودن اینها را اطفال و جهال میدانند تا چه رسد بمردان و زنان پس این همه گفتگودر نجاست چرا واقع شود و چرا بفرمایش قرآن عمل نشود که در آیه شریفه مذکوره فرموده لباس خود را پاک بکن و از نجس اجتناب نمائید و در نماز صبح فرموده که دو رکعت است با حمد و سوره و بعد از آن رکوع و بعد از آن دو سجده و بعد از دو سجده آخر تشهد و سلام و بالجمله کاریکه چند مدت طول دارد صاحب شرع انور بیان و تعلیم آنرا در دو دقیقه فرموده چنانکه عرف و عادت نیز همین است و تمامی احکام شکیات را در دو کلمه بعمار سا باطی بیان فرموده چنانکه گذشت پس تعلیم حکم شکیات چرا در مدت چند روز تمام نشود و این همه حرفها در نجاست و طهارت و تعلیم پاک کردن و ازاله نجاست و دستورالعمل در آنها از برای

چيست و چرا كار سهل و آسان مردمان را بر بندگان خداوند تعالى سخت و دشوار کرده‌اند و چرا مردم بيچاره را وسواسي نموده‌اند و اراده خداوند تعالى بصريح آيه مذكوره آسان بودن كار و عمل بندگان خودش است و دشوار نبودن كار است بايشان پس چرا عكس اين درميان عالم نمايان واقع شده و حال آنكه جاهل بعالم رجوع ميكند از جهت رفع جهل خودنه از جهت زياد شدن جهل و دشوار شدن كارش و جماعت عوام بعلماء رجوع ميكند و مسائل شرعيه خود را از ايشان ميپرسند پس چرا در حيرت و جهل و ناداني ميمانند و چرا مسائل دينيه خود را نميدانند و از چه جهت در نجاسات و شكيات و در وضوء و غسل وغير از اينها سرگردان و حيران شده و مبتلاي وسواس و مطيع خناس ميشوند و حيرت عوام از جهت طول كلام بعض علماء اسلام است در طهارت وغير از آن از فروع احكام و هر گاه يكتفر از طلاب بافهم باشتاب يكي از كتابهاي طهارت سابقه كه ذكر گرديده در مدت ده سال درس بخواند و مطالعه كند از عهده فهم و حفظ آن نميتواند بر آيد تا چه رسد بكتابهاي ديگر از ساير فروع و مسائل و اگر كسي در مدت بيست سال در صدد فهم و حفظ جواهر الكلام بر آيد باز عاجز خواهد شد و نميتواند فروع آنرا ياد بگيرد تا چه رسد براي نكه بمرذمان عوام تعليم نمايد و در مسئله تجارت و خريد و فروش كه يك آيه شريفه است كه ذكر شد يك كتاب با ضخامت و بزرگي نوشته‌اند كه كسي با فهم قدرت حفظ آنرا در مدت ده سال ندارد و جميع اين تطويلات در اين فروع از جهت اشتباه و غفلات و سهو

بعض علماء و معصوم نبودن ایشان است در زمان سابق و تقلید کردن علماء
 لاحق است بایشان اعلیٰ الله تعالی مقامهم و این طول کلام و زحمت و
 مشقت که در طهارت و تجارت و نجاسات و شکایات کشیده اند زیاده تر و
 بیشتر از اینها را در اصول فقه و فروع آن متحمل شده اند از آن جمله
 مرحوم شیخ حسن پسر شهید ثانی یک کتاب در اصول فقه نوشته و بعد از او
 یک نفر از علماء یک کتاب ضخیم در ایراد و تنقیح آن نوشت و بعد از او یک
 نفر یک کتاب دیگر در رد او نوشت و بعض دیگر حاشیه نوشت و هکذا یکی
 دیگر و در اواخر یکی از علماء خواست با اعتقاد خودش آنهارا تنقیح فرماید یک
 کتاب بزرگ نوشت و بعد از او شاگردان آن مرحوم حاشیه ها بر آن کتاب نوشتند
 از آن جمله یک حاشیه بزرگ و ضخیم یکی نوشت طالب علم با هنر و با فهم در مدت
 بیست سال از عهده فهم و حفظ آن نمیتواند بر آید و چقدر زحمتها و مشقتها
 در نوشتن و نسخه کردن آنها متحمل شده اند و چقدر جوانیها و عمرها در آنها
 تلف شده و در درس خواندن و مطالعه و تعلم آنها چندین هزار از طلاب در
 غربت در نهایت فلاکت و فقر و فاقه جان داده و علاوه بر اینها اقلاً پنجاه
 هزار تومان وجه نقد بکاغذ آنها بخارجه داده شده و اجانب از جهت طبع
 و نشر آنها فائده برده اند و فائده ما مسلمانان از آنها تا بحال چه شده در
 مقابل این همه زحمتها و تلف نفوس و رفتن نقود اهل اسلام بخارجه و
 مرحوم کلینی و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ الطائفه و علامه و محقق اول و ثانی
 و شهید اول و ثانی و محقق کاشانی و بحرانی و مجلسی اول و ثانی و غیر از ایشان

از علماء اعلام و فقهاء عظام اعلى الله تعالى لهم المقام همین کتابهای اصول و فررع رانديده بودند و این کتابها در آن زمان نبوده پس چطور شد که آن بزرگواران عالم شده اند و از پیشوایان دین اسلام بودند و از اساطین دین مبین محسوب گشته اند و علاوه بر اینها از یکصد سال قبل بر این چند صد دوره رساله عملیه طبع و نشر شده و اغلب آنها از وجوهات شرعیه و حقوق فقراء و ضعفاء طبع شده و وجه کاغذ آنها بخارجه رفته و بکیسه اجانب ریخته شده و بعد از فوت همین مجتهد و صاحب رساله آن رساله ها در گوشه و کنار تلف شده و در محل غیر مناسب پوسیده گردیده و اگر در عوض این زحمتهای و مشقتها و این کتابها و رساله های پی در پی علماء و مجتهدین در زمان سابق از امراء و سلاطین اسلام و خصوصاً از دولت ایران درخواست می کردند که ایشان بزودی کارخانجات منسوجات و ملبوسات و کاغذ و سایر لوازمات زندگی و آسایش معاش از خط آهن و تسطیح طرق و شوارع و اخراج معادن از نفت و آهن و زغال سنگ و غیر از اینها را آماده می کردند و بلاد اسلام و ولایات ایران مثل سایر دول خارجه صاحب ثروت و قدرت و قوت دفاعیه میشد و در این زمان حاضر اسلامیان و ایرانیان باین ذلت و ضعف و فلاکت واقع نمیشدند و مثل سایر دول استقلال داشتند و صاحب ثروت میشدند و چقدر خوب بود و بلکه لازم بوده که در اول سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه علماء ملت اسلام و پیشوایان انام و امراء عظام دولت امر می کردند بدست کردن راه آهن و آوردن کارخانجات از هر قبیل و در عوض این تطویل کلام

در طهارت و نجاست کتب و مجلات و رساله‌ها در ترغیب و تحریر مردمان صنایع و استعمال مخصوص آنها و بر تعلیم و تعلم علم فلاح و زراعت مینوشتند و تألیف میکردند و مردمان را بیدار و هشیار مینمودند آه آه صد هزار حیف از این سهو و غفلت و اشتباه و حال آنکه بیان و نوشتن اینها بمراتب سهل و آسانتر بوده است بآن کتابهای اصول و حواشی آنها و بآن کتب فروع و زیاد غیر محل ابتلاء بمردمان عوام در طهارت و نجاست و غیر از اینها و اگر این ترغیب و تحریر را علماء و مجتهدین میفرمودند و مسلمانان آن زمان و اهل ایران را مطلع و باخبر میکردند حالا اهل اسلام باین فلاکت و بلکه باین هلاکت واقع نمیشدند و اینقدر نفوس و اعراض و اموال ایشان تلف نمیشد و اسلام باین ضعف و سستی نمیبود و امروز ضعف دولت و عدم قدرت او بدفع فساد در بلاد خودش و عدم قوت او برفع شرارت داخلی و بلکه عدم اقتدارش بر مقاومت خارجی از جهت ناهموار بودن راهها و ناراستی طرق و شوارع است و از عدم وجود راه آهن در بلاد اسلام است و اگر از اول زمان ناصرالدین شاه راه آهن در بلاد اسلام درست میشد و معادن ایران بیرون میگشت و کارخانجات از هر قبیل آماده شده بود و علماء و پیشوایان دین مبین اهل اسلام را باین مطلب الزم و باین امر اهم مطلع و بلکه و ادا میفرمودند و رساله‌ها در این مقصد دنیوی و اخروی تألیف میکردند و مجلات در تحصیل اسباب معاش و قوای حفظیه از قبیل درست کردن آلات دفاعیه و ارتباط ممالک اسلامی و در چیزهایی

که باعث حفظ ثروت و امنیت ملت و دولت است مینوشتند حالا اهل اسلام و ایران باین پریشانی و بیچارگی مبتلا نمیشدند و در تحت فشار اجانب و بلکه اشرار داخلی ضایع و مضمحل نمیگشتند و بعد از صادر شدن امر و ارشاد و هدایت بمنافع دنیوی و اخروی و ترقی و تعالی اهالی اسلام و بیان تکلیف واجب و اهم از آقایان مجتهدین اگر امراء و اعیان دولت و ملت و سایر ثروتداران غیرتمندان ممالک ایران نقود طلا و نقره خودشانرا از بانک فلان و فلان بر میداشتند و بلکه از اول امر بآن بانک طلا و نقره خودشانرا نمیگذاشتند و نقود خود را در ترقیات اسلامیان صرف میکردند و در عوض رباء حرام منفعت حلال میخوردند و در کارخانجات و اخراج معادن و در اسباب فلاح و زراعت و صناعت و آماده کردن ماتورها و تراکتورها و ماشین زراعتی و درست نمودن راهها و خطوط آهن در آنها شرکت مینمودند و منافع زیاد از اینها بر میداشتند و ثروت دائمی و عزت همیشگی بدست میآوردند چقدر خوب بود و اگر چنین شده بود این همه نفوس اسلامیان و چندین هزار ملت اسلام و اهل ایران از گرسنگی بخارجه نمیرفت و در بلاد اجانب تلف نمیشدند و روز بروز در ولایات دیگران نسل مسلمانان ضایع نمیگشت و عدد نفوس ایران در این زمان نسبت بمعد ایشان در صد سال قبل از این بلکه پنجاه سال قبل بر این چند مرتبه تفاوت کرده و نفوس اجانب و خارجه زیاد شده و هم ثروت ما رفته و هم نفوس تلف شده و عکس اینها در خارجه بوده و روز بروز نفوس

و اموال و ثروت ما ایرانیان و اسلامیان کم میشود و بخارجه میرود و در هر سال اقلایک کرور تومان بکاغذ و قلم و مرکب خارجه خرج میشود و چند کرور بشیشه و چند کرور به نفت و چندین میلیون بملبوسات و چندین میلیون بقند و چای و چها و چها و اگر یک نفر حساب کننده با دقت حساب اموال و نقودیکه در هر سال از اسلامیان بخارجه میرود ملاحظه نماید تقریباً سالی یکصد میلیون از نقود ایشان بکیسه اجانب داخل میشود و نصف اینها زینت زنان و بازیچه بچه گان و فضول معاش ایران و اسلامیان است پس نقود ما رفت و املاک رفت و اجناس و اموال رفت و خانهای مسلمانان با جانب فروخته شد و جهت رفتن اینها ازدست مسلمین و فلاکت ملت و عدم قدرت دولت و گدا شدن اهل مملکت ایران وضعف اسلام و تلف نفوس ایران و بدون عصمت شدن زنان و خادم بودن مردان بغیر خود ایشان و غیر از اینها که معلوم است عدم کارخانجات مذکوره و عدم اخراج معادن و عدم خط آهن و عدم اسباب فلاح و زراعت است در بلاد اسلام پس باید بزودی تدارک آینده نمود و بقانون اسلام حفظ ناموس اسلام و مسلمین کرد و در آتیه فکر کرده و غفلت و خواب و کسالت را بکنار گذاشته و در کمال دقت در مقام تدبیر بوده و هر چه زودتر بدرست کردن خط آهن و کارخانجات و اخراج معادن اقدام باید نمود تا آنکه تأمین آتیه و حفظ آینده بشود انشاء الله تعالی و اما تکلیف و قانون مقدس اسلامی و دستور العمل شرعی واقعی بر علماء اعلام و فقهاء کرام کثر الله تعالی امثالهم اینست که آن بزرگواران نیز از کتاب خداوند جل جلاله و از احادیث معتبره

اهل عصمت و طهارت علیهم السلام قدم و قلم و زبان بیرون نگذارند و هر حکم و فتوی که میفرمایند از قرآن مبین و از احادیث صحیحه بوده باشد چنانکه حضرت رسول ﷺ در حدیث متواتر در میان اسلامیان بیان فرموده که **انی تارك فيکم الثقلین کتاب الله و عترتی** تا آخر حدیث شریف یعنی بدرستیکه من بعد از خودم در میان شما ها دو چیز ثقیل و گران میگذارم از جهت هدایت و ارشاد شما یکی کتاب خداوند عالم و دیگری اهلیت **علیهم السلام** من است و مادامیکه شما در امورات راجعه بدنیای و آخرت خود تان بآن دو تا تمسک بکنید هرگز شما بضلالت و گمراهی واقع نمیشوید و بذلت و پریشانی مبتلا نخواهید شد و اختلاف در میان شما ها واقع نمیگردد پس بنا باین حدیث صحیح مدرک و مستند اهل اسلام در جمیع احکام همان قرآن و احادیث اهلیت **علیهم السلام** است و بغیر از اینها در امروز و بلکه از اول اسلام در فتوی و قضاء و امورات شرعی و حلال و حرام دلیل دیگر نیست و هر که بغیر از این دو چیز را مدرک و دلیل حکم قرار بدهد پس آن کس همین حدیث معلوم بالضروره را انکار کرده تا چه رسد با حدیث بسیار دیگر که در بحار الانوار و کتاب قضاء و مسائل الشیعه و در غیر از اینها ذکر گردیده و انکار آنها و عدم عمل بآنچه ذکر شد خارج شدن از دین است بالضروره و حکمیکه از کتاب خداوند تعالی و از احادیث صحیحه اخذ شود در آن حکم اختلاف نمیشود اگر کسی اهل خبره و از صاحبان بصیرة کامله بوده باشد و این همه اختلاف درین علماء ملت و مجتهدین جماعت در فتوی و قضاء ناشی از عدم مراجعه

کتاب الله تعالی و از عدم تدبیر و تفکر در احادیث حضرات ائمه علیهم السلام بوده است و از جهت غفلت از تقلین گردیده پس باید بزودی از جهت حفظ ناموس اسلام و محفوظ بودن احکام آن از تغییر و تبدیل و مصون شدن شرع انور از اعتراض و استهزاء مفسدین و معاندین اسلام علماء بلاد ایران امتحان و اختبار بشوند و اعلم علماء هر بلد معین شود و فقط همان اعلم مرجع حکم حلال و حرام گردد و ملای قشری از عالم واقعی امتیاز یابد و فقیه حقیقی از آخوند ریائی شناخته شود و اگر این امتحان نشود بدتر از اینها خواهد شد زیرا که بسیاری از عالم نمایان در لباس عالمان واقع گویان داخل شده اند و جمعی از دنیا داران در کسوت متدین نمایان گردیده اند و کثیری از گرگان در میان گوسفندان ظاهر گشته اند و از این جهت امورات دینیه و مسائل شرعیه اختلاف و اختلال پیدا کرده و عوام الناس در حیرت و در سرگردانی مانده اند و امراء و اعیان دولت در نهایت باشتباه افتاده اند و عالم را از غیر عالم و دانا را از نایینا امتیاز نمیدهند چنانکه محقق کاشانی صاحب تفسیر صافی و کتاب مستطاب وافی اعلی الله مقامه در کتاب حقایق فرموده که ترجمه اش اینست که امروزه مشتبّه شده امر واقعی در امتیاز علماء بر عوام در نهایت اشتباه از جهت مشتبّه شدن عالم لباسان بعلماء واقع گویان در نظر عوام از مردمان و داخل کردن غیر عالمان خودشان را در میان عالمان پس از این سبب عوام در نهایت حیرانی و سرگردانی شده اند و راه حق را گم کرده اند تا آنکه فرموده و هر گاه عالمی بمقلد خود یک فتوی بدهد پس مقلد از آن عالم میبرد که

این حکمیکه فرمودی آیا در قرآن و یا در حدیث صحیح و معتبر است یا نه اگر گفت بلی این حکم در قرآن و یا در حدیث است پس مقلداو عمل میکند بآن بعد از یقین کردن مقلد بعدالذمه و علم و فهم او و اگر گفت که در قرآن و احادیث این مسئله بخصوص نیست و لکن از آنها فهمیده میشود و یا آنکه گفت این اجماعی است پس در این دو صورت مقلدهمان مسئله را از عالم دیگر سؤال میکند زیرا که آن عالم اول ندانست تا آنکه عالم دوم از قرآن و یا از احادیث فتوی بدهد و بعد از آن مقلد بحکم قرآن و حدیث عمل میکند و اگر شخص عوام و مقلد در دین خودش باین نحو رفتار نماید پس در دین خود با بصیرت شده و این مسلک بر عالم و بر عوام همان طریق حق است و احادیث ائمه علیهم السلام باین مسلک وارد گردیده و علاوه بر این این مسلک مذهب و طریقه علماء و فقهاء امامیه است از زمان سابق و اعتماد ما نیز بر این است در دین مبین و چاره نیست از برای کسی که منسوب باشد باهل بیت علیهم السلام و شیعه اثنا عشری شود مگر این که اخذ بکند باین مسلک و رفتار نماید باین نحویکه ذکر شد پس اگر کسی از این طریق خارج شود و بطریق غیر از این سلوک نماید بدون عذر شرعی در این فرض آن شخص خارج شده از این نسبت که باهل بیت علیهم السلام دارد و از این نامی که شیعه و اثنا عشری باشد هر چند یکه خودش نداند تمام شد کلام آن مرحوم و مراد آن بزرگوار اینست که عالم و مجتهد باید از قرآن و احادیث ائمه علیهم السلام فتوی و حکم بدهد و مقلد و عوام باید از آن عالم مسئله بپرسد نه از غیر او و نه از مجتهدیکه از رأی او اجتهاد خودش فتوی بگوید

و با ظن و گمان خودش حکم بدهد و مردمان عوام را در حیرت و شک و ظن بگذارد و آنها را سرگردان و حیران نماید و در جهل و نادانی نگه دارد و چشم آن بیچارگان را ببوشد و از عالمان واقع گویان و از دانایان و با خبران او را منحرف نماید و اعتقاد علماء و مجتهدین شیعه از اول همین بوده است مرحوم کلینی و مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و ابن ادریس و محقق و علامه و علامه مجلسی و مجلسی اول و شیخ بهائی و محقق بحرانی و غیر از ایشان از علماء اعلام و مجتهدین عظام اعلی الله تعالی لهم المقام و دلیل این فرمایش محقق کاشانی را احقر در سابق ذکر کرد که حضرت رسول ﷺ فرموده من در میان شما بعد از خودم دو چیزی بزرگ و ثقیل میگذارم و بآنها تمسک بکنید یکی کتاب خداوند تعالی و دیگری اهل بیت من است چنانکه ذکر گردید پس کسی که حکم و فتوای او و یا عمل و اخذ کردن مسئله شرعی او از قرآن و از احادیث نباشد و در هر مسئله رجوع بقرآن و حدیث معتبر نکند پس آنکس چنگ بثقلین نزنده است و تمسک بحبل الله المتین نکرده و بلکه از فرمایش پیغمبر (ص) خودش خارج شده و شیعه و اثناعشر نبوده چنانکه آن مرحوم فرموده و این احقر شرایط و آداب قاضی و مفتی را در کتاب الصراط السوی ذکر کرده با تفصیل هر که خواهد بآن کتاب رجوع فرماید که در آن آیات و احادیث بسیار در شرط حکم کردن و فتوی دادن نقل کرده پس بنا بر اینکه علماء واقعی بعالم نمایان مشتبّه شده و غیر عالم در لباس عالم جلوه نموده باید بزودی علماء و مجتهدین و صاحبان فتوی و متصدیان امورات

شرعیه در هر ولایت و خصوصاً در مرکز و ایالات امتحان و اختیار شوند تا آنکه عالم نمایان از علماء و فقهاء واقعی امتیاز یابند و معلوم است که هر که عالم حقیقی و متدین صحیح باشد باین امتحان راضی میشود و هر که بدون علم و غیر متدین است راضی نخواهد شد و این مسئله امتحان در شناختن علماء واقعی از عالم نمایان فی الجمله کافی است زیرا که یسوادان و غیر عالمان و بدون تدین بمقام امتحان نخواهد آمد و عالمان واقع گویان و دینداران راضی خواهند شد چنانکه قیم امین راضی میشود که بحساب و عمل او ملاحظه نمایند و شخصی خاین و غیر امین راضی نمیشود که بعمل او مطلع شوند و بحساب او رسیدگی شود و تکلیف الزم و حکم ملزم و واجب اہم بعد از امتحان علماء و یا قبل از آن بر ثروت داران اسلام و ایران اگر دین و غیرت و حمیت و انسانیت داشته باشند اینست که بزودی کارخانجات از هر قبیل بقدر قدرت و قوت و ثروت خودشان با استقلال و انفراد و یا با شرکت چند نفر و با تفاق ہمدیگر وارد نمایند و آماده کنند و خط آهن درست فرمایند و مشغول باخراج معادن شوند و نقود و طلا و نقره خودشانرا از بانک فلان بردارند و از صندوقها بیرون نمایند و در کارخانجات ملبوسات و غیر از آنها و در خطوط آهن و در آسایش و ترقی دولت و ملت صرف بکنند و خود صاحبان نقود منافع حلال سال بسال و ماہ ب ماہ اخذ فرمایند و در عوض رباء حرام نفع حلال بخورند و در این ضمن خودشان را براحت انداخته و بسایر برادران دین خود کار فرمائی نمایند و سبب معاش و گذران بندگان خداوند عالم

باشند و باین کار صحیح و شرعی و واجب اهم دینی و دولتی باعث استقلال دولت و قدرت و قوت هیئت اسلامیة بشوند و کدام سعادت بهتر و بالاتر از این خواهد شد و چه شقاوت و بد نامی در ترك این تکلیف خواهد گشت از برای ثروتمندان و مالداران و دلیل وجوب اهم بودن اینها و الزم تکلیف شدن وجود کارخانجات و امثال آنها اینست که باوجود اخراج معادن و خط آهن و کارخانه های دولت اسلام و ملت مسلمانان و ایرانیان صاحب استقلال و قدرت و قوت و ثروت میشوند و قوه دفاعیه در مقابل اشرار داخلی و خارجی حاضر و آماده میکنند و دفع فساد از عباد در بلاد میفرمایند و نظامیان وافی و کافی فراهم مینمایند و اگر اینها نباشد روز بروز مسلمین مضمحل و ذلیل و اسیر اجانب میشوند و نفوس و اعراض و اموال باقیمانده ایشان در معرض تلف گردد و اسلام ضعیف و شعائر دین مبین از بلاد اسلام برداشته شود و مسلمانان مطیع اجنبیان میگردد چنانکه در بلاد اجانب چنین شده است و اگر مسلمین ثروتمندان و متمولان باین تکلیف الزم اسلامی و باین واجب اهم دینی خودشان عمل نکنند و اقدام بآن کارخانهها و اخراج معادن و خط آهن ننمایند و راضی شوند که اسلامیان و ایرانیان در این فلاکت باشند و بذلت و اضمحلال واقع شوند و دین اسلام ضعیف و اهل آن بهلاکت افتاده باشد پس در اینصورت باولیاء ملت از علماء و امراء دولت از رؤساء و متنفذین از بابت امر بمعروف و نهی از منکر واجب و لازم اهم است که نقود و نقره و طلاء آن ثروت داران لئیم و بخیل را بعنوان قرض

دولتی و یا ملتی از ایشان اخذ بکنند و قبض صحیح شرعی بآنها بدهند و بعد از آن در این مصارف خیریه صرف نمایند و کارخانجات و خط آهن را درست بکنند و باخراج معادن اقدام فرمایند و بعد از آن از عایدات کارخانه ها و معدنها و ماتورها و تراکتورها با تدریج طلب ایشان را رد نمایند و نقود صاحبان ثروت را بدهند و زیادت را از این اهل اسلام و اهالی ایران را در فلاکت نگذارند و حفظ نفوس و اعراض و اموال مسلمین را بکنند و اساس اسلام و نجات ایران را محکم و برقرار و پایدار نمایند و صاحب شرع انور صلی الله علیه و آله فرموده باید طلا و نقره خرج و صرف شود و در صندوقها و بانگها نماید چنانکه در سوره براءة است **والذین یکنزون الذهب و الفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم** یعنی آن کسانی که طلا و نقره خودشان را در صندوقها و بانگها و در زیر خاک ذخیره میکنند و میگذارند و آنها را در سبیل الله تعالی خرج و صرف نمیکند پس بشارت بدهید بآن کسان بر عذاب دردناک در آخرت و در دنیا بر بد نامی و رسوائی در هر دو جهان و سبیل الله در امروز تقویت و اعانت دولت اسلام و حفظ و حراست مسلمین است و بلکه از اول نیز همین بوده است و صاحب قرآن وعید عقاب و عذاب کرده بر کسی که طلا و نقره را در صندوق و بانگها بگذارد و در تقویت دولت اسلام و در اعانت مسلمانان خرج نکند و چیزی که ضد فرموده آنحضرت باشد بر جمیع مسلمین و متدینین واجب است که آنرا دفع و رفع بکنند و از آن نهی و منع نمایند و خصوصاً

از برای اولیاء دولت و ملت از علماء و امراء که برایشان تکلیف الزم است منع نمودن از حبس طلا و نقره و قرض برداشتن آنها از حبس کنندگان و صرف و خرج آنها در تقویت دولت و ملت و حفظ و حراست اسلام و دین مبین خدایتعالی و صلاح ثروتداران نیز در اینست و اگر چنین نشده باشد اموال مسلمین را اجانب بسبب تجارت خواهند برد چنانکه در سابق عرض شد که در هر سال تقریباً یکصد میلیون وجه نقد از بلاد اسلام در مقابل ملبوسات و قند و چای و نفت و شیشه و زینت زنان و بازیچه اطفال میبرند و اگر طفلی و یا شخص نادان بمرض مزمن مبتلا شود باولیاء او واجبست که باو دواء و مسهل بدهند با قهر و جبر و اکراه تا رفع فساد از او بشود و خود اولیاء او از زحمت و اذیت آن مریض آسوده بشوند و همچنین است تکلیف اولیاء امور دولت و ملت اسلام باید باین نحو بر ثروتداران طبابت و معالجات فرمایند و دفع ضرر و رفع فساد از مسلمین و از خود آنها نمایند و بر حضرت رسول الله ﷺ تابع و تاسی بکنند چنانکه خداوند تعالی در سوره احزاب فرموده **لقد کان لکم فی رسول اللہ اسوة حسنة** و تاسی آنحضرت را بر ملت اسلام واجب کرده و شغل و عمل آنحضرت را در سوره براءة معین فرموده که **خدمن اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها** و در این آیه شریفه از جانب خداوند عالم حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور شده که خود آن بزرگوار از اموال مسلمین زکوة اخذ بکند و آنرا در مصارف مسلمانان خرج نماید و مردمان را خود سر و با اختیار خودشان

نگذارد و بدادن ایشان قناعت و اکتفاء نفرماید و بلکه خود آن حضرت با قهر و اجبار از جهت تقویت دولت اسلام از اموال آنها زکوة بردارد پس باید اولیاء امور مسلمین نیز با قهر و جبر از جهت حفظ و حراست مسلمین نقود ثروتداران و مالداران را که خود آن صاحبان ثروت غیرت و حمیت ندارند و یا جاهلند از ایشان قرض بردارند سند شرعی بآنها بدهند و در مهمات دولتی و ملتی صرف نمایند و در آسایش و آسودگی مسلمانان خرج بکنند مثل اخراج معادن و آماده کردن کارخانه‌ها و خط آهن و آوردن ماتورها و تراکتورها از برای زراعت و فلاح و طیاره برای خبر آوردن و پست را بردن و مطلع شدن از اطراف بلاد و اخبار نظامیان و حکام اسلامیان و غیر ذلک از مصالح و رفع مفاسد و دفع پریشانی از مسلمین و الاتبعیت و تاسی بآن حضرت صلی الله علیه و آله نکرده‌اند و امر خداوند تعالی را ترک کرده‌اند و بلکه منکر حسیات شده‌اند و باعث ذلت ملت و ضعف دولت گردیده‌اند و قباحت و شناعة و شقاوت بدتر از این و بد نامی زیاده‌تر از این نخواهد شد زیرا که در ترک این تاسی و تبعیت بآن حضرت صلی الله علیه و آله هم خلاف خداوند عالم و هم خلاف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم مخالفت با حسیات و عرفیات و سیاسیات اسلامیه است و معصیت بزرگتر از این در عالم عقل و نقل و شرع نخواهد گردید و هر که در این مسئله ضدیت و در خلاف این واجب عقلی و شرعی و این امر اهم دینی و اسلامی و ملتی و دولتی جدیت نماید و خلاف آنچه ذکر شد بگوید و باین امتحان علماء و مجتهدین و تعیین

اعلم واقفه و اخذ بقول او در هر بلد و مرکز و رجوع کردن باو فقط در احکام اسلام و باین اخذ قرض بطریق مذکور و صرف آن در مصارف مذکوره راضی نشود بالقطع و الیقین آنکس عقل ندارد و دیوانه و سفیه است و جنون دائمی دارد و آنکس در زمرهٔ مجانین محسوب خواهد شد در نزد دانایان و بینایان و در پیش اهل معرفت و شریعت و عرف و عاده و اگر باوجود عقل و شعور منکر شود و ضد آنچه ذکر شد اظهار نماید و بمقام انکار و مخالفت برآید پس آنکس منکر ضروریات و حسیات و معاند عقلیات و شریعات گردیده و کفر چنین شخص از کفر ابلیس لعین زیادتر و زندق بودن او از آفتاب واضح تر است از برای مردمان عاقل و دانایان با بصیرت کامل از ابناء وطن اسلامی و از برادران دینی و بالجمله ترقی و پیشرفت ایران و اسلامیان موقوف است به آنچه ذکر شد از امتحان علماء و قرض مذکور بر نحو مزبور و بلکه بقاء دولت و زندگانی ملت و شریعت از تغییر و تبدیل و رفع اختلافات از احکام دین و حراست نفوس و اعراض و اموال مسلمین منوط و مربوط است باینها و بدون این دو مطلب از برای اسلامیان و ایرانیان چاره نخواهد شد و بمطلوب امینت و ثروت و حفظ ملت و دولت و بحراست مملکت و استقلال تام نخواهند رسید پس باید بزودی در فکر آتیه بوده و بخیال استقبال زیادتر از این ملت و مذهب و دولت را ضعیف نکرده و ایرانیان را پریشان و محتاج اجنبیان و اجیر دیگران ننموده و در این رسالهٔ مختصر زیاده بر این مذکورات محل ندارد و در این وجیزه

از بعض مسائل ذکر گردید که آسان و سهل بودن احکام اسلام باشد و جمیع ادله و آیات شریفه و احادیث نقل نشد و بطریق اجمال و اختصار ذکر شد پس اگر از برای اخوان دین بعد از این و یا زیاده بر این از مسائل دینیه لازم گردد در شرعیات و احکام اسلام و یا آنکه ایرادی و اشکالی بنظر ایشان برسد در خصوص این مختصر و یا در سائر احکام پس در اینصورت التماس از آن برادران وطن ایرانی و اخوان دین اسلامی آنست که آنرا نوشته و بتوسط پست و یا بسائر وسائط باحقر رسانیده و جواب آن مسئله را خواسته تا آنکه انشاء الله تعالی جواب مسئله مرسوله و رفع و دفع ایراد و اشکال گفته شده عرض شود و حل اشکالات و ایرادات نوشته گردد و ارسال بخدمت آقایان بشود و از برای کسی در احکام دین مبین شکی و در مسائل شرع انور ربیبی نماند و علل احکام دین ذکر گردد و برادران اسلامی مطلع باشند و چونکه نجات اسلامیان و ایران موقوف است بآنچه ذکر شد هر چندیکه مکررات زیاد نوشته گردید و بزبان عوام مرقوم شد از جهت اهم بودن مطالب مذکوره و رفع شبهه از دین اسلام و دفع ایراد از احکام ایمان لهذا نامیده شد این مختصر بجات ایران در جواب اخوان

حرره الاحقر الارومی عرب باغی الموسوی ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۴۳

(خوانندگان گرامی توجه میفرمایند که این تاریخها در آخر هر مسئله مطابق سال قمری است که با سال شمسی چهل و یک سال متفاوت است چنانچه تاریخ این مسئله ۱۳۴۳ است امسال قمری ۱۳۸۸ میباشد که چهل و پنج سال قبل از این میشود)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مسئله حرمت نقل کردن وجوهات شرعیه از بلد مال با وجود فقراء اینکجه سؤال نمودید که آیا نقل زکوة و سائر وجوهات شرعیه از بلد و ولایت خود بسایر بلاد با وجود بودن فقراء در ولایت خود صاحب زکوة جایز است یا نه؟ پس احقر در جواب معروض میدارد که در صورت مزبوره نقل کردن وجوهات شرعیه از بلد خود حرام است بصریح احادیث کثیره چنانکه در کافی از ضریس روایت کرده که مدائنی سؤال نمود از حضرت باقر علیه السلام که ان لنا زکوة نخرجهما من اموالنا فی من نضعها فقال فی اهل ولایتک فقلت له انی فی بلاد لیس فیها احد من اولئک فقال ابعث بها الی بلدهم تا آخر آن و در تهذیب از ابن شعیب از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که قلت له الرجل منایکون فی ارض منقطعة کیف یصنع بزکوة ماله قال یضعها فی اخوانه و اهل ولایته فقلت له فان لم یحضره منهم فیها احد قال یبعث بها الیهم تا آخر و مضمون این دو حدیث اینست که زکوة از ولایت خود و اهل ولایت بر بلاد دیگر خارج نشود و اگر کسی که زکوة میدهد در ولایت خود نباشد و در بلاد غربت باشد باید زکوة خود را بولایت خود بفرستد و بر اهل ولایت خودش بدهد و در کافی از حلبی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده لا تحل صدقة المهاجرین للاعراب ولا صدقة الاعراب فی المهاجرین و در کافی و فقیه و مقنعه و تهذیب از هاشمی از آنحضرت

روایت کرده که **كان رسول الله ﷺ يقسم صدقة اهل البوادی فی اهل البوادی و صدقة اهل الحضر فی اهل الحضر** تا آخر و مفاد این احادیث صحیحه اینست که حلال نیست زکوة مهاجرین و شهر نشینان بر اعراب بادیه نشین و همچنین زکوة بادیه نشینان بر مهاجرین حلال نمیشود و ایضاً حضرت پیغمبر اکرم همیشه زکوة اهل بادیه را بر اهل بادیه قسمت میکرد و زکوة اهل شهر را بخود اهل شهر تقسیم مینمود و قرار آنحضرت این بود پس از این احادیث صحیحه بسیار معلوم شد که نقل زکوة و وجوهات از بلد بر خارج جایز نیست و بلکه بغیر از اهل بلد حلال نیست با وجود فقراء در بلد زکوة دهنده اما آنچه در بعض احادیث وارد شده که نقل زکوة از بلد جایز است پس مورد آنها عدم وجود مستحق است در بلد و یا آنکه محل آنها نقل زکوة است بقتراء بلد خود زکوة دهنده در بلد دیگر و در نظر احقر اختلاف در میان احادیث این مسئله نیست هر چندیکه از بعض علماء خلاف ظاهر میشود چنانکه محقق بحرانی در حدایق فرموده **اختلف الاصحاب فی جواز نقل الزکوة من البلد مع وجود المستحق فیها فالمشهور التحريم واسنده فی التذکرة الی علمائنا اجمع انتهی کلامه** یعنی در جایز بودن نقل زکوة از بلد با وجود مستحق در بلد خود اختلاف است پس در فرض مزبور مشهور و معروف در میان علماء حرمت است و مرحوم علامه در کتاب تذکرة حرام بودن نقل زکوة را بجمیع علماء شیعه نسبت داده و در نظر احقر گویا آن مرحوم اعتناء نکرده بکسیکه از علماء بر جایز بودن فتوی داده و بالجمله

صریح این احادیث صحیحه و مشهور و بلکه اجماع علماء بنا بر فرمایش مرحوم علامه حرام بودن نقل زکوة است بخارج از بلد خود و علاوه بر این حکم این مسئله دایر است در بین حرمت نقل زکوة و یا جواز آن واحدی از علماء و فقها طرف جواز را بطرف حرمت مقدم نکرده و ترجیح نداده و در جمیع موارد طرف حرمت را بر جواز تقدیم کرده اند و اعتناء بطرف جواز نکرده اند در موردیکه امر دایر شده در بین جواز و حرام پس احتیاط نموده اند و حکم بجواز نفرموده اند خصوصاً با وجود دلیل از احادیث معتبره بر حرمت چنانکه در این مسئله موجود است پس با وجود احتیاط در این مقام و اتفاق علماء اعلام در این حرام و ورود حدیث زیاد در حرام بودن نقل زکوة از ائمه علیهم السلام بطور ممکن میشود نقل وجوهات از برای مسلم عمل کننده با حکم اسلام و چنانکه حرمت نقل زکوة از بلد محل اتفاق است در میان علماء اعلام همچنین نقل خمس و مال امام علیه السلام چنانکه در حدایق فرموده **الظاهر انه لا خلاف فی انه لا يجوز نقل الخمس مع وجود المستحق والكلام هنا جار علی ما تقدم فی نقل الزکوة بلا اشکال لان الجميع من باب واحد و مفاد این کلام اینست که خلافتی نیست در میان علماء اعلام در اینکه جایز نیست نقل خمس با وجود مستحق در در بلد مثل زکوة بدون اشکال چنانکه در نقل زکوة ذکر کردیم زیرا که خمس و زکوة از یکباب است در عدم جواز نقل از بلد با وجود مستحق پس بنا با آنچه ذکر شد باید اولاً مسلمانان وجوهات دهندگان وجوهات شرعیه خودشانرا در بلد خود به**

فقراء بدهند و بخارج از بلد نفرستند و از تکلیف شرعی خارج نشوند و بحکم اسلامی عمل نکنند و ثانیاً بر علماء اعلام و قائدين انام واجب است در صورتیکه مسلمانان بر تکلیف شرعی خود شان عمل نکنند امر بمعروف و نهی از منکر نمایند و جاهل بحکم شرع انور را ارشاد بکنند و منع از نقل وجوهات شرعیه فرمایند و حلال و حرام را بمردمان بگویند و اگر در خارج کسی از اهل ولایت فقیر بوده باشد فقط بقدر معاش آن فتیر برای او برسانند نه زیاده از گذران او و جهت عمدۀ نقل وجوهات از خمس و زکوة بر خارج از ولایات بودن بعض از علماء و مجتهدین است در خارج ایران و اقامت کردن جمعی در بلاد اجنبیان و اگر علماء در خارجه اقامت نفرمایند و مرکز علم را در داخلۀ ایران قرار بدهند البته و هرگز حقوق فقراء و ضعفاء و سادات ضایع نمیشود و مردمان عوام مرتکب فعل حرام نمیگردند و علاوه بر این ثروت و نقود ایرانیان در مملکت خودشان باقی میماند و بکیسۀ اجانب نمیروند و در هر سال چندین هزاران تومان از اهل ایران بسبب اقامت آقایان علماء اعیان در بلاد اجنبیان بصندوق دیگران ریخته میشود و از اموال مسلمین کاسته و بر ثروت اجانب افزوده میگردد و روز بروز اهالی ایران بفلاکت و فقر و فاقه واقع میشوند و اجانب ترقی میکنند پس باید علماء اعلام و مرجع تقلید انام بزودی این نکات را ملاحظه فرمایند و بفوری مرکز علم را در ایران قرار بدهند و بلکه در خود مرکز سلطنت اقامت نمایند و بر اعمال و کلاء و وزراء و امرآ و شاهان

و رؤساء نظامیان نظارت بکنند و ایشانرا از خلاف سیاست و از موجبات انحطاط دولت و ملت منع نمایند و در تقویت دولت و در ترقی ملت و در ترویج مذهب اسلام و نشر احکام با اولیاء امور مملکت همراهی بکنند و زیاده‌تر از این ملت و دولت را پریشان و سرگردان نگذارند و از آن‌روزی که مرکز علمی از مرکز سلطنت تغییر یافت و هر یکی بر کناری رفت سال بسال ملت و دولت تنزل نمود و ضعف اسلام و انحطاط ایران ظاهر شد زیرا که علماء اعلام از اعمال درباریان بدون خبر شدند و هیئت دولت نیز از علماء واقع‌گویان بی‌اطلاع گردیدند و هر کس وزیر و امیر و حاکم گردید و هر آدم بدون سواد عالم و مجتهد و حاکم شرع شد و از این جهت واقع گردید آنچه نباید گفت و اتفاق افتاد آنچه نباید اظهار کرد و ظاهر شد آنچه نمیشود اظهار نمود پس در تشریف آوردن آقایان علماء بمرکز سلطنت و بودن فقهاء در داخله و در همسایگی هیئت دولت چند فائده است اولاً مسلمین مرتکب فعل حرام از جهت نقل وجوهات بخارجه نمیشوند و ثانیاً طلاب علوم شرعیه معاش حلال میخورند و ثالثاً ثروت مسلمانان بخارجه نمی‌رود و رابعاً درس خواندن در ایران آسانتر است نسبت بعرستان بالبداهه و خامساً علماء واقعی از عالم نمایان زودتر معلوم میشود و سادساً هیئت دولت و علماء حقیقی ملت از امتحان علماء و اختیار فضلاء متمکن میشوند و سابعاً اتفاق کلمه در میان مجتهدین میشود و اختلاف از بین ایشان رفع میگردد و علماء ایران نشینان با خارجه نشینان اختلاف

نمیکنند و ثامناً علماء بر اعمال هیئت دولت و بر افعال وزراء و امراء و
 وكلاء ملت ناظر میشوند و تاسعاً دست مقلدین بعلماء زود تر میرسد و
 عاشرأ نشر مسائل حلال و حرام و ذكر احكام اسلام و ترویج دین مبین
 در داخله زیادتیر میشود **تلك عشرة كاملة من الفوائد الحاصلة و هر**
 یکی از اینها در وجوب آمدن علماء بر ایران کافی است فضلا از اجتماع
 چندی از اینها و یا جمیع اینها و در ترك تشریف آوردن آقایان بایران
 جمیع این فوائد فوت میشود و کدام تکلیف اهم از اینست و کدام وجوب
 الزم از این خواهد شد اگر چشم بصیرة باز شود و غرض و نفسانیت در
 میان نباشد و مسلمین بیدار و هشیار شوند و در خواب غفلت و دروادی
 جهالت نشوند و درد دین و اسلام و ملت و دولت داشته باشند و در خیال
 خلاص شدن از حیرت و اختلاف و در تدارك آینده خود شان بشوند و
 بمقام ترحم بر اولاد خود برآیند .

حرره الاحقر الارومی عرب باعی دوم محرم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مسئله شرایط حاکم شرعی و پیشوای عرفی و سیاسی در امور دنیوی اینکه سؤال نمودید آیا کسیکه ادعای حکومت شرعیه بکند و در واقع اهل آن نباشد و یا کسی مدعی ریاست دنیوی بمسلمین باشد و حال آنکه لیاقت ریاست نداشته باشد چطور است پس در جواب این مسئله معروض میدارد که ادعای حکومت شرعیه و ریاست عرفیه و سیاست دنیویه از کسانی که اهلیت ندارند از اشد محرّمات و از اعظم گناهان کبیره ایست چنانکه در کافی از ابن کلب از حضرت باقر علیه السلام و در تفسیر آیه **و یوم القیامة تری الذین کذبوا علی الله و جوههم مسوده** روایت کرده که من قال انی امام و لیس بامام قلت و ان کان علویاً قال و ان کان علویاً یعنی در روز قیامت می بینی کسانی را که دروغ بسته اند بخداوند تعالی و از جانب او دروغ گفته اند روی آنها سیاه شده فرمود آنها هر آنکس است که بگوید من پیشوای مردمانم و حال آنکه او در واقع پیشوای ایشان نیست گفتم هر چندیکه او از اولاد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد فرمود بلی و در کافی از ابن مختار در تفسیر همین آیه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که **کل من زعم انه امام و لیس بامام تا آخر** یعنی آنکسانی که بخداوند تعالی دروغ بسته اند و روی آنها سیاه میشود هر آنکس است که گمان بکند که او پیشوای مردمان است و حال آنکه در واقع پیشوای آنها نیست و در کافی از فضیل از آنحضرت

روایت نموده که من ادعی الامامة وليس من اهلها فهو کافر یعنی هر که ادعای پیشوائی بودن بکند و حال آنکه از اهل آن نباشد پس آنکس کافر است و در کافی از ابن زید روایت کرده که آنحضرت فرمود **من اشرك مع امام امامته من عند الله من لیست امامته من الله کان مشرکاً بالله** یعنی هر که شریک بکند پیشوای غیر واقعی را با پیشوای واقعی در ریاست و حکومت شرعی و عرفیه پس آنکس مشرک میشود بخداوند تعالی و در کافی از ابن ابی یغفور از آنحضرت روایت نموده که در قیامت خداوند سبحانه با سه نفر تکلم نمیکند و اعمال آنها را پاکیزه نمیفرماید و از برای آنها عذاب شدید است **من ادعی امامة من الله و لیست له و من جحد اماماً من الله و من زعم ان لهما فی الاسلام نصیباً** یعنی یکی آنکه ادعای پیشوا بودن و حاکم شرع شدن از جانب صاحب شرع انور بکند و حال آنکه لایق این مقام نیست و دیگری آنکه انکار نماید پیشوا بودن کسی را که از جانب خداوند است و لایق آن مقام است و سیم آنها آنکس است که گمان بکند که از برای آن دو نفر در دین اسلام نصیب است و در کافی از ابن منصور از آنحضرت روایت کرده در معنای آیه **واذا فعلوا فاحشة تا آنکه قل ان الله لا یامر بالفحشاء** که این آیه در پیشوایان جور و ظلم است که ادعا میکنند که خداوند تعالی بآنها امر فرموده بر پیشوائی نمودن بر قومی و حال آنکه امر فرموده بآنها بر پیشوا شدن پس خداوند عالم رد فرمود بآنها و پیشوائی نمودن آنها را فاحشه قرار داد و مراد از امام و امامة در این احادیث صحیحه همان رئیس بودن و پیشوائی نمودن و ریاست

کردن است در موردین و دنیا و حاکم شرع و یا حاکم عرف شدن است بدون لیاقت و من غیر اهلیت چنانکه در احادیث بسیار پیشماز را امام فرموده اند و امام لفظ عربی است و معنای فارسی آن رئیس و پیشوا است و در آیات شریفه امام را دو قسم قراردادده یکی آنکه دعوت کند مردمان را بر نجات و سوق نماید ایشان را بر ترقی دنیوی و دیگری آنکه مردمان را دعوت نماید بر باطل و بر ضد ترقی و نگه دارد ایشان را از ترقیات دنیویه و اخروییه و راه صلاح دین و دنیای آنها را نگوید و مراد او جلب نفع بخود باشد و این شخص از جمله ائمه **یدعون الی النار** است و امام اصل حضرات ائمه ما شیعیان است و بعد از غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام در این زمان پیشوای مردمان و رئیس ایشان در امورات شرعیه و در احکام اسلامیّه علماء اعلامند با وجود شرایط تقلید در ایشان چنانکه در کتاب احتجاج و جلد اول بحار الانوار و وسایل الشیعه از حضرت عسگری علیه السلام روایت نموده اند در حدیث مفصل **فامان کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً علی هواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه** و مفاد حدیث اینست که بعد از علم کامل و بصیرت تامه در علماء و فقهاء اعلام در احکام اسلام و در حلال و حرام حضرت سید الانام در جواز تقلید بر ایشان چهار شرط لازم است اول آنکه نگه دارد نفس خود را از هوای نفس و از خواهش نفسانی دوم حفظ نماید دین خود را از هر چیزیکه بدین او ضرر دارد سوم مخالفت و ضدیت بکند بر هوای نفس خود در ریاست دنیویه و در طلب پیشوائی

در میان مردمان چهارم بر امر و مولای و خالق خود اطاعت نماید و عمل با حکام دین مبین بکند پس با وجود این چهار شرط حاکم شرعی میشود و از برای مردمان تقلید کردن بر او جایز و سزاوار میگردد و الا فلا و در همین حدیث شریف آنحضرت فرموده **وذلك لا یكون الا بعض فقهاء الشيعة لا جميعهم** یعنی جامع اوصاف مذکوره و صاحب این شرایط مزبوره بعض علماء شیعه میشود نه جمیع ایشان پس باید دقت نمود و تحقیق کرد و صاحب این اوصاف را با علم و یقین شناخت و بعد از آن بر او تقلید نمود و او را پیشوا قرار داد و بحکم او اطاعت کرد و اما شرط ریاست دنیویه و رئیس و پیشوا شدن بمسلمین در امورات راجعه بمعاش و گذران و زندگی ایشان و حفظ نفوس و اعراض و اموال مسلمانان پس اولاً عالم بودن پیشوا است باقتضاء وقت و بصیرت کامله او است بطریق حفظ ملت و دولت و مملکت از اشرار داخلی و خارجی و ثانیاً درستکاری و خوش رفتاری و عدم بدکرداری با اهالی و خیانت نکردن آن رئیس بملت و مملکت اسلامی و با وجود این دو شرط که عدالت و عدم خیانت و علم کامل بمقتضیات وقت است باتصویب مسلمین و باصلاح دید آقایان و کلاء دارالشورای ایشان آنکس حق ریاست و پیشوا بودن و رئیس شدن بمسلمین دارد هر که باشد از امراء و اعیان و رعایا و اصناف و افراد ملت اسلام و بدون این سه شرط کسی حق ریاست و رئیس و پیشوا بودن بملت اسلام و بمملکت ایران ندارد از شاهان و اعیان تابگدایان از عالم و عوام از اهل مرکز و ایالات و

ولایات و اگر کسی بدون این شرایط ادعای ریاست و پیشوا بودن بمسلمین بکند جایز نیست و حرام است و آیات و احادیث مذکوره در حق او جاری و شامل است و راضی شدن بر ریاست او و رئیس بودن او حرام و بلکه میل باو جایز نیست چنانکه در سوره هود میفرماید **ولا تتركوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار** یعنی میل نکنید بسوی ظالمان پس شما را آتش دوزخ مس میکند زیرا که پیشوای جاهل و رئیس غیر عالم باقتضاء وقت و شخص خیانت کار و بدون عدالت و غیر دیندار هر دو ظالمند و ظالم و غیر عالم حق ریاست و لیاقت پیشوا بودن ندارد و راضی شدن بر ریاست او حرام و سبب داخل شدن بآتش دوزخ است پس باید در پیشوای دنیوی مثل رئیس روحانی عدالت و علم بوده باشد و بصیرت تامه بر ترقیات ملت و حفظ مملکت و حراست اموال و اعراض و نفوس ولایات داشته باشد تا آنکه او را بر ریاست ملت و بر پیشوای اهل مملکت انتخاب نمایند و بخودشان رئیس بکنند تا آنکه امیر و وزیر شود و بدون شرایط مذکوره وزیر و امیر کردن کسی و پیشوا بودن شخصی حرام است و علاوه بر حرمت و عدم دینداری در این ریاست باعث بدبختی ملت و انحطاط دولت و اضمحلال ثروت و قدرت اهل مملکت و فلاکت و هلاکت اهالی ایران و اسلام است و اگر از اول سلطنت قاجاریه شروط سابقه در علماء و امرآ و وزراء و وکلاء ملاحظه میشد اهل اسلام و ایران باین فلاکت و ضعف دولت و رفتن ثروت و قدرت مبتلاء نمیشدند و ایشان هم مثل سایر دول

صاحب کارخانجات و معادن بیرون شده و خطوط آهن میشدند و ترقیات
 ثروتی و دولتی و ملتی میکردند و قوه دفاعیه برای دفع فساد داخلی و
 رفع شرارت خارجی فراهم و آماده مینمودند و با استقلال و با قدرت و
 با ثروت میگردیدند و اغفلتاه و احسرتاه از این جهالت و رفتن قدرت و
 ثروت مملکت وضعف مذهب و ملت پس باید غفلت نکرده و در فکر آینده
 شده و هر کس را پیشوا مسلمین ننموده و از گذشته عبرت گرفته والا نه بر
 مرده بر زنده باید گریست اگر در خانه کس است يك حرف بس است

حرره الاحقر الارومی عرب باغی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مسئله وجوب درست کردن خط آهن در بلاد ایران عرض میشود :
سؤال فرموده بودید که درست نمودن خط آهن و راه شوسه از قبرستان و
از مجمع مردمان که میدان فلان میگویند و بلکه از جائیکه مصادف مساجد
و بخانه ضعیف باشد جایز است یا نه پس در جواب این مسئله : احقر
میگوید که راه شوسه و خط آهن در بلاد ایران و خصوصاً در آذربایجان
اولاً بر ثروتمندان غیرتمندان و ثانیاً باولیاء دولت و ملت واجب و لازم
است از جهت اینکه عدم وجود خط آهن باعث انحطاط ملت و ذلت اهل

اسلام و تلف شدن ابناء وطن بوده چنانکه در این زمان در بلوای متمرذین معلوم شد که اگر دولت ایران در نقاط آذربایجان خط آهن میداشت ابدأ این خرابیها واقع نمیشد و بر فرض وقوع آن فوراً دفع و رفع میشد و این همه نفوس و اعراض مسلمین تلف نمیگشت که هزاران اشخاص محترمین از گرسنگی مرده و هزاران زنان با عصمت بی عصمت گردیده و چندین میلیونها خسارت بدولت اسلام وارد شده و بلکه بلوای آسوریان و تلف شدن دویست هزار نفوس آذربایجان از فقدان خط آهن و عدم امکان حمل آذوقه شد و بالجمله همین تلفات و بلکه تمامی ضعف دولت و ملت از جهت عدم راه شوسه و خط آهن بوده و این مسئله از ابده بدیهیات و از مسلمات اولیه است و احتیاج بسؤال از علماء ندارد پس بنا بر این خط آهن واجب فوری است زیرا که باعث حفظ نفوس و اعراض مسلمین است و بیرون شدن استخوان اموات و بریدن میدان و خراب گردیدن بعضی خانه ها با ادای قیمت آن و انهدام مسجد و بنای آن در محل مناسب ابدأ عیبی ندارد و ضرری بمسلمان وارد نمیشود و باموات هم ضرر ندارد زیرا که اغلب اوقات استخوانهای اموات را نقل میکنند و بمقامات مناسب میبرند و اگر قبر میت در زیر خط آهن بماند از نجاسات و کثافات محفوظ میماند اگر کسی بگوید که نبش قبر حرام است و در درست کردن راه شوسه قبور مسلمین نبش میگردد پس در جواب عرض میشود که قتل مسلم بالقطع والیقین از محرّمات کبیره است باصراحت آیات قرآن و با وجود این در کافی و تهذیب در حدیث صحیح از حضرت

صادق عليه السلام روایت کرده اند که سؤال شد عن مدينة من مدن الحرب هل يجوز ان يرسل عليها الماء او تحرق بالنار او ترمى بالمنجنيق حتى يقتلوا وفيهم النساء والصبيان والشيخ الكبير والاسارى من المسلمين والتجار فقال يفعل ذلك بهم ولا يمسك عنهم لهولاء ولادية للمسلمين ولا كفارة تا آخر حديث وجميع فقهاء بر مضمون اين حديث فتوى داده اند و خلاف ديده نشده و حكم کرده اند كه اگر فتح مسلمين موقوف شود بر قتل جمعى از مسلمانان بايد فتح اسلامى را بر قتل مسلمين مقدم بدانند و جمعى از مسلمين را بكشند و اين مسئله در كتب فقهاء مسطور است و همه اهل علم ميدانند و اين حكم را از حديث مزبور فهميده اند و هميشه اهم را مقدم ميكند و مرتكب قتل نفوس ميشوند از جهت مطلبى كه اهم است و از جهت تقديم اهم بود كه مقدس اردبيلى اعلى الله مقامه در نجف اشرف مسجد عمران را كه متصل بصحن شريف بود خراب نمود و آن را داخل صحن كرد از جهت اهم بودن صحن مبارك پس اگر راه آهن باعث ترقيات باشد و در اين بين چند قبر نبش شود و يا مسجدى منهدم گردد و مسجدى ديگرى در آن نزديك بنا شود و استخوان اموات را از اين قبرستان بجای ديگر نقل کنند و راه آسائش مسلمين درست گردد و سبب ترقى اهل اسلام باشد ابدأ ضررى بر اموات وارد نميشود و ارواح ايشان راضى ميشود و اگر فرضاً با موات ضررى واقع گردد پس در ترك آن ضررهاى بسيار بزرگان عايد است و حفظ و حراست زندگان واجب تر و لازم تر است بمراتب عديده از حفظ استخوان مردگان زيرا كه در حفظ زندگاني حفظ اسلام است

و در تضييع ايشان محو اسلام است و در محافظت قبرستان فقط يك مشت استخوان است و در تبديل مسجد ضررى باسلام و برمسلمين نيست و در عدم تبديل از جهت خط آهن ضررها بمسلمانان وارد است و باعث ضعف ملت و دولت است و از اين جهت ضعف اسلام است و يك نفر مسلم افضل است از يكصد مسجد بازار و محله و يكنفر زنده بهتر است از هزاران مرده و اگر كسى اينها را نداند عالم نيست و از شرع انور خبر ندارد و بايد بر احاديث شريفه ملاحظه نمايد و از استاد كامل و خبير و بصير تحصيل علم شرع مقدس بكنند اگر در خانه كس است يك حرف بس است و ديگر از جمله واجبات اهم و تكليفات الزم بر اوليای دولت و ملت و خصوصاً به آقايان هيئت سلطنت و رياست اينست كه بزودى علماء بلاد ايران را امتحان فرمايند و امر بامتحان آقايان مجتهدين نمايند و هر كه اجازه اجتهاد از اعلام فقهاء و از طراز اول علماء و مجتهدين داشته باشد همان شخص فقط حق بيان احكام اسلام را دارد و لايق فتوا دادن است و اگر كسى از ملاها و اهل منبرها و مسئله گوها اجازه اجتهاد و تصديق نداشته باشد پس او حق بيان احكام شرع انور ندارد و لياقت ذكر مسائل حلال و حرام براى او نخواهد شد

اى بسا ابليس آدم روى هست پس بهر دستى نبايد داد دست

زيرا كه اغلب فتوا دهندگان و مسئله گويان و بمنبر روندگان و حكم كنندگان در ايران براى نان است و در اكثر اوقات عالم نمايان در لباس عالمان ظاهر شده اند و در بيشتر از مننه گرگان در كسوة ميشان بروز نموده اند

و بعد از امتحان اگر در يك ولايت چند نفر صاحب اجازه اجتهاد باشند پس باید اعلمايشان باسائر شرائط معتبره بيان احكام اسلام نمايد نه همه ایشان تا آنکه انشاء الله تعالى اختلاف کلمه و شق عصای مسلمين نشود و يك جزو اعظم انحطاط دولت و ملت و ذلت و فلاکت مسلمانان همین اختلاف کلمه علماء بلاد ايران بوده پس باید مفتی و فقیه هر ولايت معين شود و امتحان شده باشد نه اینکه هر کسی مفتی و قاضی و اهل منبر و بيان کننده احكام اسلامی گردد و این همه اختلافات در شرع انور و در میان مسلمين واقع گردد و مفساد عديده ظاهر شود که اولیای ملت و هیئت دولت نتوانند واجبات اهم دین خود را انجام دهند و مقاصد الزم اسلام را اجراء نمایند و روز بروز فلاکت و پریشانی و فقر و فاقه و سرگردانی در ايران در میان مسلمانان بیشتر و شایع تر گردد پس باید اولیای دولت و ملت بدون تأخیر با امتحان علماء و تعیین فقیه ولایتی و امتیاز مفتی بدون غرض رانی اقدام فرمایند و بیشتر از این اهل ايران و اهالی اسلام را ضایع و بدون بیان کننده احكام واقعی اسلامی نگذارند و اختلاف کلمه را بردارند و اساس اسلام و نجات ايران را محکم و برقرار بکنند و از گذشته عبرت بگیرند و برآینده رحم بکنند و مسلمين را از حیرت و فلاکت و بلکه از هلاکت برهانند و برای آتیه تدارک نمایند و بر حال سابقه مسلمين و ايران بنظر دقت ملاحظه کنند که چه شد مسلمانان باین ذلت و جهالت واقع شدند و آنچه ذکر شد از تقدیم اعلم و وافقه و تعیین مفتی و فقیه بلدی و

رفع اختلاف از میان مسلمین مضمون آیات و روایات صحیحه کثیره است
و مفاد آیه شریفه **و اعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا** است و اکثر
احادیث در این معنی در کتب اربعه و در وسائل شیعه و در جلد اول بحار
الانوار مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه است و هر که خواهد بآنها رجوع
فرماید و اینجا محل ذکر آنها نیست و انشاء الله تعالی آیات و احادیث
و جوب امتحان علماء را در جای دیگر ذکر خواهم نمود حرره الاحقر
الارومی عرب باغی غره صفر الخیر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در عبادت بودن سفر نظامیان از جهت حفظ بلاد اسلام اینکه سؤال نمودید آیا نماز و روزه نظامیان در سفر کردن ایشان با طرف بلدان با امر امراء خودشان قصراست و یا تمام پس در جواب معروض میدارد که شرط قصر نماز و افطار مسافر عبادت بودن و یا مباح بودن سفر است چنانکه علماء اعلام در کتب فتاوی خودشان بیان فرموده اند از آن جمله در حدایق در شرط قصر نماز و جواز افطار فرموده **ان یکون السفر سائغاً تا آنکه گفته فلا یترخص العاصی بسفره و هذا الشرط مجمع علیه بین الاصحاب** یعنی شرط قصر نماز و افطار روزه در سفر اینکه بوده باشد آن سفر مباح پس شخص در سفر معصیت مرخص نیست و این شرط در میان علماء اجماعی است و در احادیث نیز این شرط وارد است چنانکه در کتب اربعه در حدیث صحیح عمار از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده اند که هر که سفر کند نماز او قصر است و روزه را افطار میکند مگر آنکه سفر او از جهت شکار لهو باشد و یا در معصیت خداوند تعالی و یا از جهت خبر آوردن بمعصیت کار شود و یا در طلب شخص مظلوم و یا از برای فسق و فجور و یا بجهت فتنه جوئی و یا ضرر زدن بر قومی از مسلمین باشد و در کافی و تهذیب در حدیث حماد از آن حضرت در تفسیر آیه **غیر باغ و لا عاد** روایت کرده اند که باغی طلب کننده شکار لهو است و عادی دزد است و برای این دو نفر در

سفر در نماز قصر نیست و در کافی و فقیه در حدیث صحیح ابن ابی عمیر از آنحضرت است که افطار نمیکند شخص در سفر ماه رمضان مگر آنکه سفرش در راه حق باشد و از این نحو احادیث بسیار است و مفاد همه آنها و فتاوی جمیع علماء اینست که اگر قصد سفر کننده فسق و فجور و ظلم و عدوان بر مؤمنین و مظلومین باشد پس آن سفر معصیت است و نمازش تمام و روزه را افطار نخواهد کرد و اما اگر مقصود مسافر طاعت و عبادت و یا مباح کردن باشد پس در آن سفر نماز را قصر و روزه را افطار خواهد نمود بدون شبهه در این حکم و اما سفر آقایان نظامیان و امراء لشگریان و حکام ولایات ایران پس در عبادت و طاعت بودن سفر ایشان شك نیست در صورتیکه قصد ایشان حفظ نفوس و اعراض و اموال مسلمین است و رفع ظلم و عدوان و ظالمان و دفع شرار از مظلومین است و برداشته شدن فتنه و فساد از بلاد و از میان عباد است و در این چند سال اخیر چقدر از شرار و فجار و اشخاص بد کردار را دفع کرده اند و چند نفر از متمرّدین و طاغین را رفع نموده اند و چه مقدار فتنه و فساد را از مسلمین برداشته اند و بچندین هزار مظلوم حمایت و اعانت فرموده اند از آنجمله فساد آذربایجان دفع شد و مخالفت و شرارت خوزستان رفع گردید و ضدیت ترکمان و انقلاب گیلان از میان رفت که هر یکی از اینها يك قضیه تاریخیه است و در بیان آنچه در این وقایع اتفاق افتاده و چقدر نفوس و اموال تلف شده محتاج است بر نوشتن دفاتر بزرگ و بالجمله چندین سال بود که اغلب

ولایات در زیر فشار اشرار مانده بود و همیشه اهل قراء و دهات و قصبات از شر اشرار فریاد میکردند و اهالی آن اطراف و مسلمین و اسلاما و وا مصیبتا میگفتند و ندای **یا للمسلمین** میزدند و کسی بآن مظلومین امداد و حمایت و اعانت نمیکرد و بآن بیچارگان جواب نمیداد و حال آنکه جواب دادن آن مظلومان و حمایت آن فلك زدگان از اهم تکلیفات و الزم واجبات دین اسلام بوده چنانکه در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که هر که صبح نماید و اهتمام و جد و جهد در امور مسلمین نکند پس آنکس مسلم نیست و ایضاً در کافی از هاشمی از آنحضرت روایت کرده که هر که اهتمام بر امورات مسلمین نکند پس او مسلم نیست و ایضاً در کافی از عاصم از آنحضرت روایت نموده که حضرت پیغمبر اکرم (ص) فرموده که هر که صبح بکند و اهتمام بر امور مسلمین نکند پس از ایشان نیست و هر که بشنود صدای کسی را که فریاد و ندا میکند **یا للمسلمین** میگوید پس جواب ندهد براو پس او مسلم نیست پس بمضمون این احادیث صحیحه جواب فریاد اهل آذربایجان در زمان بلوای و شرارت اشرار و فجار ارامنه و آسوریها در مدت قریب به ششماه و کشتن آنها از اهل ارومیه و سلماس قریب بدویست هزار نفوس مسلمین را و غارت کردن آنها قریب پانصد میلیون اموال مسلمین را و بعد از ارامنه و آسوریها در مدت سه سال غلبه و بلوای اکراد به چند ولایت مثل سلماس و ارومیه و سلدوز

ومخالات آنها و قتل و غارت باقیمانده از اشرار مسیحیان واجب و بلکه از اهم تکلیف و از الزم حکم اسلامی بوده است و بر همه مسلمین و ایرانیان و خصوصاً براهل ایالت آذربایجان الزم و واجب شده بود پس چرا براهالی این ولایات ثلاثه اعانت و حمایت نکردند و چرا جواب یاللمسلمین و فریاد ایشان را نگفتند و چرا بفریاد این مظلومین نرسیدند و آن همه نفوس و اعراض و اموال تلف شد و غارت گردید چرا امداد و دادرسی ننمودند و آیا وزر و بال این خونها و اعراض و اموال بدمه کیست و درگردن کدام مرد و کس است و فردا روز قیامت مسلمانان ایران و مخصوصاً اهل آذربایجان چه جواب خواهند داد و در دنیا چه خواهند گفت و بر اهل معرفت و بر دانایان حکم شریعت چه عذر خواهند آورد و بر این احادیث مذکوره در کتب صحیحه چه جواب خواهند گفت و آیا احادیث صحیحه را انکار خواهند کرد و حکم واجب شرع انور را رد خواهند نمود نعوذ بالله تعالی از خذلان پس اگر آقایان نظامیان و امراء لشکریان و رئیس دولت ایشان چند سال قبل از این دامن مردانگی و حمیت و غیرت را بر کمر نمیزدند و اقدام و قیام بدفع اشرار نمیکردند تا بحال آذربایجان و بلکه مرکز ایران از دست اهل اسلام رفته بود و چندین هزاران نفوس مسلمین و چندین هزاران میلیون اموال ایشان تلف شده بود و بلکه بر مملکت اسلامیان اجنبیان تملک کرده بود و سلطنت رسیمه شیعه

که یکی از دول رسمی است از میان برداشته شده بود و در زمان فریاد
 یاللمسلمین گفتن اهالی ولایات ثلثه شاه در ایران بود و ولیعهد او در
 آذربایجان و وزراء در تهران و علماء اعیان و قائدین مسلمانان در
 مرکز و ولایات خودشان بودند و صدای فریاد این ولایات ثلاثه را
 میشنیدند و بتوسط پست و تلگراف و جراید و روزنامه‌جات فریاد
 این بیچارگان بدهات آخر ولایات ایران رسید و صدای یاللمسلمین
 اهالی این صفحات بر ولایات چین و هند رسید و مصداق این
 مصرع ز هندوستان خون بجیحون رسید آشکار گردید پس چراغیرتمندان
 ایران و متدینان از اسلامیان بغیر از نظامیان عمل بر تکلیف واجب
 اسلامی و بحکم اهم دینی نکردند و چرا جد و جهد و اهتمام بر
 امور این مسلمین فلاکت و هلاکت دیده و مبتلا شده نمودند و آیا
 با وجود ترك این تکلیف اهم و واجب الزم در آقایان عظام عدالت باقی
 خواهد ماند و خودشان را عامل باحکام اسلام خواهند گفت و خواهند
 فرمود که ما غیرت و حمیت داریم و بلکه متدین و دینداریم و از عدول
 رجال میباشم و بمیدان قتال و جدال میرویم پس کسانی که بعد از این
 همه خرابی قدم مردانگی بمیدان تکلیف اسلامی گذاردند همین
 امراء لشکریان بودند که بزیر حکم شرعی رفتند و بر تکلیف اسلامی
 عمل کردند پس سفر ایشان از اهم واجبات و از بهترین طاعات
 است و جواب یاللمسلمین و فریاد رسیدن بمظلومین است و از سفر

مکه و زیارت بالاتر است هر چندی که سفر مکه و زیارت ائمه علیهم السلام از واجبات و از شعائر دین است و لکن در سفر مکه و زیارت خرج کردن مال است و در سفر نظامیان دادن جان است و در سفر حج و زیارت رضای خالق و در سفر نظامیان برای حفظ نفوس مسلمانان و حراست اعراض و اموال ایشان هم رضای خالق و هم زنده کردن مخلوق است تفاوت از زمین تا آسمان است اگر سفر نظامیان نباشد مکه و زیارت نمیشود و از برکت جد و جهد نظامیان در سفر ایشان راه مکه و طریق زیارت ائمه علیهم السلام باز میگردد و از اهتمام نظامیان اموال مردمان محفوظ و جمع آوری برای مکه و زیارت میسر میشود و آنچه ذکر شد واضح است برای کسی که اندکی از شعور و علم شرع انور داشته باشد و شخص جاهل با حکام اسلام حکم این مسئله را نخواهد دانست طعمه هر مرغی انجیر نیست

حرره الاحقر الارومی عرب باغی در دویم صفر الخیر ۱۳۴۳

«(راقمه مشکین قلم اهری)»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امتحان علماء

مسئله وجوب امتحان علماء و مجتهدین بصریح آیات و احادیث اینکه سؤال فرموده بودید که آیا امتحان علماء و فقهاء و مجتهدین لازم است یا نه؟ در جواب آقایان معروض میدارد که امتحان علماء و مجتهدین دامت برکاتهم از الزم و اهم تکالیف مسلمین است و خداوند تعالی بمضمون آیات بسیار پیغمبران و رسولان خود را امتحان و اختیار فرموده چنانکه در سوره مبارکه ص میفرماید **و ظن داود انما فتناه و ایضاً فرموده و لقد فتننا سلیمان و در خصوص حضرت موسی در طه میفرماید و فتناک فتوناً** و در آیات متعدده مؤمنین و منافقین و صادقین و کاذبین را امتحان فرموده چنانکه در سوره عنکبوت میفرماید **و لقد فتننا الذین من قبلهم و در سوره دخان فرموده و لقد فتننا قبلهم قوم فرعون و در انفال و تغابن میفرماید انما اموالکم و اولادکم فتنه و در انبیاء فرموده و نبلوکم بالشر و الخیر فتنه و در حج میفرماید لیجعل الله ما یلقى الشیطان فتنه و در سوره قمر فرموده انا مرسل الناقة فتنه لهم و در بنی اسرائیل میفرماید الا فتنه للناس و مراد از فتناء و فتنه در این آیات شریفه امتحان و اختبار است و صریح اینها آنست که خداوند تعالی این امت را و امتهای قبل از اینها را اختیار و امتحان فرموده و در بقره فرموده **و لنبلونکم بشئ من الخوف و****

کھف میفرماید لَنْبَلُوهُمْ اِيَهُمْ احسن علماء ودر قتال فرموده و لَنْبَلُوكُمْ
حتى نعلم المجاهدين و اما در قتال و نبلوا اخباركم و در صفات در ذبح
اسمعیل میفرماید ان هذا الهو البلاء المبين و در دخان فرموده و اتيناهم
من الايات ما فيه بلاء مبين و در بقره و ابراهيم و اعراف میفرماید
و في ذلكم بلاء من ربكم عظيم و ترجمه و معنای نبلو و بلاء امتحان
و اختیار است و تمیز دادن خوب از غیر مرغوب و امتیاز یافتن صادق
از کاذب است و در عنکبوت بعد از آیه اول فرموده : **فليعلمن الله**
الذين صدقوا و ليعلمن الله الكاذبين تا آنکه در آن سوره میفرماید
فليعلمن الله الذين آمنوا و ليعلمن المنافقين و مفاد این دو آیه
اینست که البته خداوند تعالی بسبب امتحان تمیز خواهد فرمود در
میان صادق و کاذب و در بین مؤمن و منافق تا آن که صادقان از
کاذبان و مؤمنان از منافقان معلوم شود و همه مردمان راستگویان
را از دروغگویان و مؤمنین را از منافقین بشناسند و تمیز بدهند
بسبب امتحان و در نمل فرموده **سننظر اصدقت ام كنت من الكاذبين**
یعنی حضرت سلیمان بر هدهد فرمود آن وقتی که او خیر آورد
از شهر سبا که باید ما نظر و تأمل بکنیم در آنچه خبر می‌دهی
تا آنکه معلوم شود که تو راست می‌گوئی و یا دروغ می‌گوئی در خبر
آوردن خودت و بعد از این فرمایش او را آنحضرت امتحان فرمودند
و در حجرات میفرماید **اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى**

و در سورة ممتحنه فرموده **يا ايهاالذين آمنوا اذا جائكم المؤمنات**
مهجرات فامتحنوهن و در اول عنكبوت ميفرمايد **احسب الناس ان**
يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنونون و مفاد اين آيه اينست كه بايد
مؤمنين امتحان بشوند و بمجرد اظهار ايمان از ايشان دست بر داشته
نميشود و مضمون آيه سابق اينست كه زمانيكه اظهار ايمان كردند پس
بايد آنها را امتحان بكنيد و بمجرد اظهار ايمان اكتفاء بايمان آنها
نكنيد پس وقتيكه بصريح اين آيه شريفه امتحان اظهار كنندگان ايمان
واجب شد بر مؤمنين حقيقي البته امتحان اظهار كنندگان علم و فضل
و ادعا نمايندگان اعلميت و افضليت بعد از ايمان و عدالت و ديانت
اوجب و الزم و اهم خواهد شد زيرا كه مدعي علم و اعلم شدن و حاكم
شرع و مجتهد بودن ادعای زياده از ايمان و عدالت دارد و مدعي
حكومت شرعيه است و ادعا كننده مقام مجتهد جامع الشرايط و نيابت
امام عليه السلام است و اين آيه در وجوب امتحان علماء و فقهاء و مجتهدين
بر مؤمنين و بر اولياء امور ملت و دولت دامت تائيداتهم كفايت
ميكند علاوه بر آيات سابقه پس از اين آيات شريفه معلوم شد
لزوم امتحان كسي كه اظهار تدين و صدق و تقوى و علم و اعلميت
ميكند و وجوب امتحان كساني كه خبر از شرع انور و از احكام اسلام
و از حلال و حرام ميدهد تا معلوم شود صدق و يا كذب او و لازم
گردد اتباع و تبعيت او در صورت راستگو بودن او و واجب شود

احتراز و اعراض از او در فرض دروغگو شدن او و غیر اعلم گردیدن او و در احادیث صحیحه بسیار حضرات ائمه اطهار علیهم السلام امر فرموده اند که باید در احکام دین مبین رجوع شود بر اعلم وافقه و عدل و اورع چنانکه در کتب اربعه در حدیث ابن حنظله حضرت صادق علیه السلام فرموده حکم آنست که حکم بکند بر آن عدل وافقه و اصدق در حدیث گفتن و اورع در دین و در فقیه و تهذیب در حدیث ابن حصین آن حضرت فرموده که نظر میشود برافقه و اعلم بر احادیث ما و اورع حکم کنندگان و در تهذیب در حدیث ابن اکیل آن حضرت فرموده نظر میشود در حکم کنندگان برافقه و عدل ایشان در احکام دین خداوند تعالی پس حکم او ممضی میشود و در حدیث زراره به روایت مرحوم علامه حضرت باقر علیه السلام فرموده اخذ بکن بقول عدل و اوثق و در فقیه و تهذیب و علل الشرایع و عقاب الاعمال و محاسن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هر که پیشوائی بکند بر قومی و حال آنکه در میان آن قوم کسی هست که از او اعلم است امورات آن قوم بر سفال و خرف بر میگردد تا بروز قیامت و در کافی و تهذیب در روایت هاشمی از آن حضرت است که هر که بزند بشمشیر خود مردمان را و دعوت بکند ایشان را بریاست خود و حال آنکه در میان مسلمین از او اعلم پیدا میشود پس اوضال و متکلف است و آنکس مردمان را بضلالت و بمشقت واقع خواهد نمود و در احادیث بسیار افضل و اعلم بودن

پیشنماز را شرط فرموده‌اند و ذکر آنها باعث تطویل است پس از همه این احادیث معتبره معلوم شد وجوب رجوع بر افضل و اعلم در جمیع احکام حتی در نماز جماعت و اگر با وجود اعلم رجوع شود بر غیر اعلم امورات راجعه بدین و دنیای مردمان راجع میشود بر سفال و اضمحلال و اختلاف و در آیات بسیار عالم را تشبیه فرموده بزندگان و بینایان و جاهل را بمردگان و کوران و واضح است که عالم و فاضل نسبت بر اعلم و افضل جاهل است و زمانی که واجب شد رجوع بر اعلم و افضل با وجود عالم و فاضل بصریح آیات و احادیث مذکوره پس لازم میشود امتحان علماء و مجتهدین و فتوا دهندگان و حکم کنندگان اختیار و امتیاز متصدیان با حکام اسلام از حلال و حرام زیرا که اگر مجتهدین و علماء بلاد امتحان نشوند اعلم و افضل ایشان معلوم نمیشود و عالم از جاهل تمیز داده نگردد و بعد از امتحان **یکرم الرجل اویرہان** و چنانکه وجوب رجوع بر اعلم در شرع انور بصریح احادیث مذکوره ثابت است و محقق شده بحسب عقل و در نزد عاقلان نیز همینطور است زیرا که مردمان با عقل و باشعور همیشه امورات خود را بصاحب بصیرة و معرفت رجوع میکنند و اعلم بامور دنیا را بر غیر اعلم مقدم مینمایند پس عقلاً و شرعاً امتحان متصدیان امورات و احکام شرعیه واجب شد و این امتحان از اهم تکالیف مسلمین و از الزم واجبات مؤمنین گردید پس باید بزودی بنا بر تکلیف اسلامی هیئت دولت و وکلاء ملت باتفاق و

تصویب چند نفر از طراز اول علماء و مجتهدین امر فرمایند بامتحان
علماء و مجتهدین در مرکز و ایالات و ولایات تا آنکه اعلم و افضل معلوم
شود و بعد از معلوم شدن اعلم از غیر اعلم شروع فرمایند بر امتحان دیگر
در میان اعلمها و افضلها و اعلم واقع گویان را و افضل واقع بیان کنندگان
را از اعلم غرض گو و از افضل غیر واقع گویان امتیاز بدهند و صاحب غرض
را و طالب نفع شخصی را تمیز فرمایند

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست
و در این دو درجه امتحان جمیع امورات مردمان از امور دین و دنیا
درست میشود و اختلاف کلمه از میان علماء و عوام برداشته گردد و این
همه اختلافات بسیار و فتوی دهندگان بیشمار در اقطار و گوشه و کنار
و اختلاف مذاهب و سرگردان ماندن مردمان در احکام اسلام و متعدد
شدن رساله ها در هر زمان از جهت عدم امتحان علماء و مجتهدین شده
و بلکه اضمحلال ملت و انحطاط قوه دولت و عدم قدرت رئیس مسلمین
بدفع شرارت داخلی و عدم تمکن هیئت دولت اسلامیة برفع موانع خارجی
بسبب عدم امتحان علماء بلاد اسلام گردیده

«(حرره الاحقر الارومی عرب باغی دهم ع ۱)»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مسئله وجوب اطاعت هیئت دولت بر مسلمین اینکه سؤال نمودید کد آیا اطاعت و انقیاد و امتثال اوامر امراء دولت و رؤسا ملت و رئیسان لشکر بعلماء اعلام و پیشوایان انام نیز واجب است یا نه ؟ پس در جواب این مسئله معروض میدارد که اولاً بصریح آیه شریفه **اطيعوا الله واطيعوا الرسول و اولی الامر منکم** اطاعت امراء دولت و حافظین ملت و حراست کنندگان مملکت اسلامیة بر همه مسلمین از علماء اعلام و غیر ایشان از عوام در صورت حاوی اوصاف شرعیة واجب است زیرا که مراد از اولی الامر در آیه صاحبان سلطنت اسلامیة در مقام ریاست و سیاست و حفظ و حراست مملکت است و آنچه در تفسیر این آیه مبارکه وارد شده که مراد از ایشان حضرات ائمه علیهم السلام است منافات با ظاعر آیه ندارد از جهت اینکه آن حضرات در زمان حضور و بعد از ظهور خودشان سلطنت جمیع عوالم امکان را دارند و لکن در وقت غیبت ایشان مثل این زمان ظاهر آیه عموم و شمول دارد بر حفظ کنندگان ملت اسلام از اشراخ داخلی و خارجی پس اطاعت ایشان که حفظ مذهب و ملت و مملکت میکنند بر همه اهل اسلام واجب میشود از علماء و فضلاء و عوام و ثانیاً امراء دولت در این زمان و هیئت دولت اسلامیة در این وقت که حافظین ملت و حفظ کنندگان مملکت هستند و مقصود ایشان حفظ مذهب و حراست ملت است باذن و اجازه و تصویب علماء اعلام

و مجتهدین کرام معین و منصوب شده‌اند و با قطع نظر از آیه شریفه اذن و اجازه آقایان فقهاء عظام بریاست ایشان تصویب علماء کرام بر امیر و وزیر بودن و رئیس شدن ایشان در امورات لشگری و پیشرفت مطالب کشوری در وجوب اطاعت ایشان بر جمیع مسلمین از سایر علماء و عوام کافی است و در ترك این اطاعت انحطاط ملت و ضعف دولت و اختلال و اضمحلال اهل مملکت است و رفتن آسایش و آسودگی از مسلمین است چنانکه چند سال قبل از این بوده و ثالثاً خداوند تعالی در سوره احزاب فرموده **لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة** و تاسی و تابع شدن بآن حضرت را واجب کرده و از اهم تکالیف قرار داده و آن حضرت در غزوات و در امورات لشگری هیچ وقت حضرت سلمان و ابوذر و مقداد را رئیس لشکر نفرموده و همیشه این بزرگواران در تحت امر و حکم لشگری و سیاسی مثل عبدالله بن رواحه و زید بن حارثه و اسامة بن زید و غیر ایشان بودند و حال آنکه معلوم جمیع اهل اسلام است که سلمان و ابوذر و مقداد رضوان الله تعالی علیهم اعلم علماء اصحاب آنحضرت بودند و با وجود این در امورات لشگری و سیاسی بر امر امراء لشکر مطیع و منقاد و در نهایت اطاعت بودند و همیشه کار را بر گردان و گذار مینمودند و مخالفت و ضدیت نمیکردند و بر اوای الامر خودشان در امورات لشگری و سیاسی اطاعت میکردند و رابعاً خداوند تعالی در سوره مائتکه و مؤمن فرموده **و ما يستوى الاعمی و البصیر و در انعام و رد میفرماید قل هل**

يستوى الاعمى والبصير و در سورة زمر فرموده **قل هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون** و بمضمون این سه آیات شریفه در پنج سورة قرآن و امثال اینها که بسیار است باید عالم هر کار و داناى هر صنعت مقدم شود و واجب اطاعة باشد بر آنکسى که نمیداند و عالم نیست و بحسب عقل نیز همینطور است زیرا که عاقلان و دانایان همیشه کار را بر کاردان و بر اعلم صنعت کاران میسپارند و از جاهلان اعراض میکنند و از غیر اهل در هر کار اجتناب مینمایند و از این جهت علماء اعلام در بنای مدرسه و مسجد و خانه مطیع و منقاد معمار و نجار میشوند و در امورات عادیه و بلکه در سیاسیه امثال امر نجاران و معماران میکنند و امراء ملت و هیئت دولت این وقت از يك نفر معمار و نجار کمتر نیستند در امورات لشگری و سیاسى و حفظ مملکت و حراست ملت و مذهب اسلامى و در پیشرفت امور و استقلال دولتی و کشوری و چنانکه علماء اعلام و فقهاء کرام دامت برکاتهم در بیان حلال و حرام و در ذکر احکام اسلام واجب اطاعة هستند در صورتیکه آن حکم و فتوی را از قرآن و از احادیث صحیحه حضرات ائمه امام علیهم السلام ذکر و بیان نمایند نه با رأی و ظن خودشان همچنین امراء ملت و هیئت دولت و وکلاء مملکت واجب اطاعة میباشند در انجام امور لشگری و پیشرفت اساس کشوری و در ترقی دولتی و ملتى و در امورات سیاسى و تعالی اسلامى و در انتظام امور داخلی و خارجی و در اقدام بچیزیکه باعث ترقیات اهالی و حفظ ایران و ایرانی است پس امراء

و هیئت دولت وقت که مقصود ایشان حراست مذهب و ملت است و غرض ایشان آسایش و آسودگی اهل ایران و اسلام است و همیشه خیال ایشان از دیاد قدرت و قوه و ثروت اهالی بلاد و رفع فساد از میان عباد است لازم الطاعة و واجب الطاعة میباشد چنانکه علماء وقت و فقهاء عصر در هر زمان در ذکر احکام قرآن و در نقل نمودن احادیث صحیحه واجب الانقیاد و لازم الاذعان هستند در فرضی که از حکم قرآن و احادیث معتبره صاحب شرع انور علیه السلام تجاوز نکنند و از ظن خودشان نگویند بدون فرق در وجوب اطاعت هر دو طائفه در امورات راجعه بر هر یکی از دو فرقه و چنانکه مخالفت علماء اعلام حرام است در احکام مذکوره همچنین ضدیت هیئت دولت جایز نیست در امورات راجعه برایشان و مخالفت هر یکی باعث ضعف مذهب و ملت و اضمحلال دولت و رفتن آسایش و آسودگی از مملکت است و چنانکه اطاعت به علماء کرام سبب ترقی مذهب اسلام است در احکام مذهبی همچنین انقیاد باو امر امراء هیئت دولت باعث ترقیات دولتی است بدون فرق در مقامین و من غیر تفاوت در بین هر کسی را بهر کاری ساخته اند .

حرره الاحقر الارومی عرب باغی در دوازدهم شهر جمادی الثانیه فی

سنه ۱۳۴۳

این مسئله هشتم در اقتصادیات مملکت است استادان و دکترا اقتصادرا ارشاد و بیدار نموده که طریق اقتصاد مملکت چطور است خوانندگان گرامی از بیان عبارات تعجب آور مؤلف ره ملتفت خواهند شد .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مسئله وجوب اقتصاد و میانه روی در امور معاش اینکه سؤال نمودید که آیا در شرع انور اسلام در امورات راجعه بدنای شخص اقتصاد نمودن و دخل و خرج را ملاحظه کردن و میانه روی در مصارف معاش و گذران نمودن واجبست یا نه ؟ در جواب آقایان عرض میشود که اقتصاد کردن و بقدر کفایت خرج نمودن و در معاش میانه رفتار کردن بصریح آیات شریفه از واجبات شرعیه و از تکالیف واجبه اسلامیّه است چنانکه در سوره مائده و حجرات و ممتحنه فرموده **ان الله يحب المقسطین** و در لقمان میفرماید **فلما نجیهم الی البر فمَنهم مقتصد** و در ملائکه فرموده **و منهم مقتصد** و در مائده میفرماید **منهم امة مقتصدة** و در بقره فرموده **ذلكم اقسط عند الله** و در احزاب میفرماید **هو ا قسط عند الله** و در حجرات فرموده **فاصلحوا بینهما بالعدل واقسطوا** و در لقمان میفرماید **واقصد فی مشیک** و مفاد این آیات شریفه همان اقتصاد است در امور دنیا و میانه روی در معاش و گذران است و در این آیات اقتصاد کنندگان را مدح فرموده و در مشی و قدم زدن امر باقتصاد کرده و بلکه مراد جمیع امورات راجعه بمعاش است و در بقره میفرماید **و كذلك جعلناکم امة وسطاً** و مراد امة وسط همان اقتصاد کنندگان است در جمیع امورات شخصیّه و در بنی اسرائیل فرموده **ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک**

ولا تبسطها كل البسط و در فرقان فرموده **والذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواماً** و مفاد این دو آیه همان اقتصاد در امور معاش و گذران است و احتیاج بترجمه آیات ندارد زیرا که مفاد همه اینها میانه روی در معاش دنیوی است بدون شك از احدی از علماء مفسرین در این مفاد مذکور پس این یازده آیات شریفه در وجوب اقتصاد کفایت میکند و بلکه هریکی از اینها کافی است از برای شخص متدین از مردان و زنان و اما احادیث در این وجوب اقتصاد پس از حد تواتر گذشته است از آن جمله در کافی از حضرت سیدالسادین عليه السلام روایت کرده که فرمود **لينفق الرجل بالقصد و بلغة الكفاف و يقدم منه الفضل لاخرته فان ذلك ابقى للنعمة و اقرب الى المزيد من الله تعالى و انفع في العاقبة** و در این حدیث امر بانفاق بطریق اقتصاد فرموده و بقدر کفاف فرموده و خواص اقتصاد را بیان کرده که سبب باقی بودن نعمت و زیاده شدن ثروت و نفع برای عاقبت شخص است و در کافی در حدیث داود رقی حضرت صادق عليه السلام فرموده اقتصاد را خداوند تعالی دوست میدارد و طرف مقابل آن را دشمن میدارد و در کافی در حدیث علی بن محمد از حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام است که اقتصاد نمودن سبب ثروت و اسراف کردن باعث هلاکت است و در کافی از ثمالی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است که سه چیز نجات دهنده است و سیم آنها اقتصاد است در حال غنی بودن و فقیر شدن

ودر فقیه از حضرت صادق علیه السلام است در تفسیر این آیه **يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ**
قُلِ الْعَفْوَ که مراد از عفو انفاق بطریق وسط است و ایضاً در تفسیر این آیه
وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانْ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا
 آن حضرت فرمود که مراد از قواماً انفاق بر نحو وسط است و در کافی در
 حدیث حماد آن حضرت فرمود که خداوند تعالی فرموده **وَلَا تَلْقُوا أَبَا بَدِيكُم**
إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنْ أَلَّاهُ **يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** و مراد از محسنین
 اقتصاد کنندگان است یعنی مراد از هلاکت در آیه عدم اقتصاد و مراد از
 احسنوا اقتصاد کردن است و در کافی و فقیه در حدیث موسی بن بکر حضرت
 کاظم علیه السلام فرموده کسی فقیر نشده در اقتصاد کردن خودش و در کافی در
 حدیث عمار از حضرت صادق علیه السلام است که دعای چهار نفر مستجاب نمیشود
 یکی آنکه مال داشته و آنرا فاسد و در فضولات صرف کرده و از خداوند
 تعالی مال بخواهد پس خداوند میفرماید آیا ترا امر نکردم باقتصاد
 نمودن در امر معاش و در کافی و فقیه در حدیث داود آن حضرت
 فرمود ای داود اصلاح نمیکند شخص مسلم را مگر سه چیز اول بصیرة
 او در دین خودش دوم صبر کردن او در مصیبات وارد شده سوم نیکو
 تقدیر کردن او امر معیشت خود را و در کافی در حدیث ذریح از آن
 حضرت است که وقتی که خداوند تعالی اراده خیر نمود برای جمعی
 روزی میکند بآنها رفیق و میانه روی را در معیشت ایشان و در تهذیب
 در حدیث سدیر از حضرت باقر علیه السلام است که خیر نیست در کسی که اقتصاد

نکند در امر معیشت خودش که اصلاح بکند با اقتصاد نمودن امورات دنیا و آخرت خود را و در کافی و فقیه از حضرت صادق علیه السلام است که اصلاح کردن مال از ایمان است و در فقیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که از مروت شخص است اصلاح نمودن مال خودش از تلف شدن و اتلاف کردن و از امثال این احادیث صحیحه در کتب اربعه بسیار است و آنچه در اینجا ذکر شد کفایت است از برای مسلمانان دیندار و مؤمنین تقوی شعار و از این احادیث و آیات شریفه مذکوره معلوم گردیده و جوب اقتصاد در امر معیشت بمسلمانان و حرام بودن آن در شرع انور اسلامیان و از ایمان بودن و از مروت شدن اقتصاد در امر گذران و از تکالیف واجبه گردیدن میانه روی در امور دنیوی و فائده کردن آن در دنیای شخص و در آخرت او پس اگر جماعت مسلمین و خصوصاً اهل ایران از اول سلطنت قاجاریه باین آیات شریفه و احادیث مذکوره عمل میکردند و همیشه اقتصاد را ملاحظه مینمودند هرگز باین فلاکت واقع نمیشدند و باین فقر و فاقه و ذلت و عدم قدرت مبتلا نمیگردیدند و قوت و ثروت ایشان از دست خودشان نمیرفت زیرا که اگر اسلامیان ملاحظه امر معیشت خود میکردند معادن خود را اخراج مینمودند و کارخانجات را درست و فراهم میکردند و راههای خودشان را شوسه و خط آهن را در بلاد خودشان آماده میکردند و نقود خودشان را از بانک فلان و فلان بر میداشتند و در این تجارت بامنفعت و پر ثروت

صرف مینمودند و مایحتاج خود اهل اسلام از معادن و کارخانه‌های خود بیرون میشد و در هر سال قریب بیک میلیون نقد اهالی اسلام بخارجه نصیرت از جهت ملبوسات و ماکولات و از برای اسباب روشنائی و آلات و ادوات آهنی و مسی و ظروف چینی و زینت زنان و اسباب بازیچه صبیان و چیزهای مشغول کننده احمقان که اسراف محض و تبذیر صرف است و اغفلتاه از این اشتباه و احسرتاه از رفتن این نقود زیاد در سالهای متمادی از دست مسلمانان بیچارگان و امصیتاه از آتیه اهل ایران اگر از خواب غفلت بیدار نشوند و از جهالت سابقه برنگردند و از گذشته‌ها عبرت نگیرند و بعد از این هشیار نباشند و از فضولات ملبوسات و ماکولات و اسباب و آلات و ادوات دیگران اعراض و اجتناب نکنند و قناعت برامته و ولایات خودشان نمایند و باقتصاد در امر معیشت عامل نشوند و بمعادن و کارخانجات و خطوط راه آهن در ولایات خودشان مشغول نباشند و مایحتاج خود را از اجانب ابتیاع کنند زیرا که در این صورت جمیع نقود اهل ایران و بلکه اغلب املاک ایشان بدست اجنبیان خواهد رفت پس باید بزودی چاره نمود و از خواب نادانی بیدار شد و از غفلت بیرون آمد و تدارک آینده کرد و البته باقتصاد عمل نموده و ثروت فی الجمله را بر باد نداده و اسباب فلاکت و ذلت را از مسلمانان برداشته و آلات و اسباب لازمه را درست و فراهم کرده و الا : نه بر مرده بر زنده باید گریست و آیا وجه نقد بخارجه دادن و کاغذ و قلم و مداد

از آنها خریدن عمل بر اقتصاد واجب در دین است و آیا شیشه را از اجانب گرفتن و نفت را از دیگران ابتیاع کردن و ظروف اکل و شرب را و زینت زنان را و اسباب آتش بازیها را برای اطفال از خارجه آوردن و در مقابل فضولات معاش نفود را باجنبی تسلیم نمودن و روز بروز ثروت مملکت را برباد دادن و در جمیع مایحتاج محتاج همسایه شدن اقتصاد در امر معیشت است؟ و آیا آیات قرآن و احادیث امامان بما مسلمانان این دستور العمل را داده بود و آیا با وجود ضایع کردن اموال و املاک ایران در عوض فضولات دیگران و در مقابل لباس زود خراب شونده زنان دیگرما اسلامیان عمل بقرآن و بر احادیث پیشوایان خود مان میکنیم هیئات و چه بسیار محل تعجب و حسرت و ندامت است که حرف حق را و سخن درست را نشنویم و بقرآن عمل نکنیم و از احادیث ارشادیه حضرات ائمه علیهم السلام اعراض بکنیم و خود را متدین بدانیم و عاقل بشماریم و بلکه خودمان را سیاسی دان خیال نمائیم نعوذ بالله تعالی از خذلان و از خبط ثروتداران ایران و دیگر چه بگویم که ناگفتمن بهتر است اگر در خانه کس است يك حرف بس است .

حررة الاحقر الارومى عرب باغى در بیستم شهر شعبان

در سال یکهزار و سیصد و چهل و سه از هجرت

« نبوی صلی الله علیه و آله »

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مسئله دادن زکوة بدولت اسلام و جواز صرف آن در نظام ایران اینکه سؤال نمودید آیا دادن زکوة بدولت اسلام که در مخارج نظامیان از جهت حفظ اسلام و نفوس مسلمین صرف شود جایز است یا نه؟ پس احقر در جواب آقایان معروض میدارد که دادن زکوة از مهمات تکالیف اسلامی و از اهم واجبات دینی است چنانکه در سورة بقره و نساء و نور و مزمل فرموده **و اقيموا الصلوة و آتوا الزکوة و در بقره و توبه میفرماید و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و در حج فرموده اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و در بقره و توبه میفرماید و اقام الصلوة و اتوا الزکوة و در حج و نساء و مجادلة فرموده فاقموا الصلوة و اتوا الزکوة و در نساء میفرماید و الموتون الزکوة و در مائده فرموده و اتیتم الزکوة و در مائده و اعراف و توبه و نمل و لقمان میفرماید و یؤتون الزکوة و در احزاب فرموده و اتین الزکوة و در بینه میفرماید و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة و در انبیاء و نور فرموده و ایاتاء الزکوة و در مریم میفرماید و او صانی بالصلوة و الزکوة و در مؤمنون فرموده و الذین هم للزکوة فاعلون و در مریم میفرماید و کان یامر اهله بالصلوة و الزکوة و در فصلت فرموده الذین لایؤتون الزکوة و هم بالآخرة هم کافرون و در این پانزده آیات شریفه در بیست و هفت محل چقدراهتمام در دادن زکوة فرموده و در آیه اخر مانع زکوة را کافر باخرة**

قرارداده پس اگر کسی در دین اسلام باشد و اعتقاد بقرآن داشته باید و البته زکوة بدهد و اگر ندهد مسلم نیست و بصریح آیه آخر کافر است هر چند یکی که کفر مراتب و درکات دارد و اسفل درکات کفر انکار واجب الوجود و یا انکار پیغمبر ﷺ است که نجس میشود و اما دادن زکوة بدولت اسلام و نظامیان و حافظان دولت ایران و حمایت کنندگان باسلامیان پس از تکلیف واجب و اهم مسلمین است بصریح آیه مصرف زکوة در سوره توبه انما الصدقات للفقراء والمساكين تا آنکه فرمود **و فی سبیل الله** و مراد از سبیل الله در آیه جهاد و حفظ مسلمین و اقامه شعائر اسلام و راه صلاح و خیر مسلمانان است چنانکه در تفسیر قمی و صافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که سبیل الله قومی است که خارج میشوند بجهاد کردن و حال آنکه نفقه و مخارج ندارند تا آنکه بعد از بیان حج فرموده و یا جمیع راههای خیر اسلامی است و در آیات بسیار خداوند تعالی فرموده **یجاهدوا فی سبیل الله و تجاهدوا فی سبیل الله و جاهدوا فی سبیل الله** و مراد از سبیل الله در همه آیات جهاد و حفظ اسلام و حمایت مسلمین است پس صرف اهم زکوة همین سبیل الله است نسبت بسایر مصارف آن زیرا که بدفاع و جهاد دفع دشمنان خارجی و داخلی و اقامه احکام اسلام و بیان حلال و حرام و حفظ مسلمانان و حمایت بلاد و رفع فتنه و فساد از ایشان میشود و اگر تمام ثروت و اموال دنیا مال مسلمین باشد و با وجود اینها قوه دفاعیه و دفاع و جهاد کننده نداشته باشند اموال ایشان خواهد رفت

و با نهایت ذلت و فقر و فاقه و بریشانی بهلاکت مبتلاء خواهند شد و از این جهت بود که خود صاحب شرع ﷺ زکوة اخذ میکرد و در مصارف جهاد و دفاع کنندگان خرج مینمود و در زمان حضرت شارع ﷺ و خلفاء قوام و دوام اسلام و نشر و بیان احکام با زکوة بوده و اگر چیزی از نظامیان و دفاع کنندگان زیاده میشد بسائر مصارف زکوة میدادند و اهم را در همه موارد مقدم میکردند و اهم مصارف زکوة در این زمان مخارج نظامیان اسلام و حفظ کنندگان دین مبین و حمایت نمایندگان مملکت مسلمین است عقلاً و شرعاً بدون شك در این مقام تقدیم اهم و تقدیم الزم مثل تقدیم اعلم بر غیر اعلم از ضروریات دین و از بدیهیات عقل است و علاوه بر این در احادیث صحیحه وارد شده که آنچه بنوامیه و بنو عباس از جهت زکوة از شیعیان اخذ میکردند از زکوة محسوب است چنانکه در کافی و فقیه از ابن شعیب روایت کرده اند که حضرت صادق ﷺ سؤال کردم از دهیک هائیکه سلاطین اخذ میکنند از کسی آیا آنرا از زکوة خود حساب بکنند یا نه فومود بلی اگر خواست حساب میکند و در قرب الاسناد از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که آنچه دهیک اخذ کننده از تو اخذ کرده از زکوة خود حساب بکن و در کافی از ابن خالد روایت کرده که حضرت باقر ﷺ امر فرمود باصحاب خود که آنچه سلطان آن زمان از ایشان اخذ میکند از زکوة حساب نمایند و در تهذیب از حلبی روایت کرده که از آن حضرت سؤال کردم از زکوة مال که سلطان اخذ میکند فرمود امر نمیکنم ترا که دو مرتبه زکوة بدهی و در کافی و

تهدیب از ابن قاسم از آنحضرت است که آنچه بنوامیه از شما اخذ میکنند پس آنرا از زکوة حساب بکنید و در فقیه از آنحضرت روایت کرده که سؤال کردند از کسیکه زکوة و خمس غنیمت و خمس معدن را این جماعت سلاطین از او اخذ میکنند آیا از زکوة و خمس آنکس حساب میشود یا نه؟ فرمود بلی حساب میشود پس با وجود این احادیث صحیحہ چرا اهل اسلام زکوة خودشانرا بدفاع کنندگان و نظامیان خود ندهند آیا امانت و دیانت نظامیان اسلام و ایران در این زمان از نظامیان بنو امیه و بنو عباس کمتر است و آیا سلاطین آن زمان از هیئت دولت مسلمین این زمان خوبتر و متدین تر بودند و آیا امامان ما شیعیان بر اعانت بنو امیه و بنو عباس با دادن زکوة راضی میشدند و بر اعانت و حمایت و قدرت و استقلال دولت حالیه اسلامیان و ایرانیان راضی نمیشوند و آیا حفظ بلاد اسلام و نشر احکام در آن زمان با بنو امیه و بنو عباس لازم بود و در این زمان با هیئت دولت و کلاء ملت لازم نیست و حال آنکه حفظ مذهب و حمایت ملت و قدرت و استقلال دولت با وجود این همه دشمنان خارجی و داخلی و این قدر ضد شونندگان طاغی و باغی لازم تر و واجب تر است پس حمایت و اعانت دولت و حفظ و حراست مذهب و ملت و مملکت در این زمان بر همه واجب اهم و تکلیف الزم است خصوصاً از برای ثروت داران اسلام و متمولان ایران با دادن زکوة و صدقات بر نظامیان خودشان و از زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تا آخر سلطنت بنو عباس قوه دفاعیه مسلمین و

و مصارف جهاد کنندگان و دفاع نمایندگان ایشان منحصر بوده بر زکوة مسلمانان پس چرا علماء اعلام براهل اسلام امر بمعروف نمیفرمایند و بر مسلمین امر نمیکند که ایشان زکوة را بدولت متبوعه خودشان بدهند و قدرت و قوت دولت اسلامیان را زیاد نمایند تا آنکه انشاء الله تعالی هیئت دولت نیز در حفظ مذهب و ملت و مملکت اسلام جدیت و اقدامات فرماید و صاحب ثروت و استقلال شود و اگر مسلمین بفرمایش علماء عمل نکنند و با اختیار خودشان زکوة را بدولت اسلام و حفظ کنندگان مملکت اسلامیة ندهند پس بر اولیاء دولت و وکلاء ملت واجبست که زکوة را ایشان با قهر و اجبار و با اکراه و بدون اختیار اخذ بکنند و در این مسئله تأسی و تبعیت بر پیغمبر ﷺ خودشان نمایند زیرا که آنحضرت بصریح آیه در سورة توبه **خدمن اموالکم صدقة** زکوة را از مسلمین با اجبار و بدون اختیار ایشان اخذ میکرد و بر میل و دلخواه ایشان واگذار نمیکرد و بعد از آنحضرت نیز چنین بوده پس باید اولیاء دولت و ملت از علماء و امراء و وزراء و وکلاء مسلمین اگر خیرخواه باشند و براحکام اسلام عمل بکنند از تکلیف واجب اهم خودشان اعراض نکنند و تابع پیغمبر ﷺ خود باشند و زکوة را از مسلمانان اخذ نمایند و در مصارف ترقیات اسلامیة صرف بکنند و حافظ مملکت و ملت و مذهب بشوند و قوه دفاعیه را و ثروت دولت را و استقلال مملکت را زیاده نمایند تا آنکه مملکت اسلامیة و دولت حالیه از شر اشرار داخلی و خارجی محفوظ باشد و مسلمانان

با امنیت و آسودگی مشغول زراعت و فلاحت و صناعت و تجارت خودشان
بوده باشند و زیاده بر این بفلاکت و هلاکت واقع نشوند و نفوس و اعراض
و اموال ایشان محفوظ گردد .

« (حرره الاحقر الارومی عرب باغی در دویم صفر الخیر ۱۳۴۳) »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسئله حرمت دست بند شیشه زنان برایشان اینکه سؤال نمودید که آیا خریدن دست بند زنان که از شیشه درست میکنند و از خارجه وارد میشود جایز است یا نه؟ در جواب آقایان معروض میدارد که اسراف نمودن بصریح قرآن مذموم و حرام است چنانکه در سوره مؤمن فرموده **ان الله لا يهدى من هو مسرف كذاب و در اعراف و يس** میفرماید **بل انتم قوم مسرفون و در مؤمن فرموده كذلك يضل الله من هو مسرف مرتاب** درمآئده میفرماید **ان كثيراً منهم بعد ذلك فى الارض لمسرفون و در زخرف فرموده ان كنتم قوماً مسرفين و در انعام و اعراف میفرماید انه لا يحب المسرفين و در شعراء فرموده ولا تطيعوا امر المسرفين و در انبياء میفرماید و اهلكننا المسرفين و در مؤمن فرموده و ان المسرفين هم اصحاب النار و در يونس میفرماید كذلك زين**

للمسرفین و در ذاریات فرموده **مسومة عند ربك للمسرفین** و در دخان میفرماید **انه كان عالياً من المسرفین** و در یونس فرموده **و انه لمن المسرفین** و مضمون این پانزده آیات شریفه مذمت و حرمت اسراف کردن است زیرا که جزاء آنرا هلاکت و دخول در آتش دوزخ و عدم هدایت و سبب ضلالت و از اوصاف فرعون ملعون قرار داده است پس حرام بودن اسراف در دین اسلام از ضروریات احکام و منکرش کافر است و اسراف عبارتست از ضایع کردن مال بدون نفع در مقابل آن و من غیر فائده بصاحب آن مالی که خرج کرده و معلوم است که صرف نمودن مال بدون نفع و فائده دنیوی و اخروی در مقابل آن مال صرف شده افساد کردن مال است و افساد نمودن مال سفاهت است و شخص سفیه و غیر رشید از تصرف کردن در مال خودش ممنوع و محجور است بصریح آیات شریفه چنانکه در سوره نساء فرموده **ولا تَوْتُوا السفهاء اموالکم التی قد جعل الله لکم قیاماً و ارزقوهم فیها واکسوهم** و مفاد آیه اینست که مال سفیهان را بخودشان ندهید و فقط نفقه و کسوة آنها را از مال آنها بدهید و در همان سوره و در مال ایتام فرموده **فان انستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم** و ترجمه آیه اینست که اگر ایتام رشد داشته باشند پس مال ایشان را بآنها بدهید تا آنکه خود ایتام بارشد و عقل و دانائی مشغول کسب و خرید و فروش شوند و در کتاب فقیه در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه روایت کرده که

ایناس الرشد حفظ مال یعنی مراد از رشد ایتم حفظ نمودن آنهاست مال خودشانرا از تلف و ضایع کردن و در مجمع البیان از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که مراد از رشد عقل است و اصلاح نمودن مال است و در تفسیر علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت نموده که وقتیکه شخص دانست که زن و اولاد او سفیه و افساد کننده مال است و در اینصورت جایز نیست بر او دادن مال بر ایشان پس بصریح این آیات شریفه و احادیث صحیحه سفیه عبارت شد از افساد کننده و ضایع نماینده مال و رشید عبارت گردید از حفظ و اصلاح نمودن مال و از همه آیات و روایت مذکوره معلوم شد جواب مسئله زیرا که خریدن دست بند شیشه خارجی که در هر ولایت نام مخصوص دارد و هکذا امثال آنها از بازیجه ها و زینت زنان و اسباب آتش بازیها اسراف و اتلاف مال است و دادن نقود طلا و نقره است به دست اجنبی و خارجی بدون نفع و فائده دنیوی و اخروی در مقابل آن مال و نقود برای آن شخص بیچاره و فلک زده و بجهت آن مرد و زن سفیه و غیر رشید و همچنین بعض لباسهای زود خراب شونده زنان و بعض قماشهای فریب دهنده احمقان که از خارجه وارد میکنند و بعوام و جهال مسلمانان میفروشند و در عوض آن البسه و اقمشه منحوسه نجسه طلا و نقره ایران را از دست اهالی آن اخذ مینمایند و از مملکت اسلامیان بخارجه نقل میکنند و ماه بماه و سال پسال ثروت و قدرت و مکنت اهل ایران و اسلام ناقص و نابود و تلف و ضایع میشود و بر قدرت و قوه و شوکت اجنبیان افزوده

میگردد و اغفلتاه از این نحو نادانی و از این جهالت احمقانی و از این اتلاف و اسراف کردن و ضایع نمودن مال در مقابل این اشیاء زود خراب شونده و در عوض این چیزهای زود شکسته در دست زنان و اطفال و جوانان آرایش کنندگان مثل نسوان و امصیبتاه از این غفلت و جهالت که هم مال میدهند و هم فعل حرام و گناه میکنند و اگر العیاذ بالله اعتقاد بحرام کردن شرع انور ندارند و از خداوند تعالی خوف نمیکنند و دیندار و تقوی شعار نیستند و از آیات قرآن و احادیث امامان اعراض کرده اند اقلا دنیا و مال و نقود خودشانرا از اتلاف کردن و ضایع نمودن باید حفظ و حراست نمایند و فضولات را ترك بکنند تا آنکه ثروت و مکت و اسباب قدرت و استقلال خود را نگه دارند و بحرف و خواهش زنان و اطفال و جوانان احمقان خودشان گوش ندهند و با میل آن سفیهان رفتار نکنند و عقل و شعور خودشانرا بر کنار نگذارند و در عقل و رشد زنها و بچهها و جوانها نبوده باشند و آخرت که ندارند در صورت مزبوره لا اقل دنیا داشته باشند و مال دار شوند و صاحب قدرت و ثروت بگردند و زندگانی خود را و عرض و ناموس خودشانرا حفظ و حراست نمایند زیرا که حفظ استقلال و احتراز از اضمحلال و حراست عرض و ناموس از زوال موقوف است بر ثروت و قدرت و مال و بدون قوه و مکت در مال استقلال اهالی میرود و مبتلا باضمحلال و اذلال و ضلال میشوند چنانکه شده اند و اگر از پنجاه سال قبل از این و بلکه بیست سال اهل ایران و مسلمانان از این فضولات و از این اسباب و آلات زنانه و بچه گانه

اجتناب میکردند و بآرایش جوانان مثل زنان اعتناء نمیکردند و از اسراف حرام و از افساد و اتلاف اموال خودشان احتراز مینمودند هرگز باین فلاکت و بلکه باین هلاکت واقع نمیشدند پس اول تکلیف اسلامی است اجتناب از اسراف و اتلاف مال که حرام است و از خریدن این نحو اشیاء منحوسه خانه خراب کننده و ثروت و مملکت را برباد دهنده اگر مسلمین غیرت دین داشته باشند و با احکام قرآن و احادیث امامان عمل نمایند و ثانیاً از جهت حفظ مال و ثروت خودشان از این اشیاء احمقانه اجتناب بکنند و بدون فائده مال خود را با جنبی و خارجی ندهند و خودشان را ضعیف و دیگری را قوی و با ثروت نکنند و ثالثاً اگر اهل ایران و مسلمانان عاقل و دانا و با شعورند پس ایشان نیز مثل اهل اروپا و سایر همسایگان باشند که از مسلمین پشم و پنبه و غله میخرند و بغیر از اینها چیزی نمیخرند و نقود خود را با اشیاء نفیسه میدهند و از اجناس منحوسه اجتناب میکنند و ابداً بفضولات ایران اعتناء نمیکند و نقود خودشان را حفظ مینمایند و رابعاً تکلیف علماء ملت و هیئت دولت است که اول خود آن علماء و امراء و وزراء از این اشیاء منحوسه و اجناس زودشکسته و خراب شده احتراز و اجتناب فرمایند و از خاندان خودشان دور نمایند و در ثانی بملت و رعیت و براهل مملکت امر فرمایند بر اجتناب و احتراز از اشیاء مذکوره و از چیزهای زود ضایع شده و بر اعراض نمودن از اسراف و افساد و اتلاف مال در مقابل چیزهای بدون فائده زیرا که علماء و امراء هر وقت اولیاء مذهب و ملت میباشند و امورات راجعه بر ثروت و

و قدرت و مذهب عوام در دست با کفایت اولیاء امور است پس باید اولیاء ملت و هیئت دولت حفظ و حراست اموال سفهاء و ضعفاء العقول را نمایند چنانکه خداوند تعالی با اولیاء فرموده **وَلَا تَتَوَلَّوْا السُّفَهَاءَ اَمْوَالِكُمْ** پس نباید اولیاء امور مسلمین از تکلیف اسلامی اعراض نمایند و از واجبات دینی احتراز بکنند و بلکه بآن ذوات محترم واجب است که مردمان را بر تکلیف اسلامی وادار و بلکه اجبار فرمایند و صلاح عمومی را همیشه مقدم بکنند و مردمان را اولاد خود بدانند .

« حررة الاحقر الارومى عرب باغى فى غرة شهر محرم »

سنه ۱۳۴۴

البته دانشمندان عصر بمقام شامخ این عالم بی نظیر خوب بصیر هستند که چهل و چهار سال قبل مبارزه با بیسوادی را در این مسئله با ادله آیات و احادیث با چه جواب وافی و شافی بیان فرموده‌اند .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مسئله وجوب تحصیل علم و لزوم تعلیم اجباری باولیاء امور اینکه سؤال نمودید که آیا تحصیل علم و معرفت بر همهٔ مسلمین واجب است یا نه ؟ در جواب معروض میدارد که خداوند تعالی در سورهٔ مائتکه و مؤمن فرموده **وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ** و در مائتکه میفرماید **وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَالْأَمْوَاتُ** و در انعام و رعد فرموده **قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ** پس در این آیات شریفه تشبیه کرده دانایان را بر بینایان و زندگان و تشبیه نموده جاهلان را بر کوران و مزدگان و در زمر میفرماید **هَلْ**

يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون و در این آیه فرق ما بین عالم
 و جاهل را بوضوح حواله فرموده یعنی همه عقلاء میدانند که عالم با جاهل
 مساوی نیست و در سوره نحل و انبیاء فرموده **فاستلوا اهل الذکر ان**
کنتم لاتعلمون یعنی سؤال بکنید از دانایان و از صاحبان دانش اگر شما
 چیزی را ندانسته باشید تا آنکه شما نیز دانا بشوید و در این آیه مسلمین
 را امر فرموده بسؤال کردن علم و تحصیل دانائی و دانش از اهل آن و این
 امر مکرر در دو سوره از جهت وجوب تحصیل علم است و این آیات در
 وجوب تحصیل علم و اهم بودن آن برای مسلمین کافی است اگر با حکم قرآن
 عمل نمایند و در کافی از حضرت رسول ﷺ روایت کرده که
طلب العلم فريضة على كل مسلم الا ان الله يحب بغاة العلم
 یعنی طلب و تحصیل دانائی واجب تر است بر هر مسلم از مرد و زن و غنی و فقیر
 آگاه باشید بدرستی که خداوند تعالی دوست میدارد طلب کنندگان دانش را
 و در کافی از حضرت صادق عليه السلام روایت نموده که **طلب العلم فريضة و در حقایق**
 از حضرت امام رضا عليه السلام روایت کرده که **طلب العلم فريضة على كل مسلم**
فاطلبوا العلم في مظانه و اقتبسوه من اهله یعنی چونکه طلب علم
 واجبست پس طلب بکنید علم را از هر محلی که بوده باشد و یاد بگیرید آن را از
 اهل آن هر که باشد و مقصود تحصیل دانائی و دانش است برای هر مسلم در هر جائیکه
 اهل آن باشد در هند و چین و یا غیر از اینها و در روضة الواعظین از حضرت
 پیغمبر عليه السلام روایت کرده که **اطلبوا العلم ولو بالسين فان طلب العلم**

فريضة على كل مسلم یعنی طلب دانش بکنید هر چندیکه در چین باشد زیرا که طلب دانش واجب است بجمیع مسلمانان از مردان و زنان و شاید مراد از این دانش که در چین است دانائی باسباب معاش و ترقی است زیرا که علم بمعاش در آن زمان در چین زیاد بوده و در کافی از یونس روایت کرده که از حضرت کاظم علیه السلام سؤال کردند آیا جایز است ترك یاد گرفتن آنچه بآن محتاجند فرمود جایز نیست و از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که **الكمال كل الكمال التفقه في الدين والصبر على النائبة و تقدير المعيشة** یعنی فوق جمیع کمالات بصیرة در دین و در صبر بر وارد شده‌ها از مصیبات و در تقدیر معاش و تدبیر زندگی است و مراد از این احادیث و امثال اینها که بسیار است وجوب طلب دانائی بمعاد و معاش و اسباب ترقی است و بصریح آیات شریفه و احادیث کثیره همین طلب دانائی و تحصیل دانش باسباب زندگی و ترقی و براه نجات در معاد از اهم تکلیف مسلمین است و در ترك این تحصیل علم بر هر دو ضررها و مفاسد بایشان وارد است چنانکه در این زمان این ضررها و مفاسد وارد گردیده و بر همه واضح شد و از جهت بیعلم بودن مسلمین بود که باین فلاکت واقع شدیم و برهلاکت و تلف نفوس و غارت اموال مبتلا گردیدیم و بسبب علم و معرفت ما یحتاج بود که سایر دولتها بر آن ترقیات نائل شدند و اسباب محیر العقول فراهم نمودند و دنیا را مسخر کردند و بلاد اسلامیان و مملکت ایشان بر تصرف آنها درآمد و اهل چند مملکت اسلامیة را بمذهب خودشان داخل کردند

و آنها را از اسلام بیرون نمودند و جمیع ترقیات دنیا از فلاح و صناعت و تعمیرات مملکت و استقلال یافتن هر ملت و دولت از جهت علم و معرفت شده است و اگر مسلمین این تکلیف را ترك نهانند و در تحصیل علم شرع انور و اسباب معاش و زندگی قصور بکنند باولیاء ملت و دولت از جهت امر بمعروف و واجب است که بزودی اطفال و جوانان را بر تحصیل علوم نافع و صنایع لازمه و بردانا شدن باسباب ترقیات ملت و دولت اجبار فرمایند و تعلیم اجباری را در ایران برقرار نمایند و زیاده بر این اهالی را ضایع نگذارند و مقصود صاحب شرع را بجا بیاورند و تکلیف اهم را ترك نکنند و مسلمانان را مهمل و بدون علم نگذارند .

حرره الاحقر الارومی عرب باغی دهم رجب

(۱۳۴۳)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اخذ اجرت

مسئله وظیفه گرفتن خدمت گذاران دولت و وکلاء ملت اینکه سؤال نمودید آیا ماهیانه اخذ کردن مستخدمین دولتی و خدمتکاران ادارات ایرانی جایز است یا نه؟ در جواب معروض میدارم که اجرت اخذکنندگان بعد از شرط درستکاری و خدمتگذاری واقعی و عدم خیانت بدولت و ملت اسلامی دو نوع است نوع اول با شرط مذکور و عالم بودن ایشان باقتضای زمان و علم بمصالح و مفاسد وقت نسبت بدولت و ملت آن کسانند که معاش و گذران و املاک بقدر کفاف ندارند و بدون اخذ ماهیانه نمیتوانند زندگی نمایند پس از برای این نحو خدمت کنندگان اخذ اجرت در مقابل خدمت جایز است نوع دوم آن اشخاصند که با وجود علم بمقتضیات وقت و درستکاری و عدم خیانت نمائی معاش کافی و گذرانی وافی دارند پس در این فرض اخذ اجرت و گرفتن حق زحمت جایز نیست زیرا که این خدمتگذاری با شرط درستکاری و عدم خیانت دولتی از واجبات و از عبادات شرعیه است بصریح آیه در سوره مائده **وَتَعَاوَنُوا عَلٰی الْبِرِّ وَالتَّقْوٰی** یعنی اعانت و مدد کاری بکنید بر نیکوکاری و درست رفتاری و بر نگه داری خودتان و پرهیزکاری پس بمضمون این آیه اعانت دولت و ملت اسلام با خدمت کردن واجب است چنانکه اعانت بر تقوی و پرهیزکاری مسلمانان با گفتن و نوشتن و ذکر و نشر

مسائل حلال و حرام و بیان احکام اسلام بعلماء اعلام واجب است و اخذ اجرت در مقابل اینها حرام است باجماع فقهاء شیعه و باتفاق علماء ملت و بلکه بصراحت آیات شریفه **قل لا اسئلكم علیه اجراً** در چند مورد **واتبعوا من لا یسئلكم اجراً** زیرا که مفاد اینها عدم اجرت است در مقابل ذکر احکام و در آیه سابقه امر بر اعانت به نیکوکاری که خدمت دولت و ملت است و برپرهیزکاری که خدمت علماء بر شرع انور است در يك مورد ذکر شده و در سوره نساء در قیم یتیم فرموده **و من كان غنياً فليستعفف و من كان فقيراً فلياكل بالمعروف** یعنی شخص غنی باید در مقابل حفظ مال یتیم اجرت اخذ نکند و اگر فقیر شد بقرار معروف بخورد و بقدر کفاف اخذ اجرت نماید و این آیه بر هر دو نوع شاهد است و بالجمله اعانت دولت و ملت بصریح آیه **وتعاونوا علی البر** واجب است و در مقابل بیان واجبات شرعیه اخذ اجرت حرام است برای کسیکه معاش کافی دارد و علاوه بر این اخذ اجرت از برای اعانت ملت و دولت منافات با تقوی دارد و در آیات شریفه اوامر اکیده بر تقوی وارد شده چنانکه در آل عمران فرموده **يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته و در تعابن میفرماید فاتقوا الله ما استطعتم** پس اخذ ماهیانه در مقابل خدمت شرعی باوجود قدرت ضد تقوی است بدون شك پس اگر خدمتگذاران صاحبان ثروت قبول خدمت نکنند بدون ماهیانه پس همان خدمت‌گذاری را واگذار فرمایند بر نوع اول از آن کسانی که علم کامل دارند باقتضای وقت و

معاش بقدر کفاف ندارند تا آنکه ایشان از جهت معاش آسوده شوند و با فراغت بال مشغول خدمت باشند و در پیشرفت امور مسلمین سعی و دقت نمایند و با نهایت درستکاری عمل بکنند و معنای عدالت نیز همین است که در آیات شریفه بآن امر شده چنانکه در شوری فرموده **وامرت لاعدل بینکم** و در مائده میفرماید **اعدلوا هواقرب للتعوی و ایضاً در آن سوره فرموده **ولایجرمنکم شان قوم ان لاتعدلوا** و بصریح این آیات عدالت کردن از واجبات شرعیه و از قوانین اسلامیه است و عدالت خدمت کنندگان دولت و ملت با وجود ثروت ایشان و اگذار کردن همان خدمت است بر آن کسانی که معاش ندارند و در خدمت کردن مثل صاحبان ثروت میباشند و علم باقتضای وقت دارند و این عدالت که حکم قرآن است تمسک کردن بحبل الله است که در آل عمران فرموده **واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولاتفرقوا** و مراد از حبل الله قرآن است بصریح احادیث کثیره در تفسیر آیه و عمل باحکام قرآن از اهم تکالیف اهل اسلام است بضرورت دین و منکرش کافر است بلی اگر نظامیان اخذ ماهیانه نمایند عیب ندارد زیرا که خدمت نظامی اهم و زحمت او اشد و در عوض جان دادن و اتلاف نفس خود است و اجرت ایشان اندک است در مقابل این خدمت**

حرره الاحقر الارومی عرب باغی

«(دویم محرم ۱۳۴۴)»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مسئله شرایط و کلاء دارالشورای مات و امناء دولت اینکه سؤال نمودید که دوره انتخاب ششم و کلاء دارالشوری شیدالله تعالی ارکانها نزدیک است شرایط و کلاء ملت را بیان نمائید که ایشان صاحب چه صفت باید بوده باشند پس در جواب معروض میدارد که در آقایان و کلاء عظام ایدهم الله تعالی دو شرط لازم است اول وثاقت و عدالت ایشان از جهت اینکه زمام ترقی و آسایش و آسودگی و معاش و امنیت و حفظ جماعت مسلمین در دست تدابیر و تصرف فکر و ملاحظه ایشان است و اگر ایشان عادل و موثق نبوده باشند و دیندار و درستکار و نیکو رفتار نشوند امورات راجعه بگذارشات و حفظ و حراست و زندگی ملت اختلال و روز بروز روی باضمحلال میگذارد و ملت اسلام بفلاکت و بلکه هلاکت واقع میشود و سیاست دولت و پیشرفت آن مبتلای مشکلات و دچار اشکالات میگردد و بالجمله بر اشخاص بدون وثاقت و عدالت و ثوق و اطمینان نمیشود و ملت و دولت از ایشان خاطر جمع نمیگردد و بحسب عقل ضروری مردمان عاقل کار خودشان را بر اشخاص امین و با دیانت و متدین و موثق واگذار میکنند و از اشخاص خاین و بدون دیندار احتراز مینمایند و علاوه بحکم عقل در آیات شریفه نیز امر اکید

و تحریص بلیغ بر این وارد شده چنانکه در سورهٔ توبه فرموده **يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين** یعنی تقوی بکنید و با صادقان و درستکاران و راستگویان باشید و شخص غیر متدین و بدون دیندار و بدون عدالت صادق نیست و صادق آنکس است که در فعل و قول راست و درست باشد و در سورهٔ هود میفرماید **ولا تركزوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار** یعنی میل نکنید بسوی ظالمان و قائل نشوید با آنکسانی که ظالمند پس مس میکند شما را آتش دوزخ و شخص دیندار و بدون تدین و من غیر عدالت البته ظالم است زیرا که غیر متدین اگر ظلم بر غیر نکند اقلالظلم بر نفس خود میکند و میل بر این شخص حرام و باعث آتش دوزخ است پس انتخاب غیر دیندار و بدون عدالت جایز نیست بصریح آیات مذکوره و در احادیث صحیحه نیز شرط عدالت و تدین در مباشرت بامور مسلمین گردیده چنانکه در کتب اربعه در صحیحه ابن رباب است که سؤال کردم از حضرت کاظم عليه السلام از کسیکه بدون وصیت مرده و اولاد صغار و اموال دارد چه میفرمائید در فروش اموال صغار تا آنکه فرمود عیب ندارد خریدن مال صغار زمانیکه بفروشد کسیکه بر نفع آنها قیام نماید و نظر بکند با آنچه صلاح صغار در آنست و در کافی و تهذیب در صحیحه اشعریست که سؤال کردم از حضرت رضا عليه السلام از کسیکه بدون وصیت مرده و اولاد صغار و کبار و اموال دارد آیا حلال است خریدن چیزی از متاع و خدم آن میت تا آنکه فرمود عیب ندارد زمانیکه ورثهٔ کبار راضی شوند و یک نفر عادل از جانب صغار قیام بر بیع نماید و در

کافی و تهذیب در حدیث ابن بزیر است که سؤال نمودم از حضرت باقر علیه السلام از کسیکه بدون وصیت مرده و اولاد صغار و متاع و چند نفر کنیز دارد و قاضی عبدالحمید را قیم قرارداد چه میفرمائید در خریدن اموال صغارتا آنکه فرمود زمانیکه بوده باشد مثل تو و مثل عبدالحمید قیم صغار پس عیب ندارد و در فقیه و تهذیب در حدیث سماعه است که سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از کسیکه بدون وصیت مرده و اولاد صغار و کبار و اموال دارد ورثه او در قسمت ترکه چه بکنند فرمود اگر قیام بکنی کنفر مرد ثقه و تقسیم نماید اموال صغار و کبار را پس عیب ندارد و در این احادیث صلاح و عدالت و وثاقت و مثل عبدالحمید بودن قیام کننده بامورات صغار را شرط فرموده اند و بدون این شرط نزدیک شدن بر اموال صغار را جایز نکرده اند پس از این احادیث شرط وثاقت و عدالت و درستکاری و کلاء ملت و امناء دولت معلوم میشود زیرا که اگر در خریدن و فروختن بکنفر کنیز صغیر و در قسمت مال او عدالت و وثاقت و مثل عبدالحمید بودن که از او ثوق و اعدل اصحاب آنحضرت بود شرط باشد پس شرط بودن وثاقت و عدالت و دیانت در وکلاء دارالشوری و امناء دولت و ملت البته شرط خواهد شد پس دلیل عقلی و نقلی از آیات و روایات مذکوره بر شرط بودن وثاقت و عدالت و دیانت در وکلاء عظام دارالشوری ایدهم الله تعالی ثابت شد و جمیع احکام اسلام از حلال و حرام یا بآیات ثابت میشود و یا بروایات صحیحه ثابت میگردد و در اینجا شرط عدالت

و دیانت درو کلاء ملت علاوه بر آیات مذکوره و روایات کثیره به حکم عقل هم ضروری است شرط دویم عالم بودن و کلاء ملت است بمصالح و طریق آسایش و ترقی و زندگی مسلمین و علم ایشان است باقتضای وقت و تمیز مفاسد از مصالح و تشخیص ضرر از نفع و عاید بملت و دولت زیرا که اگر و کلاء دارالشوری عادل و موثق و با دیانت نباشند و علم بمصالح و مفاسد و باقتضای وقت و ترقی و زندگانی و پیشرفت امور دولت و ملت و مذهب نداشته باشند پس وثاقت و دیانت ایشان که شرط اول است فائده ندارد و امورات حیات ملت اختلال و استقلال دولت اضمحلال پیدا میکند و فساد در بلاد و فقر و فاقه در میان عباد ظاهر میشود زیرا که فساد مباشر جاهل و عمل کننده قاصر از اصلاح او بیشتر و خرابی او از اصلاح کردن او زیاد تر میگردد بحکم تجربه و عقل و علاوه بر این احادیث صحیحه نیز بر این شرط وارد شده چنانکه در کافی و فقیه در حدیث ابن زید است که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود عمل کننده بدون علم و بصیره مثل سیرکننده در غیر راه است و زیاده نمیکند سرعت سیرکردن او مگر دور شدن او را از راه مقصود او و در کافی در حدیث ابن فضال از آنحضرت است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده هر که بدون علم و بصیره عمل بکند فساد او از صلاحش زیاد تر میشود و در تهذیب و عقاب الاعمال و علل الشرایع و محاسن برقی از آنحضرت صلی الله علیه و آله است که من ام قوماً و فیهم من هو اعلم منه لم یزل امرهم الی

السفال الی یوم القیامة یعنی هر که پیشوائی بکند بر قومی و حال آنکه در میان آن قوم کسی هست که از او اعلم است راجع میشود امر آن قوم بسوی خزف و سفال تا بروز قیامت و کار و زندگانی آن قوم مثل خزف بدون فائده میشود و چنانکه کوزه شکسته فائده ندارد امورات آن قوم نیز باصلاح نخواهد آمد و روز بروز زندگانی ایشان خراب و روی بر اضمحلال میگذارد پس در این احادیث صحیحه علم و بصیرة با مورات راجعه بر شخص را شرط هر عمل قرار داده اند هر چندی که آن کار جزئی باشد پس شرط عمل و کار و آسایش يك ملت و دولت چه نحو خواهد شد و بالضرورة علم و بصیرة کامله باقتضای وقت در و کلاء شرط خواهد گردید زیرا که بصریح احادیث مذکوره عمل کردن جاهل باعث فساد در بلاد است چنانکه در سابق بوده و اگر یکصد سال و بلکه پنجاه سال قبل از این شاه و وزیر دولت اسلام و ملت ایران عادل و عالم باقتضای وقت و بصیر بر ترقی ملت و دولت میبودند هرگز ما اسلامیان باین فلاکت و عدم قدرت واقع نمیشدیم و بلکه ما نیز مثل سائر دول صاحب ثروت و آسایش و آسودگی میشدیم و کار خانات و معادن آماده شده و خطوط آهن در ایران فراهم شده بود و سبب این ذلت و پریشانی ملت و عدم ثروت دولت در این زمان جاهل بودن و بدون عدالت شدن اولیاء امور دولت در زمان سابق است و از این جهت اعلم بودن را در پیشوایان دین مبین در قرآن و احادیث شرط فرموده اند و علم را بنور و جهل را بظلمت و عالم را بزنده و جاهل را بمرده تشبیه

کرده‌اند و علامت عدالة که شرط اول است با عمل باحکام اسلام از نماز و زکوة و حج و جهاد و خمس و صیام ظاهر میشود و علامت علم باقتضاء وقت و سیاست که شرط دویم است با نوشتن و گفتن حقایق و تجربه معلوم میگردد و بدون علم و تدین و عدالت بکسی وثوق نمیشود زیرا که اگر کسی بدین خود عاقل نشود و برخداوند و بر دین پیغمبر ﷺ نصرت نکند پس اودر وکالت خود بملت و دولت حمایت نمیکند از جهت اینکه ملت اسلام از صاحب شرع انور بالا تر نیست پس در انتخاب وکلاء دقت بسیار لازم است از برای مسلمانان واقعی .

حرره الاحقر الارومی عرب باغی دهم رجب

(در غره ربیع الاول در سنه ۱۳۴۴)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مسئله و جوب نظام اجباری در ایران بر هیئت دولت اینکه سؤال نمودید که آیا حفظ و حراست نفوس مسلمین و اعراض و اموال و ممالک اسلام بر اولیاء امور ملت و دولت واجب است یا نه؟ در جواب آقایان معروض میدارد که حفظ نفوس و اعراض و اموال مسلمین از شر اشرار و فجار و دفاع از اینها همان جهاد است که در آیات شریفه در مواضع متعدده امر و تأکید و ترغیب و تحریم بآن گردیده چنانکه در سوره توبه و تحریم فرموده **یا ایها النبی جاهد الکفار** و در توبه میفرماید **وجاهد فی سبیل الله** و در آل عمران و توبه فرموده **ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم** و در توبه میفرماید **جاهدوا باموالهم و انفسهم** و در عنکبوت فرموده **والذین جاهدوا فینالنهذینهم سبلنا** و در نحل میفرماید **ثم جاهدوا و اصبروا** و در بقره و انفال و توبه فرموده **و جاهدوا فی سبیل الله** و در انفال میفرماید **و جاهدوا باموالهم** و ایضاً در آن سوره فرموده **و جاهدوا معکم** و در حجرات میفرماید **و جاهدوا باموالهم و انفسهم** و در توبه فرموده **و جاهدوا باموالکم** و ایضاً در توبه میفرماید **و جاهدوا مع رسولہ** و در حج فرموده **و جاهدوا فی الله حق جهاده** و در فرقان میفرماید **و جاهدہم** به جهاداً کبیراً و مضمون این چهارده آیات شریفه جد و جهد کردن مسلمین است در حفظ دین و نفس و عرض و مال خودشان

از تعدیات اشرار و اجانب و این جد و جهد و حفظ و حراست و حمایت را بر همهٔ مسلمین واجب کرده مگر بر سه نفر چنانکه در سورهٔ توبه فرموده

ليس على الضعفاء ولا على المرضى ولا على الذين لا يجدون ما ينفقون حرج یعنی عسر و حرج نیست بر ضعیفان از کوران و شلان و از مریضان و بر آن کسانی که چیزی ندارند که آنرا در جهاد برای خودشان خرج نمایند و بغیر از این سه نفر جهاد واجبست و اما ثواب جهاد پس ثواب آن از جمیع عبادات و طاعات بالاتر است چنانکه در کافی و تهذیب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرموده در فوق هر نیکوکاری یک خوبی است تا آنکه شخص در راه خداوند تعالی کشته شود پس زمانیکه در راه حق تعالی کشته شد پس در فوق آن و بالاتر از آن چیزی نیست و از نحو این احادیث بسیار است که جهاد بالاترین عباداتست و هیچ طاعت زیادتر از آن نیست و اما جزای ترک جهاد در آیات بسیار جزای آنرا دخول بر آتش دوزخ قرار داده چنانکه در سوره توبه فرموده **مالکم اذا قیل لکم انفر و افي سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بال حیوة الدنيا من الاخرة تا آنکه فرموده الاتنفر و یعذبکم عذاباً الیما** و مفاد آیه اینست که چرا بجهاد نمیروید و از آخرت بد دنیا راضی میشوید و اگر بجهاد نروید عذاب میکند بشما عذاب دردناک و ایضاً در آن سوره میفرماید **و کرهوا ان یجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و قالوا الاتنفر و افي الحرقل نار جهنم اشد حراً** و مفاد آیه آماده بودن آتش دوزخ است بر آن کسانی که بجهاد نروند و همهٔ این آیات شریفه در احادیث ذکر

شده چنانکه در کافی و تهذیب از حضرت رسول ﷺ روایت کرده‌اند
 که هر که جهاد را ترك بکند خداوند تعالی او را مبتلا میکند با ذلت و
 فقر در امر معیشت و گذرانش و دین او محو و ضایع میشود و از دین او
 چیزی باقی نماند و در کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که
 خداوند تعالی دشمن میدارد کسی را که بر خانه او دزدی و غارتگری وارد
 شود و با او جنگ نکند و در تهذیب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که
 خداوند تعالی دشمن میدارد آنکس را که بخانه او کسی بدون اذن وارد
 شود و با او قتال نکند و در کافی از آن حضرت روایت کرده که هر که صبح نماید
 و جد و جهد بر امور مسلمین نکند پس او مسلم نیست و ایضاً در کافی از آن
 حضرت روایت نموده که هر که باه‌ور مسلمین اهتمام نکند مسلمان نیست و
 ایضاً در کافی از عاصم از حضرت رسول ﷺ روایت کرده که هر که صبح
 نماید و جد و جهد با امور مسلمانان نکند از ایشان نیست و هر که بشنود
 صدای و فریاد یکنفر را که فریاد میکند و یا للمسلمین میگوید و مسلمانان
 را بفریاد خود طلب میکند پس بر او جواب ندهد و بر او اعانت نکند
 پس آنکس مسلم نیست و در این احادیث و امثال اینها که بسیار است
 مثل آیات مذکوره و غیرها ترك دفاع کردن را از گناهان کبیره و از اعظم
 معصیته‌ها قرار داده‌اند و سبب داخل شدن بآتش دوزخ فرموده‌اند پس بنا
 بمضمون اینها ترك دفاع از اموال و اعراض و از نفوس مسلمین باعث محو
 دین و سبب خرابی دنیای مسلمین است و ترك جنگ و قتال در وقتیکه

ظالم داخل خانه کسی باشد و بر مال و عیال او دست بزند جایز نیست و دفع او واجب است و بلکه اگر بفریاد سائر مسلمانان نرسد مسلم نیست پس بصریح این احادیث اهتمام بامور اهل اسلام و حفظ نفوس و اعراض و اموال ایشان از اهم واجبات و از الزم تکلیفات دین اسلامیان است و بر همه مسلمین اقدام بر این حفظ و حمایت و قیام بر این واجب اهم و الزم است مگر بر سه نفر که ضعفاء و مریضان و فقراء بدون مخارج راه باشند و بنص احادیث بسیار هر که در این مقصود کشته شود شهید است و از اهل بهشت است چنانکه در کافی و تهذیب از حضرت صادق (علیه السلام) از جدش روایت کرده اند که هر که در نزد اهل و مال کشته شود پس او شهید است و در فقیه از آن حضرت روایت کرده که هر کس در نزد عیال خود کشته گردد پس او شهید شده است و در تهذیب از آن حضرت روایت کرده که هر کس در نزد عیال خود کشته شود پس آنکس شهید شده پس بلاد اسلام خانه مسلمانان است و مال و عیال اهل اسلام از خود ایشان است و در حفظ بلاد و مال و عیال خودشان اگر کشته شوند شهیدند و اگر این واجب اهم را ترك نمایند دین ایشان محو و ضایع و در دنیا مبتلا بقر و فاقه و ذلت و عدم قدرت میشوند و استقلال ایشان می رود و باعث اضمحلال مال و عیال ایشان میگردد و از همه آیات شریفه و احادیث مذکوره معلوم شد و وجوب نظام اجباری و لزوم دفاع الزامی از برای جمیع ایرانی بغیر از آن سه نفر سابق که ضعیف و مریض و فقیر است و لکن اگر کسی بر فقیر خرج راه بدهد بفقیر نیز واجب میشود پس اگر مسلمانان

با اختیار خودشان بر حفظ نفوس و اعراض و اموال خود حاضر نشوند و بدفاع از خودشان و بحمايت ممالک اسلاميه قيام و اهتمام و اقدام نکنند بريا اولياء ملت و دولت از علماء و امراء و وزراء واجب است امر نمودن بر نظام اجباری و قيام الزامی بحفظ حقوق و استقلال خودشان و بحمايت اموال و عيال خود از تلف شدن و ضايع گردیدن مثل سائر دولتها و در ترك اين نظام اجباری اضمحلال ملت و رفتن استقلال دولت و ضعف مذهب و ذلت مسلمين و انحطاط دين مبين است بدون شك و شبهه و همه واجبات اسلام در فرض ترك كردن مسلمانان اجباری ميشود مثل اينكه هرگاه کسی زکوة و يا نماز و يا روزه را ترك بکند و يا حقوق مردمان را ندهد پس آن کس را اجبار بآداء و قضاء ميفرمايند و همچنين اگر کسی مرتکب يك فعل حرام و قبيح شود اجبارش ميکنند بر ترك آن پس اجبار بدفاع از بلاد اسلام با نظام اجباری و قيام الزامی واجب و از اهم تکليف اولياء امور است و اگر بيست سال و بلکه ده سال قبل از اين وقت نظام اجباری در بلاد اسلامی بموقع اجراء گذاشته ميشد هرگز اهل اسلام با اين فلاکت واقع نميشدند و ثروت ايشان بباد فنا نميرفت و قريب سيصد هزار نفوس از ارومی و سلماس و سلدوز تلف نميشد و قريب پانصد ميليون اموال اهل اين ولايات ثلاثه غارت آرامنه و آسوريها نميگرديد و اعراض مسلمين اين بلاد برباد عنادان اشرار نرفته بود و باعث اين همه تلفها و خرابيها و خالی از سکنه بودن اکثر دهات اين ولايات عدم اقدام مسلمين بر تکليف

اسلامی بوده و عدم وجود نظام اجباری شده و عدم اهتمام اولیاء امور ملت و دولت بر امور مسلمین گردیده و عدم عمل ایشان بر آیات و احادیث صاحب شرع انور بوده و الا ملت اسلام و دولت ایران مثل سائر ملل و دول ملت و دولت مستقل گردیده بود و خود شان را از شر اشرار داخلی و خارجی حفظ نموده بود و دیگر چه بگویم که نا گفتنم بهتر است اگر در خانه کس است يك حرف بس است .

حرره الاحقر الارومی عرب باغی

« (در غره ربیع الثانی در سنه ۱۳۴۴) »

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مسئله حرمت عادت کردن بکشیدن تریاک برای مسلمانان اینکه سؤال نمودید که آیا عادت بتریاک کشیدن جایز است یا نه؟ پس احقر در جواب آقایان معروض میدارد که عادت بر تریاک در صورتیکه باعث ضرر بر نفس و سبب ضعف بدن و زوال قوه جسم انسان باشد حرام است و بلکه چیزیکه موجب این مفسد باشد از خبائث است و حرمت اشیاء و افعال خبیثه از ضروریات دین اسلام و نص قرآن است در سوره اعراف میفرماید **و یحرم علیهم الخبائث** و در مائده فرموده **قل لا یستوی الخبیث و الطیب** و در بقره میفرماید **ولا تیمموا الخبیث** و در آل عمران فرموده **حتی یمیز الخبیث من الطیب** در انفال میفرماید **لیمیز الله الخبیث من الطیب** و در نساء فرموده **ولا تبدلوا الخبیث بالطیب** و در نور میفرماید **الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات** و در این آیات شریفه مراد از خبیث چیزی بد و شئی زشت است و نا مناسب و غیر لایق بر اعتلاء است چنانکه در سوره ابراهیم فرموده **و مثل کلمه خبیثه ک شجره خبیثه** و در انبیاء میفرماید **التي كانت تعمل الخبائث و کلمه بد را خبیث گفتند و عمل زشت و قبیح را خبیث** فرموده پس مراد از خبائث زشت و بد و بدون مناسب است هر چه باشد از گفتار و رفتار و ارتکاب بر هر کار و عادت بکشیدن تریاک در انظار عاقلان و دانایان فعل بد و کار زشت و عمل کثیف و خبیث است و به

اتفاق اطباء ضرر بر نفس و بدن و قواهای انسان دارد و علاوه بر اینها ضرر مالی و باعث کسالت و بطالت کاری و موجب بیعاری است پس هرچیزیکه سبب این همه مفسد و شنیاع و قبایح باشد در اعلی درجه خبثت و کثافت خواهد شد و بحکم آیات شریفه احتراز از آن واجب است زیرا که اجتناب از خبثت صریح قرآن است و ارتکاب چیزی خبیث حرام است و علاوه بر آیات شریفه خود تریاک سم است و حرمت سموم از توضحات شرع انور است چنانکه در تهذیب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که سؤال کردند از غطایه که بمیان شیر واقع میشود فرمود آن شیر حرام است و علت حرمت آن شیر اینست که در آن حیوان سم است و ایضاً در حرمت خوردن خاک شکی نیست چنانکه در کتاب عیون الاخبار از یاسر از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که خوردن خاک حرام است مثل میته و خون و گوشت خوک و در احادیث علت حرمت آنرا مفسد و مضر بودن آن بر بدن انسان قرار داده اند چنانکه در کتاب امالی از منقری از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که هر که خاک بخورد پس واقع میشود مرض حکه و خارش در بدن او و باعث بواسیر میگردد و بهیجان میآورد درد بدن را و میبرد قومه را از ساقها و قدمهای او و آنچه ناقص میشود از عمل او در بین خاک خوردن حساب کشیده میگردد از او و عذاب کرده شود بر آن نقصان پس وقتیکه خاک حرام شد از جهت باعث بودن آن بر امراض مذکوره و مضر بودن بر بدن انسان پس البته ضرر تریاک از آن زیاد تر و بالا تر است در صورت عادت نمودن بکشیدن آن با اتفاق اطباء و عقلا و ایضاً در

حرمت خوردن طحال که سپرز میگویند شکی نیست و علت حرمت مفسد بودن آنست در بدن انسان چنانکه در علل الشرایع و معانی الاخبار از ابن سنان از آنحضرت روایت نموده که حرام شدن سپرز از جهت بودن خون در آن و علت حرمت سپرز و خون و میتة یکی است زیرا که جاری میشود سپرز در مجرای خون و میتة در فساد کردن در بدن انسان پس زمانیکه علت حرمت اینها فساد بدن شد در تریاک فساد زیاد است پس تریاک نیز مثل خون میتة سپرز میشود از جهت اینکه ذکر علت در چیزی باعث شمول و جریان میشود بر هر چیزیکه آن علت در آن پیدا شود مثلاً اگر علت حرام بودن ورغہ سم شدن آن باشد تریاک نیز حرام میشود از جهت سم بودن آن و اگر علت حرمت خاک خوردن و سپرز خوردن و خون و میتة خوردن فساد کردن اینها باشد در بدن انسان پس تریاک نیز حرام میشود از جهت فساد آن در بدن شخص تریاکی و نظر حضرت شارع علیه السلام همیشه بعلمت است و در هر جائیکه علت پیدا شود حکم شرع انور با نجا شامل میشود و الا لازم آید انفکاک معلول از علت و آن محال است چنانکه در علم اصول علماء فحول بیان کرده اند و ذکر نموده اند که علت منصوبت جریان میکند و در هر جائیکه آن علت باشد حکم شرع انور با نجا شامل میشود و این مسئله خلاف ندارد و بحسب عقل و عرف نیز چنین است و در تحف العقول از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر چیزی که در آن ضرر باشد بر بدن انسان وقوه آن پس خوردن آن حرام است تا آنکه در میوهها فرمود هر چیزی که در آن ضرر باشد بانسان پس حرام میشود خوردن آن تا آنکه فرمود

و آنچه بوده باشد از نباتات در خوردن آنها مضرت بانسان مثل نباتات زهر دار
کشنده و مثل دفلی که خرزهره اش میگویند و غیر اینها از اقسام زهرها پس
حرام است خوردن آنها تا آنکه در اقسام شربتها فرمود و هر چه کثیر آن
بعقل تغییر نمیدهد آشامیدن آن عیب ندارد و هر چیزیکه کثیر آن عقل را
تغییر بدهد پس اندک آن حرام است پس از این احادیث صحیحه معلوم شد
که هر چه بر نفس و بدن و قوه انسان ضرر داشته باشد از خوردنیها و آشامیدنیها پس
آن حرام است و ضرر تریاک از همه ماکولات و مشروبات زیادتر است و بلکه
از خمر و قمار بالاتر است زیرا که در شراب و قمار بصریح آیه و اثمهما اکبر من
نفعهما اندک نفع دارد و لکن چونکه ضرر آنها بیشتر بود پس از این جهت در
شرع انور حرام شده از همه آیات شریفه و احادیث صحیحه مذکوره و غیر از
اینها که در این مضمون است حرمت عادت بکشیدن تریاک معلوم گردید از
برای مردمان عاقل و غیر تمندان کامل و برای متدینان و دینداران و علاوه
بر اینها عادت کردن بآن چیزی خبیث منافات زیاد با سیاست مملکت و حفظ
ملت و مذهب و دولت دارد زیرا که در حراست آنها اولاً ثروت و مکننت
لازم است و ثانیاً قدرت مجاهدت و قوه دفاع و قتال و جدال باید باشد
و کشیدن تریاک باعث رفتن مال و سبب ضعف بدن و زوال قوه و قدرت
دفاع و نزاع است و بدون اینها حفظ مذهب و ملت و دولت و
مملکت ممکن نیست و چه بسیار دهات با دخل از سوراخ حقه
منحوسه گذشته و چه بسا ثروتها بسوراخ آن حقه خبیثه رفته و چقدر

اموال و نقود در دم آن سوراخ زشت و کثیف سوخته و چه بسیار اشخاص قوی
پنجه بسبب تریاک بخاک هلاک واقع شده و چه بسا آدمهای قوی همیکل از جهت
آن مثل ملخ لاغر و ضعیف گردیده و چقدر جوانهای وجیه و زیبا بجهت آن
قبیح شده و چه رنگهای خوب و صورتهای مرغوب بکثافت تریاک مثل سوخته
تریاک گردیده **فاعتبروا یا اولی الابصار** و بالجمله شخص تریاکی از دفاع و
حفظ دین و دنیا و از حراست ملت و دوات و ممالکت عاجز میشود و در معرکه
جدال و قتال بادشمنان استقلال قدم مردانگی مثل مردان مردانه بمیدان
نمیگذارد و در وقت جنگ با یاغیان و طاغیان مملکت اسلامیان میگریزد
و باعث ضعف و ضرر بلشگر اسلام میشود و سبب فساد عباد و بلاد میگردد
پس اولاً تکلیف اسلامی تریاکی ترک آنست با اسباب و تدابیری که
آقایان اطباء در این خصوص فراهم کرده اند و ثانیاً تکلیف علماء اعلام
است که امر بمعروف و نهی از این منکر منحوس و خانه خراب کن فرمایند
و مردمان را از حرمت و بد عاقبت بودن این بد تر از شراب را آگاه
نمایند و ثالثاً تکلیف هیئت دولت و اولیاء ملت است که از جهت حفظ
نفوس و مملکت و برای حراست ملت و دولت و فراهم کردن قوه دفاعیه
از فساد داخلی و خارجی دواخانهها در ولایات و ایالات تشکیل فرمایند
و اشخاص تریاکی را بآنجاها جلب نماید و بآنها دوا بدهند تا آنکه
شاید انشاء الله تعالی تریاک را ترک نمایند و حقه خبیثه را بشکنند
و از ذلت و کسالت و بطالت خلاص بشوند و بیکار و بیعار نباشند و

مزاج و بدن ایشان فاسد و کاسد نشود و در مقام حاجت بحفظ مذهب و
ملت و دولت قیام و اقدام نمایند و صاحب ثروت و قدرت بوده باشند و
قوه دفاعیه و حفظیه بجهت حراست مملکت داشته باشند و در دنیا با آسودگی
و آسایش زندگانی بکنند .

حرره الاحقر الارومی عرب باغی

«(در غره جمادی الاولی ۱۳۴۴)»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مسئله وجوب انفاق بزوجه و یا وجوب طلاق او اینکه سؤال نموده بودید آیا اشخاصیکه بزنهاى خود نفقه و کسوة نمیدهند و یا بجای دیگر رفته و زنان خودشانرا بدون نفقه میگذارند حکم آن اشخاص و این مسئله چطور است؟
پس در جواب آقایان معروض میدارد که بصریح آیات شریفه نفقه زوجه واجب و بقرار عادت و معروف و متعارف در میان مردمان لازم است چنانکه در سوره بقره میفرماید **الطّلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان و ایضاً فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف** و در سوره طلاق فرموده **فامسکوهن بمعروف او فارقوهن بمعروف** و در بقره **ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف و ایضاً و علی**

المولود له رزقهن وکسوتهن بالمعروف و ایضاً متاعاً بالمعروف حقاً
 علی المتقین و ایضاً وللمطلقات متاع بالمعروف و در نساء و عاشر و هن
 بالمعروف و ایضاً و اتوهن اجورهن بالمعروف و در بقره علی الموسع
 قدره و علی المقتر قدره متاعاً بالمعروف حقاً علی المحسنین پس در
 این در آیات مبارکه خداوند تعالی نفقه و کسوه زوجه شخص را بقرار معروف
 در بلد زوجین نسبت بحال ایشان واجب فرموده و در سه آیه اول زوج را مخیر
 کرده در میان نگهداری زنان و طلاق دادن بایشان که باید مردان یا نفقه زنان
 خود را بدهند و یا طلاق ایشان را رد بکنند پس بصراحت این آیات در دین
 اسلام و در شرع حضرت پیغمبر ﷺ در باره زنان ضیق و زحمت و مشقت
 و سختی واقع نشده و نفقه ایشان را بقرار معروف معین فرموده و در صورت
 ندادن نفقه و کسوه آنها امر بطلاق کرده و بلکه در فرض عدم دادن نفقه
 زوج را مجبور بطلاق نموده و این امر را بحاکم شرع واجب کرده و اجبار
 بطلاق دادن را بحکام ولایات لازم فرموده و در احادیث صحیحه بیان این
 مطلب واضح گردیده از برای مردان دیندار و مؤمنان غیر تمند چنانکه در
 تهذیب و فقیه در صحیحه ربعی و فضیل از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر
 آیه **ومن قدر علیه رزقه فلینفق مما آتیه الله** روایت کرده اند که فرمود
 اگر زوج بزوجه خودش انفاق بکند آن قدری که پشت زن را نگه بدارد
 و لباس هم بدهد بآن زن فیها و الا تفریق میشود در میان مرد و زنش و در
 کافی از ابن عبدالرحیم در تفسیر همین آیه از آنحضرت روایت نموده که

فرمود زمانیکه انفاق بکند مرد بزن خودش آنقدریکه پشت زن را ننگه بدارد
 بالباس اوفبها والا تفریق میشود در بین ایشان و در تفسیر قمی از ابی بصیر از
 آنحضرت در تفسیر همین آیه روایت کرده که فرمود زمانیکه نفقه بدهد مرد
 بزن خودش آنقدریکه پشت او را نگهدارد باکسوه اش پس خوب و اگر ندهد
 تفریق میشود در میان ایشان و در تفسیر عیاشی از ابی القاسم از حضرت رضا
علیه السلام در تفسیر آیه **فامساک بمعروف او تسریح باحسان** روایت کرده که مراد
 اینست که مرد بزن خود اذیت نکند و باو نفقه و کسوه بدهد و یا طلاق بقرار
 کتاب و سنت بزن خودش بدهد و در کافی و تهذیب از عنبسه از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده اند که فرمود زمانیکه زوج کسوه داد بزنش بچیزیکه
 بدنش را پوشانید و اطعام کرد بزن بچیزیکه پشت او را نگهداشت در آن
 زمان زن در خانه مرد خودش میماند و اگر چنین نکرد طلاق زن را میدهد
 و در فقیه در صحیح حلی از آنحضرت روایت کرده که عرض کردم بر نفقه
 کدام اشخاص مجبور میشود فرمود بر نفقه پدر و مادر و اولاد و زن خود و
 بر نفقه وارث صغیر و در فقیه از مرادی روایت کرده که شنیدم از حضرت باقر
علیه السلام که اغلب اوقات میفرمود هر که در نزد او زنی باشد پس بآن زن کسوه
 ندهد که بدن او را بپوشاند و اطعام نکند بآن که پشت او را ننگه بدارد
 پس در اینصورت حق و لازم است بر پیشوای مردمان تفریق دادن در میان
 آن مرد و زن او پس از همه این احادیث مذکوره معلوم شد که مرد
 باید بزنش نفقه و کسوه بدهد بقدر حاجت زن و یا باید طلاق

بدهد و در فرض عدم اقدام زوج بر یکی از اینها مجبور میشود و مجبور کردن زوج را
 بر انفاق و یا بطلاق از امورات حسبیه و از واجبات کفائیه است و اگر مردمان
 و مسلمانان باین واجب اقدام نکنند بر پیشوای مسلمین واجب است اقدام
 بر این چنانکه در صحیحه مرادی حضرت باقر علیه السلام فرمود پس بصریح این
 آیات شریفه و نص واضح این احادیث کثیره نفقه زوجه بزوجه خود واجب
 است و در صورت تخلف زوج از دادن نفقه مجبور است بطلاق زوجه و این
 اجبار بر نفقه و یا بطلاق اولاً تکلیف مسلمین است از بابت امر بمعروف و
 نهی از منکر و ثانیاً تکلیف علماء اعلام و حکام اسلام و قائیدین انام است که
 حکم شرع انور را بمردمان بگویند و ایشان را از تکلیف اسلامی با خبر
 نمایند که زوج مجبور است بانفاق و یا بطلاق و در صورت عدم اقدام زوج بر
 یکی از این دو مطلب باید حاکم و پیشوای مردم از جانب زوج بزوجه او طلاق
 بگوید و اگر یکنفر از حکام شرع انور اقدام بچنین طلاق نماید پس تعرض
 باو حرام و نقض حکم او جایز نیست زیرا که طلاق حاکم در صورت عدم اقدام
 زوج بر انفاق و طلاق صریح حدیث صحیح است و دفع ضرر و ضرار از زوجه
 است و بصریح احادیث بسیار **لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام** دفع ضرر واجب
 است پس باوجود این یازده آیات شریفه و این هفت حدیث در کتب معتبره
 چرا این همه زنان در بلاد ایران حیران و سرگردان مانده و بدون
 انفاق و طلاق در گوشه و کنار از گرسنگی و برهنگی جان داده و یا از
 جهت ضرورت معاش و زندگی ضروری مبتلای فاحشه گری شده آیا

مسلمانان از آیات قرآن خبر ندارند و از احادیث امامان خودشان اعراض کرده‌اند و بر فرضیکه مسلمین عوام بر تکلیف خودشان عمل نکردند پس آیا علماء ایشان چرا غفلت کرده‌اند و چرا مجتهدین بلاد و نائبان ایشان بحکم قرآن و احادیث حضرات ائمه علیهم السلام خودشان عمل نمیکنند و آیا این زنان از جنس انسان نیستند و آیا این بیچارگان از افراد مسلمانان نبوده‌اند و تلف و خون ایشان بگردن مسلمانان است و یا بدمه علماء ایشان است و چنانکه در قرآن زکوة و فطره و خمس و مال امام است که علماء میگویند طلاق زنان در صورت امتناع زوج از انفاق نیز موجود است پس باید با حکم همه قرآن و احادیث عمل شود و دیگر چه بگویم که ناگفتم بهتر است

حرره الاحقر الارومی عرب باغی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسئله شیر دادن زنان و خوردن اطفال اینکه مرقوم فرموده بودید که علامه
اعلی الله مقامه در کتاب تبصرة فرموده **لا تحرم امه ام الولد من الرضاع**
وان حرمت من النسب که معنای این عبارت چیست ؟ پس احقر دعاگو
قبل از بیان این کلام عرض میکند که خداوند تعالی در آیه شریفه در
محرمات نسبی هفت نفر زن را حرام فرموده که امهات و بنات و اخوات

و عمت و خالات و نبات اخ و نبات اخوات باشند و در احادیث صحیحه بسیار محرّمات
 رضاعی را مثل نسبی قرار داده چنانکه در کتاب فقیه از حضرت باقر علیه السلام روایت
 کرده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده **یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب**
 یعنی حرام میشود از زنان از جهت شیر دادن آن زنانیکه حرام میشود از
 جهت نسب در کافی و تهذیب در حدیث ابن سنان از حضرت صادق علیه السلام است
 که حرام میشود از جهت شیر آنچه حرام میشود از جهت قرابت و در کافی و مقنع
 و مقنعه از ابن سرحان از آنحضرت که حرام میشود از جهت شیر آنچه حرام است
 از جهت نسب و در کافی و تهذیب از آنحضرت که حرام میشود بسبب شیر
 آنچه حرام میشود از نسب و در کافی و تهذیب از ابن زراره از آنحضرت که آنچه
 حرام میشود از نسب پس همان زنان حرام میشود از شیر و در تهذیب از ابن سنان
 از آنحضرت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده حرام میشود از شیر آنچه حرام
 میشود از نسب و ایضاً در تهذیب از آنحضرت که حرام میشود از شیر آنچه حرام
 میشود از نسب و ایضاً از حلی از آنحضرت که حرام است از شیر آنچه حرام
 است از نسب و ایضاً از ابن سنان از آنحضرت که حرام میشود از شیر آنچه حرام
 میشود از قرابت و از ابن عیسی از حضرت کاظم علیه السلام که حرام است از شیر آنچه
 حرام است از نسب و غیر از اینها از احادیث صحیحه کثیره در کتب اربعه در
 اینمضمون پس این قاعده کلیه شد و از جهت کثرت و صحت اینها قطعی و
 یقینی گردیده که آن هفت نفر زنانیکه در نسب حرامند پس همان زنان
 در شیر حرام است یعنی مادر رضاعی و دختر رضاعی و خواهر رضاعی و

عمه و خاله رضاعی و دختر خواهر و دختر برادر رضاعی و غیر از این هفت نفر کسی دیگر را در این احادیث صحیحه و در این قاعده کلیه از جهت شیر حرام نفرموده و محرمات نسبی و رضاعی منحصر گردیده باین هفت نفر زن و از جهت مصاهره نیز در آیات شریفه پنج نفر از زنان را حرام فرموده زن پدرو زن پسر و مادر زن و دختر زن مدخوله و خواهر زن در صورت جمع در میان دو خواهر و بغیر از این پنج نفر کسی دیگر بسبب نکاح حرام نشده و محرمات رضاعیه را در احادیث سابقه تشبیه کرده بمحرمات نسبی نه بمحرمات از جهت مصاهره پس از رضاع از جهت شباهت بمصاهره چیزی حرام نشده و فقط حرمت رضاعی در شباهت حرمت نسبی دارد بصریح احادیث مذکوره و قاعده قطعیه وارده پس فرمایش مرحوم علامه که حاصل آن اینست که حرام نمیشود مادر رضاعی اولاد صحیح است زیرا که مادر مادر رضاعی اولاد بخود اولاد حرام است از جهت رضاع چنانکه مادر مادر نسبی ولد بخود ولد حرام است و اما مادر مادر رضاعی اولاد پس از برای پدر ایشان حرام نیست و بلکه مادر رضاعی اولاد نیز بر پدر حرام نیست از جهت اینکه آن زن یکی از آن هفت نفر زنان نیست که بشخص حرامند زیرا که مادر رضاعی اولاد نه مادر رضاعی پدر است و نه دختر و نه خواهر و نه عمه و نه خاله و نه دختر خواهر و نه دختر برادر رضاعی است زیرا که دختر مادر رضاعی اولاد نیز برای پدر ایشان حلال است زیرا که دختر همان زن بر پدر یکی از این هفت نفر محسوب نمیشود و اما آنچه فرموده **وان حرمت من النسب یعنی مادر مادر**

نسبی اولاد بر پدر ایشان حرام است پس در آن شکی نیست از جهت اینکه مادر نسبی اولاد مادر زن پدر است و مادر زن بصریح آیه **وامهات نساکم** حرام شده از جهت مصاهره نه از جهت نسب در میان مادر زن و شوهر دختر زیرا که مادر زن نه مادر پدر اولاد است و نه دختر و نه غیر از اینها از محرمان نسبی و رضاعی پس مادر مادر رضاعی اولاد نه از جهت نسب و نه بسبب رضای و نه بجهت مصاهره حرام نیست و اما مادر مادر نسبی اولاد پس برای پدر حرام است از جهت اینکه مادر زن است و مراد مرحوم علامه از آن عبارت همین است و اشکالی ندارد و در نظر احقر بغیر از این هفت نفر از محرمان رضاعیه چیزی دیگر حرام نیست زیرا که احادیث مذکوره اعطاء قاعده کلیه نموده و این احادیث بطریق یقین وارد شده و در بعض اخبار حرمت چیز دیگر نیز وارد است مثل اولاد صاحب لبن و اولاد زن شیر دهنده با اولاد شخص و لکن این نحو اخبار اولاد قطعی نیست و بصریح حدیث صحیح زراره یقین را نباید بدون یقین دیگر نقض نمود و بلکه یقین را باید با یقین دیگر نقض کرد نه با شک و ظن و ثانیاً آن اخبار محمول است بر تقیه و زمانیکه احتمال تقیه قائم شد در خبری پس بآن خبر عمل نمیشود و لکن جمعی از علماء از این دو مطلب غفلت کرده و علاوه بر این هفت نفر رضاعی چیزی دیگر را نیز حرام فرموده و از حدیث زراره و غیر آن از احادیث صحیحه و از این قاعده قطعیه اعراض کرده و بلکه از قاعده مسلم اصولیه که اصل در اشیاء حلیه است اغماض نموده و اعتماد بظن کرده و حال آنکه در سوره

یونس و نجم از عمل بظن منع فرموده که ان الظن لایغنی من الحق شیئا بلی اگر یکدلیل قطعی قائم شد و احتمال تقیه در آن نگردید براینکه بغیر از این هفت نفر مذکورین کسی دیگر نیز حرام میشود از جهت رضاع البته قبول است و لکن این نحو دلیل یقینی پیدا نشده و آنچه وارد است ظنی و احتمال تقیه دارد در مقابل قائده و احادیث قطعیه پس محرمات رضاعیه منحصر گردید بر همان هفت نفر که در نسب حرام است با وجود شرایط معتبره در رضاع شرط اول شیر خوردن طفل است از پستان نه با دوشیدن و بطفل خوراندن دویم خوردن شیر از یک نفر زن پانزده دفعه متوالی بدون فاصله بودن شیر زن دیگر در میان پانزده عدد و یا یک شبانه روز بدون فاصله شیر دیگری سوم شیر شدن طفل در هر دفعه چهارم بودن طفل شیر خوار قبل از اتمام دو سال نه بعد از دو سال و بودن شیر زن قبل از دو سال از زائیدن او پنجم بودن شیر از ولادت نه اینکه شیر خود بخود بیاید ششم اتحاد شوهر زن شیر دهنده پس اگر یک نفر زن از شیر شوهرش بدختری شیر بدهد و دو مرتبه از شیر شوهر دیگری بر پسری شیر دهد با شرایط مذکوره پس آن دو طفل برادر و خواهر رضاعی میشوند از جهت اینکه شوهر زن شیر دهنده متعدد شده و بر هر یکی از این دو شرط احادیث کثیره وارد شده و تفصیل اینها را احقر در کتاب اساس الاسلام ذکر کرده و هر که تفصیل را خواسته باشد آن کتاب رجوع فرماید و زیاده بر این در این مسئله محتاج بر نوشتن یک کتاب مستقل در رضاع نیست و در این مختصر ترجمه عبارت مرحوم علامه

نیز معلوم گردید و رفع اشتباه شد .

حرره الاحقر الارومی عرب باغی

« (غره شهر ربیع المولود ۱۳۴۴) »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اذن خمس

مسئله جواز دادن مال امام بسادات بدون اذن مجتهد اینککه سؤال نموده بودید آیا دادن خمس و مال امام علیه السلام بسادات بدون اذن آقایان علماء و مجتهدین جایز است یا نه؟ پس احقر در جواب این مسئله معروض میدارد که بصریح احادیث متواتره صحیحه و بضرورت دین شیعه خمس که پنج يك منافع سالیانه شخص است اختصاص بسادات دارد و از برای غیر ایشان حرام است چنانکه زکوة از برای فقراء غیر سادات حلال و برای سادات حرام است و در این دو مسئله شکی و اشکالی برای احدی از علماء واقع نشده و اما مال امام علیه السلام که در زمان حضور حضرات ائمه علیهم السلام بآن بزرگواران اختصاص داشت و آن نصف همان خمس بود پس در وقت غیبت آن حضرات علیهم السلام همه خمس تعلق بسادات دارد و از ایشان خارج نمیشود و بدیگران نمیرسد چنانکه در تهذیب از ابن بکیر از حضرت صادق علیه السلام

در تفسیر آیه شریفه واعلموا انما غنمتم من شئی فان لله خمسہ روایت کرده
که والیتا می یتامی الرسول والمساکین منهم و ابناء السبیل منهم فلا
یخرج منهم الی غیرهم و در کافی و تهذیب در صحیحہ حماد حضرت کاظم (علیه السلام)
فرموده و انما جعل الله هذا الخمس لهم خاصة دون مساکین الناس عوضاً
لهم من صدقات الناس تا آنکه فرموده لقرأ بتهم برسول الله تا آنکه
فرمود فجعل لهم خاصة من عنده تعالی ما یغینم به تا آنکه فرمود
فهؤلاء الذین جعل الله لهم الخمس هم قرابة النبی تا آنکه فرمود
و هم بنوا عبدالمطلب انفسهم الذکر والانشی منهم تا آنکه فرمود
و من كانت امه من بنی هاشم و ابوه من سائر قریش فان الصدقات
تحل له و لیس له من الخمس شیئی تا آخر حدیث و در این حدیث
صحیح در پنج مورد مثل حدیث اول تصریح فرموده که خمس اختصاص
به سادات دارد و از ایشان خارج نخواهد شد هر چندیکه مادر کسی سیده
باشد باو نمیرسد و در تهذیب از احمد بن محمد روایت کرده که فرموده
لا تحل لهم الصدقة ولا الزکوة عوضهم الله مکان ذلك بالخمس
فهو یعطیهم علی قدر کفایتهم وان فضل شئی فهو له وان نقص
عنهم ولم یکفیهم ائمة لهم من عنده كما صار له الفضل كذلك
یلزمه النقصان و در صحیحہ حماد آنحضرت فرمود که یقسم بینهم علی
الکفاف والسعة ما یستغنون به فی سنتهم فان فضل عنهم شئی فهو
للوالی وان عجز و نقص عن استغناهم کان علی الوالی ان ینفق من عنده
بقدر ما یستغنون به و انما سار علیه ان یمؤنهم لان له ما فضل عنهم

پس بصراحت این دو حدیث مذکور و امثال اینها باید قدر کفایت و استغناء
جماعت سادات در زمان حضور امام علیه السلام از مال امام علیه السلام و حصه آنحضرت
بسادات برسد و بمعونه سال ایشان کفایت بکند در صورتیکه سهم ایشان کافی
نباشد و اما در فرض غیبت آنحضرت علیه السلام مثل این زمان پس وجوب دادن مال
امام بسادات در صورت عدم کفایت سهم ایشان به مخارج سالیانه ایشان از
واضحات خواهد شد زیرا که با وجود حضور آنحضرت علیه السلام که مخارج و
مصارف لازمه دارند و اکثر محتاجین رو بدر خانه آنحضرت داشته اند اگر
قدر کفایت معاش سادات بآنحضرت لازم باشد پس در زمان غیبت که ابدأ
مخارج ندارد البته و بالطبع و یقین کفایت معاش سالیانه سادات از مال
آنحضرت لازم خواهد شد بدون شرط اذن مجتهدین و بدون اجازه احدی
باشخاص خمس دهندگان و کسی که در این مسئله اشکال بکند پس در
واضحات دین و در خلافت امیر المؤمنین علیه السلام اشکال خواهد کرد هر
چندی که در زبان چیزی نگوید و با وجود این احادیث ابدأ دلیلی
بازن مجتهدین وارد نشده چنانکه صاحب حدایق اعلی الله مقامه در
جواب احتیاط دانستن اذن مجتهد در دادن مال امام بسادات فرموده
فانا لم تقف له علی دلیل و غایة ما یستفاد من الاخبار نیابته
یعنی نایب الامام و الحاكم بالنسبة الی الترافع الیه و الاخذ بحکم
و فتواه و اما دفع الاموال الیه فلم اقف له علی دلیل لاعموماً
و لا خصوصاً تمام شد پس صریح این کلام این است که ابدأ

دلیل پیدا نشده بدادن مال امام بمجتهد و دادن آن باذن و اجازه او و از مرحوم
 شیخ مفید نقل کرده در حدایق که در وسایل غریبه فرموده **اذا فقد امام الحق**
و وصل الى الانسان ما يجب فيه الخمس فليخرجه الى يتامى آل محمد
و مساکینم و ابناء سبیلهم تا آنکه فرموده و لمجئى الروایة عن الائمة
الهدى بتوفیر ما يستحقونه من الخمس فى هذا الوقت تا آخر پس اینکلام
 صریح است که در زمان غیبت آنحضرت علیه السلام باید صاحب مال خمس را بسادات
 بدهد و بلکه واضح است در وجود حدیث در این خصوص پس با وجود احادیث
 مذکوره و شهادت این دو نفر مجتهد بصیر و عالمان خبیر چطور جای شک
 و شبهه باقی میشود در رد مال امام بسادات در زمان غیبت آنحضرت علیه السلام
 و بکدام دلیل مال امام علیه السلام را غیر سادات اخذ بکند و العیاذ بالله مال امام
علیه السلام را جماعت غیر سادات بخورد و خود سادات پریشان سرگردان بمانند
 و گرسنه و برهنه زندگانی نمایند و حال آنکه در احادیث صحیحه در خصوص
 خمس که پنجیک منافع است تاکیدات زیاد فرموده اند چنانکه در فقیه در
 حدیث صحیح از ابی بصیر روایت کرده که بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم
ما یسر ما یدخل به العبد النار قال من اکل من مال الیتیم درهما و نحن الیتیم
 یعنی آسانتر چیزیکه شخص بسبب آن داخل آتش دوزخ میشود کدام چیز
 است؟ فرمود هر که از مال یتیم یکدرهم بخورد و ما یتیم آن یتیم و در اکمال الدین
 از حضرت صاحب الزمان علیه السلام در جواب اسدی روایت کرده که اما
ما سئلت عنه من امر من استحل ما فی یده من اموالنا و يتصرف فیها

تصرفه فی مالہ من غیر امرنا فمن فعل ذلك فهو ملعون ونحن خصماً و
تا آخر و حاصل حدیث اینست کہ هر کہ در مال ما امان تصرف بکند و آنرا
بخورد بدون امر ما پس آنکس ملعون و ما دشمنان او میباشیم در دنیا و آخرت
و امثال این احادیث زیاد است و در آنچه ذکر شد کفایت است از برای مرد
متدین و این مسئله را احقر در کتاب المسائل النجفیہ با تفصیل و ذکر جمیع
احادیث نوشته و ابداً در دادن مال امام بسادات شکی و ریبی در زمان غیبت آن
حضرت نمانده و اما فرستادن خمس و مال امام علیه السلام بر ولایت دیگر با وجود
مستحق در ولایت خمس دهنده پس در حرمت آن شکی نیست چنانکہ در حدایق
فرموده الظاهر انه لا خلاف فی انه لا يجوز نقل الخمس مع وجود المستحق
والکلام هنا جار علی ما تقدم فی نقل الزکوة بلا اشکال لان الجمیع من باب
واحد و مفادش اینست کہ خلافتی نیست در میان علماء و مجتهدین کہ جایز
نیست نقل خمس و پنجیک منافع شخص از بلد خود با وجود مستحق در بلد خودش
مثل زکوة زیرا کہ زکوة و خمس در جواز نقل از یک باب است و عدم جواز نقل
زکوة با وجود مستحق از احادیث صحیحہ واضح است چنانکہ در کافی و فقیه در
حدیث هاشمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند کان رسول الله یتقسم
الصدقة اهل البوادی فی اهل البوادی و صدقة اهل الحضرة فی اهل
الحضرة و در کافی در صحیحہ حلبی از آنحضرت روایت نموده کہ لا تحل
صدقة المهاجرین للاعراب ولا صدقة الاعراب فی المهاجرین و در
تهذیب در صحیحہ حداد از آنحضرت کیف یصنع بزکوة ما له قال یضعها

فی اخوانه و اهل ولایتہ و در کافی در صحیحہ ضریس است کہ ان لنا
 زکوٰۃ نخرجها من اموالنا ففی من نضعها فقال فی اهل ولایتک
 و مفاد همه اینها عدم جواز نقل زکوٰۃ است با وجود مستحق در بلد خود
 و این مسئلہ را چندی قبل از این با تفصیل نوشته‌ام پس از برای شخص
 متدین جایز نیست این احادیث را و شہادت علماء اعلام را رد و انکار
 نماید و زکوٰۃ و مال امام را از بلد خودش نقل بکند و نباید مرد دیندار
 بغرض شخصی بعضی از اهل علم فریب بخورد و فریفته شود و مال آنحضرت
 را بجای دیگر بفرستد و یا بغیر از سادات بدهد و اعانت برائتم و عدوان
 بکند و ہم مال بدهد و ہم مشغول الذمہ بجمیع فقراء سادات گردد و مال
 فقراء اولاد حضرت پیغمبر ﷺ و حضرات ائمہ علیہم السلام در زینت زنان
 دیگران و در فضول معاش بعض عالم نمایان و آدم فریبان صرف و خرج
 شود اگر در خانہ کس است یک حرف بس است .

حرره الاحقر الارومی عرب باغی

(دهم جمادی الاولی ۱۳۴۴)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

« مسئله عدم اعتبار بشهرة و اكثر بدون دليل از قرآن و حدیث »
اینکه سؤال نموده بودید که از یک نفر عالم مسئله سؤال میکنیم و آیات و احادیث جواب میدهد و بعد از آن يك نفر عالم میگوید که مشهور و شهرت در میان علماء خلاف آنست و یا اکثر علماء و مجتهدین چنین نگفته اند آیا تکلیف مسلمین در این فرض چیست و چه باید کرد پس در جواب آقایان معروض میدارد که اولاً باید با کمال دقت ملاحظه نمود که آن کسی که میگوید مشهور و یا اکثر علماء چنین فرموده اند راست است و یا دروغ زیرا که در اغلب اوقات يك فتوی را با اکثر علماء نسبت میدهند و در واقع چنان نمیشود یا از جهت اشتباه و سهو و غفلت و یا از جهت غرض و ضایع کردن طرف مقابل و کتمان حق و جلوه دادن خود در نظر عوام و از این اشتباه و غفلت و از این غرض رانی و عوام فریبی و کتمان ما نزل الله تعالی در زمان سابق و عصر لاحق بسیار واقع شده چنانکه جماعت صوفیه میگویند که اکثر علماء صوفی بودند و فرقه بایه شهادت بکذب میکنند که اغلب مردمان فلان مملکت بای هستند و هكذا! از نسبتهای دروغی و مردمان فریبی پس ملاحظه بسیار با تدقیق و تحقیق لازم است .

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست
و ثانیاً بقول مشهور و اکثر بدون دلیل از قرآن و احادیث صحیحه اعتناء و اعتبار
نیست چنانکه در کتاب العروة الوثقی در رد مذهب یهود و نصاری نوشته ام زیرا که در قرآن

شريف در آيات بسيار قول و فعل اكثر را كه مشهور و شهرة ميگويند مذهب و ملامت و تكذيب و نسبت بفریب فرموده چنانكه در سورة يوسف فرموده و ما اكثر الناس و لو حرصت بمؤمنين و در اسرائيل و فرقان فابى اكثر الناس الا كفورا و در صافات و لقد ضل قبلهم اكثر الاولين و در انعام و ان تطع اكثر من فى الارض يضلوك و در اعراف و يوسف در سه مورد و در نحل و روم و سبا و مؤمن و جاثيه و لكن اكثر الناس لا يعلمون و در هود و رعد و مؤمن و لكن اكثر الناس لا يؤمنون در بقره و يوسف و لكن اكثر الناس لا يشكرون و در مائده و ان اكثر كم فاسقون و در يونس و ما يتبع اكثرهم الا الظنا و در يوسف و ما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون و در نحل در دو مورد و نمل و انبياء و لقمان و زمر بل اكثرهم لا يعلمون و در شعراء در هشت مورد و ما كان اكثرهم مؤمنين و در عنكبوت بل اكثرهم لا يعقلون و در بقره بل اكثرهم لا يؤمنون و در روم كان اكثرهم مشركين و در فصلت فاعرض اكثرهم و در حجرات اكثرهم لا يعقلون و در انعام و اعراف و انفال و يونس و قصص و زمر و دخان و طور و لكن اكثرهم لا يعلمون و در انعام و لكن اكثرهم يجهلون و در اعراف لا تجد اكثرهم شاكرين و در اعراف و ان وجدنا اكثرهم لفاسقين و در يونس و نمل و لكن اكثرهم لا يشكرون و در زخرف و لكن اكثرهم للحق كارهون و در فرقان ام تحسب ان اكثرهم يسمعون او يعقلون ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبيلا و در يس لقد حق القول على اكثرهم و در اعراف و ما

وجدنا لاكثرهم من عهد و ذآل عمران و اكثرهم الفاسقون و در مائده
و اكثرهم لا يعقلون و در توبه و اكثرهم فاسقون و در نحل و اكثرهم
الكافرون و در مؤمنين و اكثرهم للحق كارهون و در شعراء و اكثرهم
كاذبون و در اين سى و دو آيات شريفه در شصت و چهار مورد قرآن مبین اكثر
را ذم کرده و اكثر مردمان را كافر و فاسق و كاذب و غير مؤمن و غير عاقل و غير
شاکر قرار داده و بعد از اين ديگر اعتناء و اعتبار بقول اكثر و بقول مشهور و
شهرت نخواهد شد زيرا كه اعتناء بشهرت و مشهور و قول اكثر بدون دليل
از قرآن و حديث صحيح و معتبر انكار اين آيات شريفه است و در احاديث
صحيحه نيز اكثر و مشهور را مذمت و تكذيب کرده اند چنانكه در تفسير امام
عليه السلام و در احتجاج و بحار الانوار و وسایل الشيعه و صافی روايت کرده اند در
حديث طولانی بعد از مذمت علماء دنيا دوست و تعصب کن فرموده پس هر
كه از عوام باين نحو علماء تقليد بکند پس آنها مثل جماعت يهودند در
تقليد کردن بعلماء دنيا پرست و تعصب کنندگان خودشان كه خداوند تعالى
آن يهوديان را ذم کرده از جهت تقليد کردن بر علماء فاسقان خود و اما
كسيكه باشد از فقها و علماء شيعه نگه دارنده نفس خودش و حفظ کننده
دين خودش و مخالفت نماينده بر هوای خود و اطاعت کننده بامر مولای
خود پس از برای عوام جايز است تقليد کردن بر آن عالم و صاحب اين
اوصاف نمیشود مگر بعض علماء شيعه نه جميع ایشان تا آخر حديث و در
اين حديث صحيح امام عليه السلام خبر داده كه بعض علماء صاحب شرايط تقليد

میشوند نه هر عالمیکه ادعای شرایط حکم و فتوی بکند و جمیع علماء صاحب
اوصاف و جامع شرایط تقلید نیستند و در این فرمایش بعض را مدح و اکثر را
ذم فرموده و در کافی در حدیث فضل حضرت صادق علیه السلام فرموده در مقام مذمت
کردن جمعی که آنها گفتند که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جایز است اینکه اخذ
بکنیم با آنچه اجماع کرده اند مردمان بر آن تا آنکه فرمود پس نیست کسی که
جرأت و جسارت او بخداوند تعالی زیادتر باشد و ضلالت او واضح تر شود از آنکس
که این اعتقاد را بکند پس در این حدیث اجماع را ذم کرده و کسی که بآن
قائل شود او را جرأت کننده بخداوند قرار داد و ضلالت او را واضح تر شمرده
پس از اینها معلوم شد که کثرت شهرت در قول و فعل چیزی بدون دلیل عقلی
و نقلی باطلست و تمسک کردن بآنها علامت جاهل و عاجز و قاصر بودنست
و بلکه دلیل آدم فریب دادن و حق را پوشیدن است پس باید در احکام
اسلام و در هر مسئله از حلال و حرام رجوع شود بقرآن و باحادیث
حضرات ائمه علیهم السلام و یا بکسی که از قرآن و احادیث صحیحه حکم بکند
نه از شهرت و مشهور و کثرت و شیوع در بین علماء و فتوی دهندگان زیرا که
پیغمبر ما اسلامیان در میان امت خود دو چیز ودیعت گذاشته یکی قرآن و
دیگری احادیث اهل بیت خودش و بغیر از این دو چیز دلیل دیگر نداریم
و این حدیث را علماء اهل سنت نیز روایت کرده اند که فرمود اگر باین دو
چیز تمسک بکنید البته بضلالت واقع نمیشوید و دیگر اذن و اجازه بشهرت
و کثرت و نقل اجماع نداده و شرع انور را بنظر مردمان واگذار نکرده

چنانکه در کافی در حدیث صحیح ابی بصیر روایت کرده که گفتیم بحضرت صادق علیه السلام که وارد میشود بما بعض اشیاء و حکم آنها را از کتاب الله تعالی و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله او نمیدانیم آیا نظر و تأمل بکنیم بر حکم آن اشیاء و بنظر خودمان چیزی بگوئیم یا نه فرمود نه بنظر خود حکم نکنید آگاه باشید اگر در واقع درست بگوئید اجر ندارید و اگر خطا بکنید و حکم واقعی را ذکر نکنید دروغ میگوئید بخداوند تعالی و در کافی از مفضل روایت کرده کرده که شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمودند هر که شك و یا ظن بکند در حکم شرعی و در حال شك و ظن بماند و عمل بکند پس عمل او خبط و ضایع میشود و اجری برای او نمیشود زیرا که حجة و دلیل حکم خداوند عالم واضح و آشکار است پس از این حدیث و امثال این که بسیار است معلوم میشود که دلیلهای احکام شرعی و سندهای مسائل اسلامی خیلی واضح است که احتیاج بنظر مردمان و بشهرت و کثرة و اجماع منقول ندارد چنانکه در رساله نجات ایران و در کتاب اساس الاسلام تفصیلاً ذکر کردم که ادله احکام شرع انور و دلایل حلال و حرام دین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در کمال وضوح و در نهایت ظهور و آشکار است که ابداً احتیاج بشهرة و اجماع منقول و قول مشهور و بر کثرة و بنظر مردمان نیست از برای عالم بصیر و شخص

خیر ولا ینبتک مثل خیر .

«(حرره الاحقر الارومی عرب باغی دوازدهم جمادی الاولی ۱۳۴۴)»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

« مسئله جواز تبدیل وقف و وصیت باحسن و بهتر)»

اینکه سؤال فرموده بودید آیا تبدیل وصیت و وقف باحسن از آنمورد و بهتر از آن محل که وقف و وصیت شده جایز است یا نه؟ پس احقر در جواب آقایان معروض میدارد که تبدیل باحسن و بهتر در همه موارد خیرات و حسنات چه در وقف و چه در وصیت عیب ندارد و بلکه بهتر و نیکوتر و در شرع انور مستحسن و احسن است چنانکه در سوره انعام و اسرائیل فرموده **و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن** و در کهف **انا لانضیع اجر من احسن عملا** و در عنکبوت **ولنجزینهم احسن الذی کانوا یعملون** و در توبه **لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون** و در نور **لیجزیهم الله احسن ما عملوا** و در احقاف **نتقبل عنهم احسن ما عملوا** و در یونس **للذین احسنوا الحسنی** و در نحل و زمر **للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة** و در نجم و یجزی الذین احسنوا **بالحسنى** در بقره **واحسنوا ان الله یحب المحسنین** و در زمر **ویجزیهم اجرهم باحسن الذی کانوا یعملون** و در نحل در دو مورد **اجرهم باحسن ما کانوا یعملون** و در کهف **لیبلوهم ایهم احسن عملا** و در ملک **و هود لیبلوکم ایکم احسن عملا** و در نساء **ومن احسن دینا من اسلم** و در فصلت **ومن احسن ممن دعا الی الله** و در عنکبوت **الا بالتی هی احسن** و در نحل **و جادلهم بالتی هی احسن** و در اسرائیل

يقول التي هي احسن ودر مؤمنين وفضلت ادفع بالتى هي احسن ودر مائده
 ثم اتقوا واحسنوا ودر زمر فيتبعون باحسنه ودر اعراف ياخذوا باحسنها
 ودر الرحمن هل جزاء الاحسان الا الاحسان ودر نحل ان الله يامر بالعدل
 والاحسان و در نساء فحيوا باحسن منها پس در اين بيست و شش آيات
 شريفه درسى ويك مورد قرآن مابين خداوند تعالى امر باحسن و بر بهتر و نيكوتر
 فرموده از گفتن و عمل كردن و مجادله نمودن و اجر دادن و دعوت بحق فرمودن
 و در آيه اول در دو سوره فرموده كه بر مال يتيم نزديك نشويد مگر بطريق
 احسن و بقراريكه بهتر و نيكوتر در عادت و عرف و شرع انوراست پس از
 اين آيه شريفه معلوم ميشود كه تصرف بطريق احسن در اموالى كه مثل مال يتيم
 است از مال وقف و وصيت صحيح و جايز است و اين تنزيل آيه بود و از تفسير
 آيه مباركه معلوم ميشود كه مراد از يتيم حضرات ائمه عليهم السلام است چنانكه
 در فقيه و اكمال الدين بسندهاى صحيحه از ابى بصير از حضرت باقر عليه السلام
 روايت كرده كه عرض كردم مال ايسر ما يدخل به العبد النار قال من اكل من
 مال اليتيم درهماً ونحن اليتيم يعنى کمتر چيزيكه شخص بسبب آن
 داخل دوزخ ميشود كدام است فرمود هر كه از مال يتيم يك درهم بخورد و
 مائيم يتيم پس از اين حديث واضح است كه مال وقف و وصيت بر امام
عليه السلام همان مال يتيم است كه نزديك شدن بآن و تصرف نمودن در آن
 بطريق احسن و بقرار نيكوتر عيب ندارد و جايز است و بلكه تبديل
 باحسن احسان محض است و آيه يامر بالعدل والاحسان بر آن تبديل

شامل است و آیات امر باحسن بآن دلالت دارد و هر که این تبدیل باحسن را بکند پس آنکس محسن و نیکوکار است و خداوند تعالی محسن را در آیات شریفه مدح فرموده چنانکه در سوره مبارکه صافات فرموده : **ومن ذریتهما محسن وظالم لنفسه** و در بقره **وهو محسن فله اجره** و در نساء **وهو محسن واتبع ملة ابراهيم ودر لقمان وهو محسن فقد استمسك بالعرصة الوثقی** و در احزاب **فان الله اعدل للمحسنات منكن اجر اعظيماً ودر نحل والذین هم محسنون ودر ذاریات انهم كانوا قبل ذلك محسنين و در بقره و سنیزید المحسنين و در مائده و بقره ان الله يحب المحسنين ودر آل عمران و مائده و الله يحب المحسنين و در مائده و ذلك جزاء المحسنين ودر انعام و یوسف و قصص و كذلك نجزي المحسنين ودر اعراف سنیزید المحسنين و در توبه ان الله لا یضیع اجر المحسنين و در هود و یوسف فان الله لا یضیع اجر المحسنين و در یوسف و لا یضیع اجر المحسنين و در حج و بشر المحسنين و در صافات در پنج مورد كذلك نجزي المحسنين ودر مراسلات انا كذلك نجزي المحسنين و در زمر ذلك جزاء المحسنين ودر عنكبوت و ان الله لمع المحسنين ودر توبه ما علی المحسنين من سبیل ودر لقمان هدی ورحمة للمحسنين ودر احقاف و بشری للمحسنين ودر اعراف ان رحمت الله قریب من المحسنين پس در این بیست و پنج آیات شریفه در سی و چهار مورد قرآن شریف خداوند عالمیان محسن را مدح و وعده اجر و ثواب و رحمت و جنت فرموده و معنای محسن کسی نیکوکار است**

و کسیکه وصیت وقف را تبدیل با حسن بکند البته محسن خواهد شد و بصریح آیه **ما علی المحسنین من سبیل** از برای کسیکه وقف و وصیت را تبدیل با حسن نماید پس کسی بر او نتواند یک راه بدی پیدا بکند و تعرض نماید و فعل او را بد بداند و بلکه آن تبدیل کننده و اصلاح کننده است و شخص مصلح را خداوند تعالی در آیات شریفه مدح فرموده چنانکه در سوره اعراف فرموده **انا لانضیع اجر المصلحین** و در بقره میفرماید **یسئلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر** تا آنکه فرموده **والله یعلم المفسد من المصلح** و در این آیه شریفه اصلاح نمودن مال یتام را خیر محض فرموده و اصلاح کننده را مصلح قرار داده و در آیه سابق فرموده که اجر اصلاح کنندگان را ضایع نمیکنم پس از این پنجاه سه آیات شریفه معلوم شد که تبدیل با حسن در وقف و وصیت و مال یتیم جایز و بدون عیب و شرعی و صحیح است و بلکه حسن ذاتی دارد و علاوه بر این آیات مبارکات بحسب عقل نیز عیب ندارد زیرا که عقلاء مردمان در هر زمان همیشه کارهای خودشان را تبدیل با حسن میکنند و احسن را بر کار حسن مقدم میدارند از جهت اینکه در احسن نفع زیادتر است و تمام مردمان عقلاء همواره طالب نفع و فائده میباشند پس چطور میشود که خداوند تعالی و صاحب شرع **ﷻ** نفع و فائده مردمان و اسلامیان را ملاحظه نفرمایند و حال آنکه احکام شرع انور موافق عقل است خصوصاً در منافع و فواید دنیویه بمسلمانان پس وقتیکه ادله عقلیه و نقلیه در این مسئله واضح و قائم گردید دیگر جای شک و شبهه باقی نمیشود و منکر این

منکر ضروری میشود پس بعد از توضیح مسئله بر علماء وقت و امراء دولت واجب است که اموال موقوفه را و مال الوصایا را ملاحظه فرمایند و در هر جائیکه تبدیل باحسن است و هر محلی که اهم است تبدیل و صرف و خرج فرمایند و احسن و اهم الزم را مقدم نمایند و با وجود احسن و اهم غیر احسن و غیر اهم را مقدم نمایند و شخص عاقل همیشه الزم و انفع را ترجیح میدهد مثلاً مالیکه وقف و یا وصیت بر تعزیه داری ائمه اطهار علیهم السلام است و مردم آن مال را در قند و چای خارجه صرف میکنند و بعد از آن تعزیه داری مینمایند طریق احسن و تبدیل باحسن اینست که آن مال وقف را در نان و گوشت و سایر لوازمات داخلی و عمومی فقراء آن بلد صرف فرمایند و تعزیه داری نمایند و بلکه نقد دادن بخارجه در چای و شیرینی تعزیه داری با وجود فقراء و گرسنگان در بلاد اسلام حرام و امامان ما بآن راضی نمیشوند و بلکه این نحو مجالس مجلس شیرینی خورانی و از محافل چای و قلیانی است خصوصاً در مساجد نه مجلس تعزیه داری است **فاعتبر و ایا اولی الابصار** پس در این موارد عوامی باید بصریح آیات مذکوره تبدیل وقف و وصیت بشود باحسن از آنها اهم از این چای و شیرینی خارجی تا آنکه ثواب و اجر تعزیه داری برای اقامه کنندگان حاصل شود و دلال مظلومه نشوند و دل حضرات ائمه را بدرد نیاورند و دشمنان ایشان را باثروت نکنند و قوه دفاعیه آنها را زیاد نمایند و مسلمانان را ضعیف و فقیر نفرمایند و اما جواز فروختن بعضی وقفهای بدون منفعت را مثل موقوفات مرحوم شیخ صفی در اردبیل و بعضی وقفهای حضرت امام رضا علیه السلام و حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام پس آنرا با احادیث صحیحه در کتاب اساس الاسلام ذکر کردم باید بآن کتاب رجوع فرمایند و در موقوفات مذکوره وزارت اوقاف و رئیس دولت و علماء ملت در دنیا و آخرت در نزد مخلوق و خالق جل شانہ مسئولند زیرا کہ اگر این موقوفات تبدیل با حسن گردد و در محل اهم و الزم صرف شود ترقیات زیاد از برای مسلمین حاصل میشود و اسلامیان از ذلت و فلاکت و بلکه از هلاکت خلاص میشوند و لکن تدبیر و عمل با حکم اسلام میخواهد و اعراض از غرض شخصی باید باشد تا آنکه حق را بگویند و غرض رانی نکنند و اهم را مقدم بدانند و تبدیل با حسن نمایند .

« (در غره جمادی الثانیہ ۱۳۴۴) »

حرره الاحقر الارومی عرب باغی الموسوی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ظنناء و علماء

« مسئله حرمت فتوی دادن با ظن و عمل کردن بر آن »

اینکه سؤال نموده بودید که آیا جایز است در احکام شرعیه فتوی دادن و عملکردن باظن یا نه زیرا که در اغلب فتواهای و حکمهای علماء و مجتهدین لفظ احوط و احتیاط و مشکل و تامل دیده میشود و این الفاظ و عبارات دلیل مظنون بودن حکم است در نظر فتوی دهنده پس احقر در جواب آقایان معروض میدارد که جواب این سؤال در قرآن مبین است از جهت اینکه در کتاب خداوند تعالی جواب هر مسئله مهم موجود است چنانکه در سوره مبارکه انعام فرموده **وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مَّبِينٍ** و در یوسف ماکان حدیثاً یفتی ولیکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء و در انعام **مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ** و در نحل **وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ** و در قرائت حضرات ائمه **عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** فیه تبیان کل شیء و در بنی اسرائیل **وَكُلُّ شَيْءٍ فَصَلْنَاهُ تَفْصِيلاً** و در یس **وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مَّبِينٍ** و در این شش آیات شریفه بیان فرموده که همه امورات دین و احکام و مسائل مسلمین در قرآن مبین است و در کتاب شریف تفریط و نقص نشده و بیان هر حکم گردیده پس بنا بر این باید حکم فتوی با ظن و عمل کردن بظن در قرآن مبارک بوده باشد زیرا که این مسئله از مهمات مسائل دین و از مزال اقدام علماء اعلام است و در آیات بسیار فتوی بظن و عمل

بآنرا مذمت و ملامت و تقبیح و تشنیع کرده چنانکه در سوره ص فرموده ذلك
ظن الذين كفروا و در یونس و ما ظن الذين يفترون و در آل عمران یظنون
بالله غير الحق ظن الجاهيلة و در فتح و ظننتم ظن السوء و ايضاً در فتح
الظانين بالله ظن السوء و در انشاق انه ظن ان لن يحور و در انبياء
فظن ان لن نقدر عليه و در یونس و ظن اهلها انتم قادرون عليها و در قیامة
و ظن انه الفراق و در انعام ان تتبعون الا الظن و در یونس و نجم در دو مورد
ان يتبعون الا الظن و در یونس و نجم ان الظن لا يغني من الحق شيئاً و در
نساء الاتباع الظن و در حجرات اجتنبوا كثيراً من الظن ان بعض الظن
اثم و در یونس و ما يتبع اكثرهم الا ظناً و در جاثية ان نظن الا ظناً
و ايضاً انهم الا يظنون و در فصلت و ذلكم ظنكم الذي ظننتم بربكم
و ايضاً ولكن ظننتم ان الله لا يعلم و در فتح بل ظننتم ان لن ينقلب
الرسول و در حشر ما ظننتم ان يخرجوا و ايضاً و ظنوا انه ما نعتهم
حصولهم و در كهف فظنوا انهم موات و در یوسف و ظنوا انهم قد كذبوا
و در قصص و ظنوا انهم الينا لا يرجعون و در احزاب و تظنون بالله الظنونا
و در سباء و لقد صدق عليهم ابليس ظنه و در این بیست و هفت آیات
شریفه درسی مورد قرآن مبارك خداوند تعالی ظن را ذم و تکذیب فرموده
و عمل بظن کردن را ملامت و نسبت بشناعت کرده پس با وجود اینها
چطور میشود که کسی عمل بظن بکند و با ظن فتوی بدهد و احکام اسلام
را بمردمان بگوید و چه نحو خواهد شد حال کسی که بفتوای او عمل نماید

و اورا عالم بداند و هیچ‌ظن‌کننده با علم و بایقین نمیشود و فتوای ظنی بافتوای علمی مساوی نخواهد بود و حکم‌دهندگان با ظن ظن‌ناستند و فتوی‌گویندگان با علم علماء میباشند و با ظن کردن کسی عالم نمیشود و جهل مراتب دارد و نادانی درجات است و ظن یکمرتبه از جهل و نادانی است و این مسئله از برای عوام واضح است تا چه رسد بخواص و فرق در میان ظن و علم مثل نور و ظلمت است و از واضحات عقلیه است و از این جهت خداوند تعالی در آیات شریفه فرق دادن در میان علم و غیر علم را بوضوح حواله فرموده چنانکه در سوره مائتکه و مؤمن ذکر کرده **وما یستوی الاعمی والبصیر** و در مائتکه **وما یستوی الاحیاء و لا الاموات** و در انعام و رعد **هل یستوی الاعمی والبصیر** و در زمر **هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون** و در این چهار آیه درشش سوره عالمان را برینیان و زندگان و غیر عالمان را بر کوران و مرده‌گان تشبیه کرده و در آیه آخر فرق در بین ایشان را بوضوح گذاشته پس بصریح آیات مذمت و نص این آیات شریفه غیر عالم نباید حکم بکند و فتوی بدهد و حکم و فتوی با ظن در دین صاحب قرآن و در قانون مسلمانان نمیشود زیرا که علاوه بر آیات شریفه سابقه خداوند تعالی در چند آیه از فتوی دادن و حکم کردن بدون علم نهی و منع کرده چنانکه در سوره بقره فرموده **ام تقولون علی الله ما لا تعلمون** و در بقره و اعراف **وان تقولوا علی الله ما لا تعلمون** و در اعراف و یونس **اتقولون علی الله ما لا تعلمون** و در نساء **ولا تقولوا علی الله الا الحق** و در انعام **بما کنتم تقولون**

على الله غير الحق ودر این پنج آیه در هفت مورد قرآن مبین از فتوای دادن
 بغیر علم و از گفتن حکم شرعی بدون علم حرام فرموده و در سوره اعراف حرام
 شده‌ها را شمرده تا آنکه فرموده **وان تقولوا على الله ما لا تعلمون** یعنی یکی از
 محرمات گفتن چیزی است از جانب شرع خداوند تعالی بدون علم بآن از جانب
 خداوند سبحان پس از همه این آیات معلوم گردید که عمل بظن و فتوی دادن و حکم
 کردن با ظن از اشد محرمات است و در آیه نساء و انعام مذکوره خداوند تعالی نهی
 فرموده گفتن و فتوی دادن را مگر آنکه بحق و واقع بوده باشد و در دو آیه یونس
 و نجم فرموده که ظن از حق غنی نمیکند و این از توضیحات است که ظن با حق ضد است
 و از این سی و شش آیات مذکوره حرمت عمل و فتوی بظن معلوم شد و احادیث
 صحیحه کثیره نیز همیشه طور دلالت دارند چنانکه در کافی و محاسن از ابی عبیده
 روایت کرده اند که حضرت باقر **عليه السلام** فرمود **من افتى الناس بغیر علم ولا هدی**
من الله لعنته ملائكة الرحمة وملائكة العذاب ولحقه وزر من عمل بفتیاه
 و در کافی و فقیه و محاسن از ابن حجاج روایت کرده اند که حضرت صادق **عليه السلام** بمن
 فرمود **ایاک و خصلتین ففیہما هلك من هلك ایاک ان تفتی الناس بر ایاک**
وان تدین بما لا تعلم و در کافی و محاسن از ابن مزید از آنحضرت است **انهاک**
عن خصلتین فیہما هلك الرجال انهاک ان تدین الله بالباطل و تفتی الناس
بما لا تعلم و در کافی و تهذیب روایت کرده اند که آنحضرت فرموده **الحکم حکمان**
حکم الله تعالی و حکم اهل الجاهلیة فمن اخطا حکم الله حکم یحکم
الجاهلیة و در کافی و مجالس صدوق از زراره است که سؤال کردم از حضرت باقر

ﷺ که حق خداوند عالم در بندگان چیست فرمود ان تقولوا ما يعلمون و يقفوا
عندما لا يعلمون و در کافی و فقیه و مجالس از ابن زید است که شنیدم از حضرت
صادق علیه السلام میفرمود العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق
لا یریده سرعة السیر الابداء و در تفسیر عیاشی از عمار از آنحضرت است که
سؤال شد از حکم نمودن فرمود من حکم برأیه بین اثنین فقد کفر و من فسر آیه
برأیه من کتاب الله فقد کفر و ایضاً از آنحضرت که فرمود ادنی ما یرج
به الرجل من الاسلام ان یری الرای بخلاف الحق فیقیم علیه و از عمار
از آنحضرت است که فرمود استعملوا الرای و القیاس فی دین الله و ترکوا
الاثار و دانو بالبدع و در تفسیر فرات در نزول اذا جاء نصر الله فرموده و لا رای
فی الدین انما الدین من الرب امره و نهیه و احادیث در این مضمون
بسیار است و این ده حدیث که عشرة کاملة است در این محل کافیه است
و احتیاج بترجمه همه اینها نیست زیرا که مفاد اینها حرمت فتواهای
ظنیه و حرام بودن حکم با رأی و بدون علم از قرآن و حدیث صحیح
است و ضد بودن ظن و قیاس و رأی است با دین مبین و احکام شرع متین
و اغلب آیات و احادیث را احقر در این مسئله در کتاب الصراط السوی
در آداب مفتی ذکر کرده و جمله از احادیث این را در اول اساس الاسلام
نقل نموده هر که تفصیل بخواید مراجعه بآنها فرماید و اگر از اول
اسلام علماء اعلام و مجتهدین کرام با ظن و با رأی حکم نمیکردند
هرگز این اختلاف بسیار در میان مسلمانان واقع نمیشد و این مذاهب

خارج نمیگردید و مسلمین بر ضد و خلاف همدیگر قیام نمیکردند و در طهارت و وضوء و غسل و تیمم در هر یکی يك آیه مختصر است و احتیاج بر تفسیر ندارد و هكذا اغلب احکام اسلام و این همه اختلافات و کتب و مطولات از جهت عمل و فتوی و حکم باطن و رأی است چنانکه در نجات ایران و اساس الاسلام احقر بیان شده پس نباید با رأی و ظن فتوی داد و حکم کرد .

« (دهم جمادی الثانیه ۱۳۴۴ حرره الاحقر الارومی عرب باغی الموسوی) »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«(مسئله لباس سیاه)»

سؤال نموده بودید که پوشیدن لباس سیاه در ایام محرم و سفر چطور است پس در جواب آقایان عرض میشود که اولاً در احادیث معتبره امر فرموده اند بلباس سفید چنانکه در کتاب کافی در حدیث قداح از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت نموده که حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده که لباس سفید بپوشید زیرا که لباس سفید اطیب و اطهر است و در لباس سفید اموات خود را کفن نمائید و مثل اینست حدیث حناط در کافی و در این احادیث ایام محرم و صفر را خارج نفرموده اند و بعنوان عموم امر صادر شده که مسلمانان لباس سفید بپوشند و ثانیاً در احادیث بسیار نهی اکید

و کراهت شدید در لباس سیاه وارد شده چنانکه در کتاب فقیه و کافی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آنحضرت مکروه میداشت لباس سیاه را مگر در کفش پا و عمامه و رداء و ایضاً در فقیه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت بر اصحاب خود فرمودند که نپوشید لباس سیاه را زیرا که لباس سیاه لباس فرعون است و ایضاً در کافی و فقیه از حدیث روایت کرده اند که من در کوفه در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم پس خادم منصور دوانقی آمد عرض کرد که خلیفه شما را بمنزل خود دعوت کرده پس آنحضرت يك لباس مخصوص طلبید که يك طرف آن سیاه و طرف دیگرش سفید بوده پس آن لباس را پوشید و بعد از آن فرمود بدانید بدرستی که من این لباس را میپوشم و میدانم که این نحو لباس از لباس اهل دوزخ است و در وافی فرموده جهت بودن آن از لباس دوزخیان سیاه بودن آن بود و علت پوشیدن آنحضرت آنرا از جهت تقیه بود زیرا که سلاطین بنی عباس همیشه لباس سیاه میپوشیدند تمام شد و ایضاً در کافی روایت نموده که آنحضرت فرموده نماز نگذارید در لباس سیاه و اما کفش سیاه و عمامه و رداء پس عیب ندارد و ایضاً در کافی و فقیه روایت نموده اند که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که من در عرقچین سیاه نماز میگذارم چطور است پس آنحضرت فرمود نماز نگذار در آن زیرا که لباس اهل دوزخ سیاه است پس در این احادیث از پوشیدن لباس سیاه نهی فرموده اند و لباس سیاه را از لباس اهل دوزخ و فرعون قرار

داده‌اند پس اگر پوشیدن آن حرام نباشد لابد مکروه خواهد شد و در این احادیث ایام ماه محرم و صفر و غیر از آنرا خارج فرموده‌اند و بعنوان عموم نهی شدید فرموده‌اند و حضرت صادق علیه السلام فرمود مگر در ایام محرم و صفر و ثالثاً لباس سیاه در این زمان از اغلب مردمان خصوصاً از بیشتر زنان لباس شهرت و زینت شده نه لباس تعزیه و مصیبت و حزن و اندوه و سوگواری و عزاداری و لباس تعزیه و عزاداری با لباس سیاه این زمان از اکثر مردمان و زنان بسیار فرق دارد و خیلی تفاوت است در بین لباس سیاه این زمان و بین لباس سیاه زمانهای سابق و لباس سیاه اغلب اهالی این زمان لباس شهرت است و لباس شهرت در نهایت مذموم است چنانکه در کافی در حدیث خزاز روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرموده خداوند تعالی دشمن میدارد لباس شهرت را و ایضاً در کافی در حدیث ابن مسکان آنحضرت فرموده کفایت است در رسوائی شخص که لباس شهرت بپوشد و سوار اسب شود از جهت شهرت و ایضاً در کافی از ابن حماد روایت نموده که آنحضرت فرمود که خیر شهرت و شر شهرت در آتش دوزخ است و ایضاً در کافی در حدیث ابی سعید روایت کرده که حضرت سیدالشهداء فرمود هر کس لباس شهرت بپوشد خداوند تعالی در روز قیامت میپوشاند بر او لباس آتشین را پس در این احادیث مذکوره لباس شهرت را مذمت کرده و پوشنده آن لباس را دشمن خداوند تعالی و از اهل دوزخ قرار داده‌اند و از این احادیث حرمت پوشیدن لباس شهرت معلوم میشود و از جهت این علماء اعلام لباس شهرت را حرام فرموده‌اند

پس باید با دقت ملاحظه شود که آیا لباس سیاه ایام ماه محرم این زمان لباس حزن و اندوه و زوی سوگواری و عزاداری است و یا لباس شهرت و زینت و خود نمائی است و آیا مقصود از این لباس سیاه رنگارنگ و الوان نوع بنوع از پارچه های خارجه داخل شدن بزی تعزیه داری و یا زینت کردن و خود آرائی است و آیا حضرت امام مظلوم عَلَيْهِ السَّلَام بر این نحو لباس سیاه گلدان مثل گلزار و لاله زار راضی است یا نه ؟ و آیا آن شهید مغموم بر این زی معروف و معلوم در بین مردمان خصوصاً از اغلب زنان این زمان خوشحال میشود و یا باعث زیاد شدن ملال آن غریب مظلوم خواهد شد و آیا شخص تعزیه دار در وفات پدر و مادر لباس زینت میپوشد و یا لباس مصیبت و تعزیت دربر میکند و آیا امام شهید از پدر و مادر و برادر شخص بالاتر نیست ؟ و آیا احترام امام عَلَيْهِ السَّلَام از حرمت برادر و خواهر کمتر است ؟ و اعجاباً از این غفلت و از این مصیبت و این نحو رفتار مصیبت دیگر است بر آن حضرت که بنام تعزیه داری خود نمائی مینمایند و به بهانه عزاداری رنگارنگ لباس سیاه میپوشند و بدروغ زینت کردن را سیاه پوشی میگویند و سینه و دامن و اطراف لباس سیاه را با انواع و اقسام زینتها مزین میکنند و بدعت را عبادت و زینت را مصیبت و لباس عروسی را لباس عزاداری مینامند و لباس جشن و عید را لباس حزن و اندوه بنظر میدهند چنانکه شاعر گفته محرم آمد و عید ● بزرگ زنها شد و آیا جد و پدر و مادر حضرت سید الشهداء عَلَيْهِ السَّلَام بر این نحو لباس سیاه از

پارچه‌های خارجی راضی میشوند و آیا آنحضرت این لباسها را لباس عزادار میدانند و یا اینکه از اینها نفرت میکنند و روی گردان میشوند و در هر سال از جهت پوشیدن لباس سیاه رنگارنگ و خریدن انواع و اقسام لباسها بنام تعزیه داری چند کروار نقود مسلمانان بر بلدان و ولایات دیگران میرود و از این جهت مسلمین فقیر و پریشان و خارجیان صاحب ثروت و قوه و اهل اسلام ضعیف و طرف ایشان قوی میشود و یک چشم حقیقت بین و گوش واقع شنو میخواهد تابیند و بشنود که چه گفته شد و چه شنیده میشود و اگر مسلمانان از غصه بمیرند و از جهت این مصیبت هلاک گردند حق دارند که لباس مطربان در ایام عاشورا در بر مردمان از جوانان و زنان است و از این جهت بعضی از شهوت پرستان بزنان احمقان تماشا میکنند و اگر نیت تعزیه داری و عزاداری دارند پس باید بر لباس سیاه فاخر و پر قیمت مایل نشوند و از لباسهای ساده بقیمت نازله بخرند و بلکه لباس سیاه از کرباس در عزای حضرت عباس و مثل اهل بیت اشرف ناس بیوشند چنانکه اولاد واقوام آن حضرت بعد از مراجعت از شام لباس سیاه کرباس و بلکه کمتر از آنرا پوشیدند و هر کس لباس سیاه ایشان را میدید گریه میکرد و ناله مینمود و غصه میخورد و تبعیت اهل بیت آنحضرت در جمیع افعال و اعمال خوب و مرغوب است اگر واجب نباشد و یک اشاره بس است تمام شد جواب مسئله در ساعت یازدهم از روز یازدهم از ماه یازدهم از سال پنجم از دهه پنجم از صد چهارم از هزار دوم از هجرت نبوی ﷺ حرره الاحقر الارومی حسین بن نصر الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسئله وجوب صرف زکوة و خمس و سایر وجوهات شرعیه
بقدر کفایت

اینکه سؤال نمودید که آیا دادن زکوة و خمس و مال امام علیه السلام و فطره و در
مظالم و غیره بفقراء از سادارت و غیر ایشان چقدر باید باشد و تکلیف
فقراء و سادات بعد از گرفتن وجوهات شرعیه چیست ؟ در جواب آقایان
معروض میدارد چنانکه صاحب شرع انور وجوب زکوة و خمس و سایر
وجوهات شرعیه را بیان فرموده همچنین مصرف و محل خرج اینها را
ذکر کرده و فقر و حاجت را دز کسیکه زکوة و خمس و مال امام علیه السلام را

اخذ میکند و میخورد شرط کرده هم در آیات شریفه و هم در احادیث صحیحه چنانکه در سوره براءة در مصرف زکوة فرموده **انما الصدقات للفقراء و المساکین** تا آنکه فرموده **و ابن السبیل** و در سوره انفال در مصرف خمس که پنج یک منافع سالیانه شخص است فرموده **و الیتامی و المساکین و ابن السبیل** و در این دو آیه شریفه مصرف زکوة و محل خمس را منحصر کرده بر فقراء و مساکین و ایتم و ابن سبیل و بغیر فقراء و مساکین جایز نفرموده پس بمضمون این آیات باید شخص زکوة خورنده و خمس اخذ کننده در حال خوردنش فقیر و مسکین و ابن سبیل باشد زیرا که این وجوهات شرعیه را در حال فقر و مسکنت بمردمان حلال کرده و اجازه نموده از جهت رفع حاجت و دفع فقر و فاقه از رعیت و از برای نمردن فقراء و مساکین از گرسنگی و برهنگی و مواسات کردن اغنیاء برضعفاء پس بنا بمضمون این دو آیه اگر شخص فقیر و مسکین از مال زکوة و یا از خمس بقدریک من گندم و یا چیزی اخذ بکند و بعد از خوردن و خرج کردن نصف آن یکقدری مال باو برسد از ارث و هبه و یا با کسب نمودن و غیر از اینها در این فرض باید همان نیم من باقی را بسایر فقراء رد بکند زیرا که این شخص از صفت فقر و مسکنت خارج شده چنانکه در ابن سبیل این نحو است باجماع علماء و بصریح احادیث صحیحه مثل حدیث علی بن ابراهیم از حضرت صادق **علیه السلام** که فرموده **ابن سبیل مسافرین هستند که در سفر طاعت مال ایشان تمام میشود و خرج عود بوطن ندارند پس برای پیشوای مردمان لازم است که آن مسافرین را بوطن خودشان برساند**

از مال صدقات و زکوة و چنانکه ابن سبیل بعد از رسیدن بوطن خودش باید زیادتر از مخارج سفر را رد بکند و همچنین باید فقیر و مسکین بعد از رفع حاجت و حصول وسعت برای او باقی زکوة و خمس و مال امام علیه السلام را بفقرا و ضعفاء سادات رد بکند و مال مساکین را در حال وسعت و در صورت بیرون شدن از فقر و فلاکت نخورد و اما احادیثی که در این شرط وارد شده پس بسیار است از آن جمله در کتب اربعه از حسین بن عثمان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند در کسیکه زکوة مال خود را بیک نفر شخصی داده و آنکس را فقیر دانسته پس بعد از مدتی معلوم شده برای او که او فقیر نبوده است آنحضرت فرمود آن زکوة دادن کفایت نمیکند برای او و در کافی و تهذیب از زراره و از پسر او عبید که عرض کردم بآنحضرت که شخص عارف ادا کرده زکوة خود را در زمانی بکسی که مستحق زکوة نبوده آیا در این فرض دوم تبه باید زکوة را باهل زکوة بدهد یا نه؟ فرمود بلی باید دوم تبه زکوة بدهد تا آخر حدیث و در کافی از ابی المعزی روایت کرده که آنحضرت فرمود خداوند تعالی شریک نموده فقرا را با اغنیاء در اموال پس جایز نیست برای اغنیاء اینکه مصرف کنند و خرج نمایند زکوة خود را مگر در فقراء و صریح این احادیث مثل آیات سابقه دلیل واضح است که محل و مصرف زکوة فقیر است و باید در فقر و فاقه و مسکنة صرف شود و در غیر فقیر خرج نشود و در کافی و تهذیب در حدیث صحیح حماد بعد از ذکر وجوب زکوة و خمس فرموده **فلم یبق فقیر من فقراء الناس و لم یبق فقیر من فقراء قرابة الرسول** یعنی بعد از وجوب زکوة و خمس در اموال مردمان پس دیگر یک

نفر فقیر باقی نخواهد شد و ایضاً در آن حدیث در قسمت خمس فرموده در میان سادات قسمت میشود بقدر کفایت و وسعت ایشان در سال ایشان و اگر چیزی از سالیانه سادات زیاده ماند پس آن مال امام است و در تهذیب از آنحضرت روایت کرده که **فرو یعظیمهم علی قدر کفایتهم فان فضل شیئی فهو له** یعنی امام **علیه السلام** از خمس قدر کفایت سالیانه سادات را عطاء میفرماید پس اگر چیزی زیاده شد از ایشان پس آن زیاده مال امام **علیه السلام** است و از این احادیث نیز معلوم میشود که جماعت سادات باید قدر کفایت معاش خود را از خمس اخذ بکنند و زیاده بر آن در هر سال برای ایشان حرام است و واضح میگردد که خمس از برای فقراء سادات است و برای کسی است که قدرت کسب کردن معاش ندارد و بلکه فقیر و از کسب کردن گذران عاجز است زیرا کسی که قدرت کسب نمودن دارد پس او فقیر نیست باتفاق جمیع علماء و مجتهدین و مثل احادیث است در شرط بودن فقر و فاقه و حاجت و مسکنه در مصرف زکوة و خمس فرمایش فقهاء و علماء شیعه چنانکه در حدایق فرموده **الظاهر انه لا خلاف بین الاصحاب فی انه متى وقع الزکوة الی الفقیر ثم ظهر عدم فقره فانه یجب استرجاعها مع الامکان لظهور ان القابض لها عاص غاصب فیجب ارجاعها الی المالك و در خمس فرموده **الظاهر انه لا خلاف فی انه لا یجوز نقل الخمس مع وجود المستحق و الکلام هنا جار علی ما تقدم فی الزکوة بلا اشکال لان الجمیع من باب واحد** تمام شد و حاصل این کلمات اینست که حکم خمس و زکوة در حرمت نقل از بلد با وجود مستحق و در وجوب استرداد اخذ کننده**

آنها با عدم استحقاق محل اشکال و خلاف نیست و اینکه آنها باید در فقیر صرف
 و خرج شود و غیر فقیر در صرف آنها غاصب و معصیت کار است پس بنا بمضمون
 آیات و روایات و کلمات علماء مذکوره اگر فقیری و مسکینی از سادات و غیر
 ایشان یک قدری از نقدی و یا جنسی از بابت زکوة و یا خمس از کسی اخذ بکند
 و نصف آنرا مثلاً صرف و خرج نماید و بمیرد پس ورثه آن فقیر باید باقیمانده
 زکوة و خمس را بسایر فقراء رد بکنند هر گاه ورثه مستحق نبوده باشند زیرا
 که غیر مستحق نمیتواند مال فقراء و ضعفاء را بخورد از جهت اینکه مصرف
 آنها فقیر است نه ورثه که فقیر نباشند پس زن فقیر و زوجه سید از باقیمانده
 زکوة و خمس وارث نمیشود و اگر ورثه نیز فقیر باشند پس باقی زکوة و خمس
 را باید مساوی قسمت بکنند نه آنکه پسر دو سهم و دختر یک سهم و زنش
 هشت یک بردارند بقرار وارث مال شخصی میت زیرا که بیت المال مسلمین
 میراث نمیشود با جماع علماء و زکوة بیت المال مسلمانان است و هر کذا زیادتر
 خمس از قدر کفایت سادات و دلالت میکند بر این مسئله حدیث ابن راشد
 در فقیه که عرض کردم بحضرت امام علی النقی علیه السلام که **اَنَا نَوْتِي بِالْشَيْئِي**
فَيَقَالُ هَذَا كَانَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عِنْدَنَا فَكَيْفَ نَصْنَعُ فَقَالَ مَا كَانَ لِأَبِي بِسَبَبِ
الْإِمَامَةِ فَهُوَ لِي وَمَا كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَهُوَ مِيرَاثٌ عَلَيَّ كِتَابُ اللَّهِ وَسُنَّةُ نَبِيِّهِ ص
 و مفاد حدیث شریف اینست که مال امام علیه السلام بعد از شهادت او بامام بعد از او
 میرسد نه بجمیع ورثه او زیرا که اموال راجعه بامام از جهت امامت او مال
 عنوان امامت و ریاست است نه بجهت شخص شریف او است و در احادیث

بسیار وارد است که انفال مال امام علیه السلام است بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و
 ابداً اولاد و زوجه آنحضرات از انفال نیز ارث نبردند و بلکه با امام علیه السلام بعد از
 او رسید و آیه شریفه در سوره حشر در این مسئله کفایت میکند که فرموده
ما فاء الله على رسوله من اهل القرى فله وللرسول ولذی القربی و
الیتامی و المساکین و ابن السبیل کی لایکون دولة بین الاغنیاء منکم
 و حاصل آیه اینست که غنایم اخذ شده از کفار مال خداوند تعالی و پیغمبر او و
 مال امام علیه السلام و برای ایتام و مساکین و ابن سبیل است و در مصرف ایشان باید
 خرج شود تا آنکه بدست اغنیاء نرسد و شخصیکه غنی است از آن غنایم که راجع
 بریت المال مسلمین است صرف نکند و چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام از غنایم ارث
 نمیگذارند و جمیع ورثه و زوجه آنحضرات از غنایم ارث نمیرند پس باید ورثه
 و زوجة شخص فقیر و مسکین و ابن سبیل نیز ارث نبرند زیرا که مصرف غنایم
 امام است با فقراء و از جهت این بود که ورثه خلفاء حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از
 بیت المال ارث نبردند و مال فقراء را بقراء گذاشتند پس بنا بر این آیات و
 روایات باید باقی خمس و ~~زکوة~~ ^{زکوة} بعد از مردن مستحق بسایر فقراء برسد
 نه بورثه غیر مستحق آن فقیر و آن سید پس باید آقایان علماء و مجتهدین و جوهات
 شرعیه باقیمانده را بعد از مردن خود باهل آنها رسانند بوصیت کردن و برای
 ورثه خودشان نگذارند و همچنین فقراء و سادات که از زکوة و خمس و مال
 امام علیه السلام در خانه و تصرف ایشان میماند و بعد از فوت خودش دختران و زنان
 ایشان از مال زکوة و مال امام علیه السلام ارث میبرند و بسیار محل تعجب است

که چطور مال فقراء را و ضعفاء سادات را بعد از رفع حاجت و بعد از
مردن خودشان بدختران شوهرداروزنان بیوفادار خود میگذارند

وا غفلتاه از این اشتباه و امصیتاه بر فقراء

حرره الاحقر الارومی عرب باغی الموسوی

« (۱۴ شعبان ۱۳۴۴) »

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

« مسئله بطلان الانتقالات مع عدم القبض ومع وجود الدین) »
اینکه سؤال نمودید که آیا انتقالاتیکه در این زمان بعنوان مصالحه نوشته میشود با اسم یکی از ورثه و یا دیگری و در تصرف خود انتقال کننده میماند و بقبض کسی نمیدهد تا وقت وفات و حال آنکه انتقال کننده ورثه دیگر دارد و یا آنکه مدیون است این نحو مصالحه و انتقال صحیح است یا نه ؟ جواب در اینجا دو مسئله است یکی انتقال است بدون قبض دادن ملك انتقال شده و مصالحه شده بوارث و یا دیگری پس اولاً انتقال کردن و مصالحه نوشتن بدون قبض باعث لزوم انتقال و مصالحه نمیشود زیرا که

شرط لزوم انتقالات از هبه و مصالحه و اجاره و بیع قبض و اقباض است و قبض در بعضی شرط لزوم در بعض دیگر شرط صحت است پس کسیکه يك مصالحه نامه و یا انتقال بيك نفر مینویسد و بقبض او نمیدهد و در تصرف خودش همان ملك باقی میماند تا وقت وفات و بعد از فوت او سند انتقال بدست میآید و ظاهر میشود در این فرض همان انتقال و مصالحه نامه وصیت است و رجوع در آن جایز است برای انتقال کننده و مادام الحیات رجوع میکند و اگر رجوع نکرد و فوت شد ورثه همان انتقال را از ثلث او حساب میکنند و اگر وصیت دیگر نکرده باشد و اگر بقدر ثلث خود وصیت کرده باشد همان انتقال باطل میشود زیرا که وصیت ثانوی وصیت اولی را باطل میکند و هرگاه جمیع مال خود را انتقال بکند باطل تراست بصریح آیه **ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملوماً محسوراً** یعنی جمیع مال خود را ب دیگران ندهی که فقیر میشوی و ایضاً اضرار بورثه است و آن نیز حرام است چنانکه در فقیه در حدیث ابن مغیره از حضرت امیر المؤمنین **عليه السلام** روایت کرده که **ما ابالی اضرارت بولدی اوسرقتهم ذلك المال** و در تهذیب از آن حضرت **اضررت بورثتی اوسرقتهم ذلك المال** و مفاد این دو حدیث آنست که اضرار بورثه و باولاد مثل دزدی کردن است از ایشان و اما مسئله دوم که انتقال است با وجود بودن دین در ذمه انتقال کننده پس قبل از قبض دادن معلوم شد که لازم نمیشود و بعد از قبض و اقباض در حرام بودن مصالحه و انتقال شکی نیست زیرا که این انتقالات سبب ضایع

کردن مال صاحب طلب است و باعث ندادن دین انتقال کننده است و خوردن مال غیر است و حبس نمودن حقوق مردمان است و در آیات شریفه نهی صریح و منع واضح از این فرموده چنانکه در سوره بقره میفرماید **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتَدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** و مفاد آیه اینست که مال یکدیگر را در میان خودتان با اسباب باطله نخورید و از جهت خوردن مال مردم با حیلها و اسباب حیل در دست نمودن بحکم رجوع نکنید تا آنکه با عانت حکام چیزی از مال مردمان بطریق معصیت کاری و حیلگری بخورید و حال آنکه خودتان میدانید که خوردن مال غیر حرام است و در سوره نساء فرموده **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ** و حاصل آیه اینست که مال همدیگر را در بین خود با راههای باطل نخورید که حرام است و حلیه مال مردمان موقوف است بخريد و فروش بارضای طرفین و بدون رضای جانبین خوردن مال غیر حرام است پس کسیکه اموال و املاک خود را بیک نفر از اقوام و اولاد خود انتقال میکند و قبض او میدهد با وجود مدیون بودن خودش پس غرض او خوردن مال مردم است و ندادن طلب صاحب دین است با اسباب و حیلها و این دو آیه شریفه در نهی و منع این نحو حیلها وارد گردیده و مضمون این آیات در بطلان این انتقالات کفایت میکند و در احادیث صحیحه کثیره نیز نهی اکید و منع بلیغ صادر شده چنانکه در کافی و فقیه و تفسیر عیاشی و تهذیب و سرائر روایت کرده اند که از حضرت

صادق علیه السلام سؤال کردند از کسیکه در نزد او چیزی و مالی هست و همان مال را برای خود سرمایه میکند و حال آنکه آنکس مدیون است آیا آن مال را بعیال خودش خرج بکند و دین خود را بتأخیر بیندازد تا آنکه خداوند تعالی وسعت بدهد با و تا دین خود را اداء بکند تا آنکه آنحضرت فرمود قضا بکند دین خود را از آنچه در نزد او است و نخورد مال مردمان را مگر آنکه در نزد او آنقدر مال بوده باشد که حقوق مردمان را بایشان رد بکند بدرستی که خداوند تعالی میفرماید **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ** پس در این حدیث ندادن دین را در صورت مذکوره خوردن مال غیر بر باطل قرار داده و آیه شریفه را شاهد آورده و حکم فرموده که باید مدیون معاش و گذران خود را بصاحب طلب بدهد و اگر ندهد مال مردمان را بطریق باطل خورده است و در کافی و تهذیب فرموده در روایت عبدالغفار از آنحضرت است در کسی که مرده و دین دارد تا آنکه فرمود کسی که قصدش اداء امانت و دین مردمان نباشد پس او بمنزله دزد است و هم چنین است در زکوة و در مهر زنش و در کافی و فقیه و تهذیب از ابن رباط از آنحضرت است که اگر نیت مدیون قاصر شود از اداء دین خودش معاش او تنگ میشود بقدر قصور نیت او از اداء دین خود و در فقیه در حدیث ابی خدیجه آنحضرت فرمود هر که قرض بکند از کسی مالی را و در نیت او اداء کردن نباشد پس آن کس دزد عدوان کننده است و در کتب اربعه در حدیث ثمالی از حضرت باقر علیه السلام فرموده هر که حبس بکند حق یک نفر مسلم را و حال آنکه قدرت اداء آنرا دارد از این جهت که مبادا بدادن حق

مردم فقیر شود خداوند تعالی قادر تر است بر اینکه او را فقیر کند پس در این احادیث چقدر اهتمام در ادا کردن دین و در نیت اداء نمودن فرموده اند و بیان کرده اند که قصد اداء نکردن دین باعث فقر و فاقه و تنگی معاش و ضیق گذران میشود و نیت عدم اداء در مدیون مثل دزدی نمودن است و در احادیث صحیحه وارد شده که شخص مدیون اگر عبد خود را در زمان فوت خود آزاد بکند پس آن آزاد کردن باطل است مگر آنکه بقدر دین او مالی داشته باشد چنانکه در کتب اربعه در صحیحه جمیل از حضرت صادق علیه السلام است در کسیکه عبد خود را در نزد وفات آزاد کرده و حال آنکه مدیون بوده فرمود اگر قیمت آن عبد دو مقابل دین او شد آزاد کردن او جایز است و اگر کمتر شد و بقدر دین گردید جایز نیست و در فقیه و تهذیب در حدیث حلبی از آنحضرت در کسی که گفته باشد که هر گاه من فوت شدم عبد من آزاد است و حال آنکه او مدیون است پس آنحضرت فرمود اگر آنکس فوت شود و دین او احاطه نماید بقیمت عبدش عبد را میفروشند و دین را اداء میکنند و در کافی و تهذیب در حدیث ابن حجاج است که فوت شد کسیکه دوست عیسی بن موسی بود و دین زیاد داشته و چند نفر عبد داشت و آن عبدها را آزاد کرد در نزد وفاتش و حال آن که دین او از قیمت آنها زیاد تر بود و دو نفر قاضی در این مسئله اختلاف کردند پس آنحضرت فرمود آن عبدها را میفروشند و دین او را رد میکنند و عبدی که خودش آزاد کرده در اداء دین فروخته میشود و در فقیه و تهذیب در

حدیث ابن حمزه است که نوشت بآنحضرت که شخص مدیون چیزی وقف نموده و بعد از آن مرده و مال او بدیون او کافی نیست پس آنحضرت توقیع فرمود که وقف او را میفروشند و دین او را اداء میکنند پس وقتیکه وقف را و عبد آزاد شده را از جهت دین و قرض وقف کننده و آزاد کننده عبد بفروشند و دین را از قیمت آنها اداء بکنند با وجود آنکه آزاد کردن عبد و وقف نمودن از عبادات خوب و از حسنات مرغوب است پس حکم مصالحه و انتقال باولاد خود واضح خواهد شد و از حکم بر بطلان عتق و وقف در مقابل دین حکم انتقالات باطفال خود معلوم میشود **فاعتبروا یا اولی الابصار** و زمانیکه حسنات و خیرات مثل وقف و آزادی عبد در نظر صاحب شرع باطل شود و دین مقدم بآنها گردد یقیناً مصالحه و انتقال از جهت وجود دین باطل تر و بدتر خواهد شد علاوه بر احادیث و جوب نیت اداء در قرض فقر و فاقه و از جمیع اینها حکم مصالحه و انتقال باولاد با وجود دین در ذمه انتقال کننده واضح میشود که انتقالی که باعث عدم اداء دین گردد و مصالحه که سبب باقی بودن آن در ذمه شود باطل و حرام و خوردن مال صاحب دین است بر باطل و معلوم خواهد شد که نوشتن این نحو انتقال نامه و مصالحه حرام و شهادت بر آنها و حکم بصحت آنها در فرض علم بمدیون بودن انتقال کننده حرام است و سبب ضایع شدن حقوق طلبکار است و همینطور است در زکوة و مهریه زوجه چنانکه در حدیث عبدالغفار ذکر شد پس باید علماء بلاد از نوشتن این نحو انتقالات

اجتناب بکنند و سایر مؤمنین نیز اینها را مهر نکنند و شهادت نمایند
 و حکام شرع انور بصحت اینها حکم نفرمایند تا آنکه حق طلب کار ضایع
 نگردد و شخص مدیون مشغول الذمه نمرده باشد و اولاد مدیون همان
 مال را در محل خلاف شرع انور خرج نکنند و پدر خود را در اشتغال
 ذمه نگذارند و باعث فساد در بلاد و در میان عباد نشوند و موافق دستور العمل
 صاحب شرع مقدس رفتار نمایند اگر در خانه کس است يك حرف بس است .

حرره الاحقر الارومی عرب باغی الموسوی

« (دهم شعبان ۱۳۴۴) »

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«(سکه خالص در جواب سکه قلب)»

بدانکه يك نفر مسیحی يك مقاله موسوم بسکه قلب منتشر کرده و يك حکایت دروغ نقل نموده و در آخر حکایت گفته پس ای برادر و خواننده محترم با صبر و تحمل پرده خرافات را از هم دریده و برای اطلاع از منجی حقیقی یعنی عیسی مسیح کتب انبیاء را تفتیش کن تا اوکه بواسطه خورش ضامن نجات ابدی همه گردید تو را هم از ورطه خطرناک گناه نجات و رستگار بخشد . تمام شد گفته او . پس احقر در جواب او میگویدکه اولاً با صبر و تحمل پرده خرافات از هم دریده نمیشود بلکه با نظر دقیق و فکر عمیق و عقل انیق شخص عتیق پرده خرافات بر داشته میشود و اما با صبر و تحمل کردن در تقلید پدران و معلمان بدون علم و غرض دان پس مرد آزاد در ورطه جهالت و عدم دیانت میماند و ثانیاً کتابهای انبیاء سابق منجی حقیقی را نشان نمیدهد تا آن کتابها را تفتیش نمایند و منجی حقیقی را از منجی غیر حقیقی پیداکنند و آیا در مقابل منجی حقیقی يك نفر و یا چند نفر منجی غیر حقیقی بوده است و در کدام کتاب از يك نفر انبیاء منجی را نشان داده حقیقی باشد و یا غیر حقیقی شود

و ثانیاً کدام یکی از انبیاء در کتاب خودش نام عیسی و مسیح را ذکر کرده و کدام کس از انبیاء عیسی را منجی حقیقی گفته و انبیاء غیر از او را غیر منجی و یا منجی غیر حقیقی نام برده پس این دروغها برای چه گفته میشود آیا دروغ گفتن در مذهب مسیحیان عیب نیست و اگر راست میگوئی بگو تا مردمان بدانند که کدام یکی از انبیاء در کتاب خود نام عیسی را و منجی بودن او را گفته آیا آدم فریبی و افتراء بر انبیاء در دین تو قبیح نیست و آیا بهتان بر انبیاء و بر کتابهای ایشان منافات با انسانیت ندارد؟ و رابعاً در کدام کتاب و در چه خطاب و سؤال و جواب حضرت عیسی بواسطهٔ خویش ضامن نجات ابدی همه گردید و این ضمانت را در کجا بیان نموده و در کدام انجیل از زبان عیسی صادر شد و شرط این ضمان چیست و آیا ضمانت نامه در چه وقت نوشته شده و در کدام زمان مرقوم گردید و کدام کس امضاء نمود و در حضور چند نفر شده و آیا ضمانت او را خداوند قبول فرمود یا نه؟ و انبیاء سابق بعض در خواستها کردند و خداوند نداد مثل حضرت موسی که مدت چهل سال و زیادتر هلاکت فرعون را درخواست نمود و در این مدت فرعونیان بنی اسرائیل را کشتند و تلف کردند و موسی همیشه دعا میکرد **ربنا اطمس علی اموالهم** میگفت و تا بچهل سال اجابت نشد و خامساً در کجا خون عیسی را ریختند و سر او را بریدند و یا زخم دار کردند تا آنکه او بواسطه خویش ضامن نجات مبردمان گردد و بلکه او را بدار کشیدند و او

بعد از مردن و یا زنده شدن مثل ادریس بر آسمان رفت و مردن و زنده بودن او محل اختلاف است چنانکه در محل خود معلوم است که یهودیان و مسیحیان و مسلمانان در مردن او چه گفته‌اند پس خون عیسی معلوم نشد تا بواسطه خون او نجات باشد و سادساً اگر خون يك نفر از انبیاء علت نجات همه باشد پس خون زکریا و خون یحیی و خون جرجیس و غیر از ایشان از انبیاء سابق بر عیسی و لاحق بر او باید علت نجات همه مردمان شود و از برای عیسی کسی باقی نمیشود تا آنکه اوسبب نجات جمعی گردد تا چه رسد بر همه مردمان . و سابعاً خون يك نفر باعث نجات از ورطه خطرناك گناه نمیشود و بلکه علت نجات عمل بقانون و کتاب خداوند و اجتناب از حرام و دوری از گناه و ارتکاب اعمال خوب و افعال مرغوب است و الا لازم میشود که امتان انبیاء سابق همه در عذاب باشند زیرا که خون عیسی بر گذشته‌گان شامل نمیشود از جهت اینکه آنها امت عیسی نبودند و حال آنکه نیکوکاران هر امت اهل نجات و بدکاران ایشان در عذاب است چه عیسی را خداوند خلق بکند و یا نکند و ثامناً مراد از نجات ابدی چیست و نجات غیر ابدی کدام است که عیسی نجات ابدی بخشد و دیگری نجات غیر ابدی بدهد . و تاسعاً مراد از نجات ابدی همه چیست آیا مقصود همه مردمان از گذشته‌گان و آیندگان است و یا مراد امت خودش است و اگر مراد همه مردمان است پس این نمیشود زیرا که گذشتگان از امتان انبیاء

بر اعمال خودشان جزاء خواهند یافت چه خوب و یا غیر مرغوب و اگر مراد او امت عیسی باشد پس معلوم است که هر یکی از انبیاء بر امت خودش نجات میدهد بسبب هدایت کردن ایشان بر اعمال خوب و افعال مرغوب و در این فرض عیسی امتیاز ندارد . و عاشرأ در کدام یکی از چهار انجیل عیسی را بر همه مردمان از آیندگان سبب نجات قرار داده و در کدام یکی از انجیلها عیسی مبعوث بر همه مردمان شده و این ادعا را عیسی نکرده پس چرا دیگری از زبان او دروغ میگوید و در کدام توریة عیسی مبعوث بر همه خلق شده و عیسی فقط از برای بنی اسرائیل پیغمبر است چنانکه در جواب همدانی ذکر کرده ام و اما پیغمبر ما اسلامیان پس در چند آیات قرآن اظهار دعوت و نبوت بر همه مردمان فرموده چنانکه در سوره فرقان میفرماید **لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا** و در اعراف فرموده **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اني رسول الله اليكم جميعاً** و در سباء میفرماید **وما ارسلناك الا كافة للناس بشيراً و نذيراً** و در احزاب فرموده **ولكن رسول الله و خاتم النبیین** و از این جهت يك قانون آورده که شامل جميع ما یحتاج انسان است از معاش و معاد و عبادات و معاملات و سیاسیات و احکامات از اول تولد انسان تا بروز حشر و نشر او چنانکه در قرآن و احادیث صحیحه بیان شده و در انجیل عیسی و کلام حواریون او بیان ما یحتاج انسان از همه جهات مذکوره نیست .

حرره الاحقرالارومی عرب باغی الموسوی

« مقاله در رد مسیحی در تمسک کردن او بر آیه الكرسي »

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بدانکه يك نفر از مسیحیان در فضیلت آیه الكرسي يك نسخه نوشته و بسیار زحمت کشیده و بخیال خودش خواسته از آن آیه شریفه دو چیزی ثابت نماید یکی شفاعت نمودن حضرت عیسی را از **من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه** و دیگری بودن کرسی در آیه الكرسي شفاعت حضرت عیسی بر جمیع امتان و از جهت این دو مطلب بعض فضایل از بیضاوی و فخر رازی در فضیلت آیه الكرسي نقل کرده پس احقر در جواب او اظهار میدارد که اولاً آن فضایل مذکوره بر آن نحو مزبور ضعیف و سند آنها صحیح نیست و هر چندیکه آیه الكرسي در احادیث صحیحه فضیلت بسیار دارد و ثانیاً مختص بودن شفاعت بر عیسی **عليه السلام** دلیل ندارد و آیه **چهل و پنج در آل عمران که میفرماید اسمه المسيح عیسی بن مریم وجیهاً فی الدنيا والاخرة** دلیل بر شفاعت حضرت عیسی نمیشود و فرمایش بیضاوی و فخر رازی که مراد از وجاهت شفاعت است در آخرت دلیل نیست زیرا که این کلام را از حدیث پیغمبر **صلى الله عليه وسلم** ما نقل نکرده اند و از رأی خودشان و یا از خبر ضعیف نقل کرده اند و معنای وجیه در لغت عرب خوب روی و خوش منظر و پسندیده است یعنی حضرت عیسی در دنیا و آخرت در نزد خداوند پسندیده و خوب است و آنطور نیست

که جماعت یهودیان در باره او میگوید .

و ثالثاً اگر مراد از وجیه بودن حضرت عیسی شفاعت او باشد چنانکه آن مسیحی ادعا میکند پس وجیه بودن بحضرت عیسی منحصر نیست چنانکه خداوند در سوره احزاب فرموده **یا ایها الذین آمنوا تکتونوا کالذین آذوا موسی فبراه الله مما قالوا وکان عندالله وجیهاً** و چنانکه وجیه بودن عیسی در آل عمران است و هم چنین وجیه بودن حضرت موسی در سوره احزاب است اگر مراد از وجیه بودن شفاعت جمیع امتان باشد پس حضرت موسی قبل از حضرت عیسی جمیع امتان را شفاعت میکند و از برای شفاعت عیسی کسی باقی نمیشود و حضرت عیسی دست خالی و بدون شفاعت میماند .

و رابعاً صریح آیه الکرسی اینست که شفاعت کننده باید با اذن و اجازه خداوند شفاعت بکند و از کجا و بچه دلیل معلوم و یقین شده که خداوند بحضرت عیسی و یا موسی اذن داده بشفاعت کردن از برای امتان خودشان و شاید خداوند بر ایشان اذن ندهد پس چطور خواهد شد گناهکاران از امتان ایشان .

و خامساً شفاعت بر دو قسم است : یکی خوب و دیگری بد و زشت چنانکه در سوره نساء فرموده **من یشفع شفاعة حسنة یکن له نصیب منها و من یشفع شفاعة سیئة یکن له کفل منها** یعنی هر که شفاعت خوب بکند از برای او نصیب است و قبول میشود و هر که شفاعت بد

بکند و با اذن خداوند نشود از برای او وزری خواهد شد پس از کجا یقین شده که شفاعت عیسی قبول خواهد گردید و شفاعت او شفاعت حسنه است .

و سادساً شفاعت کنندگان با صراحت قرآن بسیار است چنانکه در سوره اعراف فرموده **فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا** یعنی پس آیا از برای ما شفاعت کنندگان هستند پس ایشان برای ما شفاعت بکنند یا نه و در سوره انبیاء میفرماید **ولا یشفعون الا لمن ارتضى وهم من خشیته مشفقون** یعنی ایشان شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که دین او پسندیده خداوند باشد و آن شفاعت کنندگان از عظمت و هیبت خداوند ترسناک و خوفناک هستند که مبدا شفاعت ایشان در محل مناسب نبوده باشد پس از این دو آیه یقین میشود که شفاعت کنندگان در قیامت بسیار است و اختصاص شفاعت بحضرت موسی و عیسی ندارد پس ادعای اختصاص شفاعت به عیسی باطل است .

و سابعاً با نص آیه **من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه** شفاعت کننده باید با اذن خداوند شفاعت نماید و از کجا معلوم شده که خداوند به عیسی اذن در شفاعت داده .

و ثامناً با صراحت قرآن حضرت عیسی بر امت خود شفاعت نمیکنند چنانکه در سوره مائده فرموده **و اذ قال الله یا عیسی بن مریم ء انت قلت للناس اتخذونی وامی الیهن من دون الله قال سبحانک ما یكون لی**

ان اقول ماليس لى بحق تا آنکه فرمود ان تعذبهم فانهم عبادك وان
تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم يعنى بخاطر بياور روز قیامت راکه
خداوند بعیسی بن مریم خطاب میکند که ای عیسی پسر مریم آیا تو گفتی
بمردمان که ترا و مادر ترا خداوند اخذ بکنند و خداوند تعالی را خدا ندانند
یا نه حضرت عیسی در جواب عرض میکند خداوند تو منزله و مبراهستی از
اینکه توشريك داشته باشی و ممکن نیست برای من اینکه بگویم چیزی را
که برای من سزاوار نیست و آنچه بمن امر فرموده بودی بر مردمان گفتم که
عبادت بکنید بخداوند من و بر خداوند خودتان و بغیر از اینها بآنها چیزی
نگفتم و اگر بآنها عذاب بکنی پس خودت میدانی و اگر آنها را بیامرزی باز
اختیار داری و آنها بندگان تو است و هر آینه بمن دخل ندارد و تو غلبه کننده
و در عذاب و مغفرت آنها حاکم عادل هستی و من در این خصوص گفتگو ندارم و
این مفاد آیه است پس از این آیه معلوم شد که حضرت عیسی شفاعت بر
امت خودش نمیکند و عذاب و آمرزش آنها را بخداوند واگذار میکند و
تاسعاً با صریح آیه شریفه **ولا یشفعون الا لمن ارتضى** شفاعت پیغمبران
~~علیهم السلام~~ منحصر است بر آن کسانی که در دین پیغمبر خودشان تغییر و تبدیل
ندهند نه بر هر کس و از واضحات است که دین حضرت عیسی رهبانیت
و ترك دنیا و عدم جنگ و جدال و عدم تعرض بر ضعفاء و فقراء و عدم
اذیت و ظلم بمتردمان بوده است و حال آنکه فعلاً و قبل از این
زمان جماعت مسیحیان و پادشاهان و روحانیان آنها بنای

ظلم و عدوان بردیگران و برهمدیگر از خودشان گذاشته‌اند و چندین میلیونها در جنگ بین الملل کشته شدند و صدها میلیون اموال مردمانرا تلف و ضایع و غارت کردند آیا اینها دین حضرت عیسی بوده و آیا اینها را مسیح فرموده بود و آیا آنحضرت شراب و گوشت خوک و زنا را حلال نموده است یا نه ؟ و آیا این جماعت بردین عیسی و فرمایشات او عمل میکنند یا نه ؟ پس باید با دقت بر افعال و اعمال آنها ملاحظه کرد و راست و دروغ را فهمید و بعد از آن تبعیت نمود .

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست و عاشرأ مراد صاحب آن نسخه اینست که مراد از کرسی در آیه الکرسی کرسی شفاعت حضرت عیسی است و این حرف از اغلاط واضحه و از هذیان و از خرافات سخیفه است بعلم اینکه در کلمه **وسع** کرسیه ضمیر است و آخر کرسی ضمیر غائب است و این ضمیر غائب راجع بخداوند است که در اول آیه شریفه فرموده **الله لاله الالهوالحی القيوم** چنانکه ضمیر لا تاخذنه و ضمیر له و ضمیر عنده و ضمیر بازنه و ضمیر علمه و ضمیر یؤده راجع است بخداوند بدون شك از کسی از اهل لسان از عرب و غیر ایشان پس چطور شد که این شش ضمیر راجع بخداوند شده و ضمیر کرسیه راجع به عیسی شد و این نحو حرف زدن و این سخن را گفتن و نوشتن ناشی از هذیان و عناد و عدوان است نه فقط غلط و کذب و بهتان نعوذ بالله از نحو اینگونه خذلان و معنای کرسی در آیه علم و

قدرت خداوند است مثل عرش او نه اینکه مثل صندل چوب و آهن است که آن مسیحی خیال کرده و **تلك عشرة كاملة** در جواب شفاعت و کرسی حضرت عیسی **عليه السلام** .

و اما آنچه آن مسیحی در این خصوص از انجیل بر شفاعت و کرسی عیسی **عليه السلام** شاهد آورده چنانکه در صفحه هفتم میگوید و انجیل در مواضع و موارد بسیار بوضوحی تمام بیان میکند که جالس بر کرسی شفاعت و مجد همانا عیسی مسیح است لا غیر چنانکه در آیه ۱۰۰۲ و ۲ مینوسد ای فرزندان این را بشما مینویسم تا گناه نکنید و اگر کسی گناه کند ما را در نزد خدای پدر شفیع عادل است که کفاره خطایای ما تواند کرد نه خطایای ما فقط بلکه خطایای تمام عالم را نیز تمام شد .

پس جواب اینکلام اینست که گوینده این سخنان یا عیسی است و یا غیر او است پس اگر حضرت عیسی است پس شفیع آنحضرت در نزد خدای پدر کدام کس است و اگر غیر از او است پس آن غیر از کجا دانسته و بکدام وحی یقین کرده که در نزد خدای پدر يك شفیع عادل است که خطایای تمام عالم را کفاره خواهد کرد و اگر این سخن راست باشد لازم میشود که عیسی بر یهودیانیکه او را بد و کافر و پسر کسی دیگر از نجار و غیره میدانند شفاعت نماید و بلکه لازم است که آنحضرت بر جمیع کافران و بد کاران و بر فرعونیان و نمرودیان شفاعت بکند هر چندی که در دین او نباشند پس این همه زحمتها از مسیحیان در داخل کردن مردمان

بر دین عیسی چه فائده دارد و حال آنکه او بر همه شفاعت خواهد کرد و
 ایضاً در صفحه هشتم از قول پولس خواری مینویسد زیرا لازم است که همه
 ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هر کس جزای اعمال بدنی خود را بیابد
 بحسب آنچه کرده باشد چه نیک چه بد تمام شد .

و در این کلام شفاعت و کرسی برای مسیح نیست که او خیال کرده و این سخن
 عیسی هم نیست و ایضاً در آن صفحه در متی مینویسد اما چون پسرانسان در
 جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید آنگاه بر کرسی جلال خود
 خواهد نشست و جمیع امتها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر
 جدا میکند و میشها را بردست راست و بزها را بر چپ خود قرار دهد آنگاه
 پادشاه باصحاب طرف راست گوید بیائید ای برکت یافتگان از پدر من و
 ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است بمیراث گیرید
 تا آنکه گفته پس اصحاب طرف چپ را گوید ای ملعونان از من دور
 شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است
 تا آنکه گفته و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت اما عادلان در
 حیات جاودانی تمام شد .

پس در این کلمات بحضرت عیسی پسرانسان گفته و بعد از آن خداوند را پدر
 عیسی قرار داده و این تناقض و تنافی محض است و لازمه اینها انسان بودن
 پدر عیسی است و این حرف از هیچ عاقل صادر نمیشود و بعد از این
 نیکوکاران را بر ملکوت روانه کرده و بدکاران را بر آتش جاودانی

فرستاده و بر آنها ملعون گفته و از خودش دور نموده و اینها مثل کلام پولس
 حواری است در جزای عمل خوب و فعل زشت و ابدأ حضرت عیسی بر
 گناهکاران شفاعت نکرده و این کلمات با سخن انجیل که از صفحه هفتم
 آن نسخه نقل شد منافات دارد که گفته بود که کفار خطایای ما تواند
 کرد نه خطایای ما فقط بلکه خطایای تمام عالم را نیز تمام شد پس یقین
 شد که این کلمات با همدیگر تناقض دارد .

و اما آنچه از مکاشفات یوحنا دلیل آورده بشفاعت و کرسی نشستن مسیح
 در صفحه دهم که دیدم تختی بزرگ و سفید و کسی را بر آن نشسته که از
 روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جائی یافت نشد و مردگان
 را خورد و بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند و دخترها را گشودند
 پس دفتر دیگر گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد
 بحسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است و دریا مردگانی را
 که در آن بودند باز داد و موت و عالم اموات مردگانی را که در آنها
 بودند باز دادند و هریکی بحسب اعمالش حکم یافت تمام شد پس اولاً
 در کلمات مذکوره اسم عیسی و نام کرسی نیست .
 و ثانیاً آسمان و زمین بکجا گریخت آیا از بد و زشت بودن روی او
 گریخت و یا از خوب بودن آن .

و ثالثاً بعد از گریختن آنها پس آن تخت و آن دخترها در کجا بود .
 و رابعاً آن دخترهای اول چه بود که جمع است و غیر از دفتر حیات است

که يك دفتر است و خامساً در اول ميگويند كه بر مردگان داوري شد بحسب
اعمال ايشان و مجدداً ميگويند كه هر يكي بحسب اعمالش حكم يافت و
اينها تكرر است و معنای وسط اين دو كلام چيست .

و سادساً در اين سخنان بر گناهكاران شفاعت نشد و بلكه هر كس بجزای
اعمال خودش رسيد و همه اينها از حضرت عيسى بدون مناسبت گرديد و
ديگر چه بگويم كه ناگفتم بهتر است و تمام شد اين مقاله در پيست و دويم ماه
شعبان در سال يک هزار و سيصد و چهل و پنج هجري در

دست احقر فانی حسين بن نصر الله بن صادق

« (الموسوی الارومی عرب باغی) »

« مقاله دلائل قرآنی در رد میرزا اسمعیل همدانی »

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بدانکه میرزا اسمعیل ناظم مدرسه آمریکائی در همدان يك مقاله نوشته و بخیال خودش خواسته توراۀ وانجیل موجود در دست یهود و نصاری را از کتب مقدسه نماید و آنهارا ترویج بکند و مردمان این زمان را بر آنها ترغیب نماید و چند آیه از قرآن مجید شاهد آورده بگمان خود بر اینکه آنها تحریف و تغییر و تبدیل نشده و نتیجه اینها بخیال خودش تمسک کردن مردمان است بر آن کتابهاییکه فعلا در دست یهود و نصاری با اسم توراۀ و انجیل موجود است هر چه باشد و از هر که باشد و با ترجمه هر قشه و هر شمشه و هر مسمی بخلیفه شود بدون تحقیق از جمع کننده آنها و من غیر تدقیق از تألیف نماینده آن کتابها و ترجمه کننده آنها بر زبانهای مختلفه در مرات عدیده و دفعات متعدده و بدون علم بعدالت و دیانت و امانت و راستگوئی تألیف کننده و جمع نماینده و ترجمه کننده آنها و این خیال و گمان صاحب مقاله است پس احقر در جواب او اولاً میگوید که ما فرض میکنیم که توراۀ و انجیل تحریف نشده و لکن میگوئیم حضرت موسی و عیسی فقط از برای بنی اسرائیل پیغمبر بودند نه بر جمیع مردمان از ایران و توران و غیر از اینها از بلدان و بر این مطلب در قرآن تصریح فرموده چنانکه در سوره بنی اسرائیل میفرماید

واتیما موسی الکتاب وجعلناه هدی لبنی اسر آئیل ودر سوره سجده فرموده
 ولقد اتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مریة من لقائه وجعلناه هدی لبنی
 اسر آئیل یعنی ما بحضرت موسی کتاب عطا کردیم و او را از برای بنی اسر آئیل
 هدایت کننده قرار دادیم و در خصوص حضرت عیسی در سوره آل عمران میفرماید
 و یعلمه الکتاب والحکمة والتوریه والانجیل ورسول الی بنی اسر آئیل
 ودر سوره صف فرموده واذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسر آئیل انی رسول الله
 الیکم ومضمون این دو آیه اینست که آنحضرت فقط از برای بنی اسر آئیل پیغمبر
 است چنانکه معنای دو آیه سابق پیغمبر بودن حضرت موسی است فقط از برای
 بنی اسر آئیل پس میرزا اسمعیل همدانی اگر بر قرآن مجید اعتقاد دارد و با آیات
 قرآن مبین دلیل میآورد بر حق بودن توراة و انجیل موجود در دست یهود و
 نصاری پس بمقاد این چهار آیات شریفه پیغمبر بودن ایشان و هدایت شدن توراة
 و انجیل فعلی یهود و نصاری منحصر است بخصوص بنی اسر آئیل نه بر سایر مردمان
 و بلکه یهود و نصاری شدن غیر از بنی اسر آئیل و تمسک کردن اهل سائر
 ولایات که از بنی اسر آئیل نیستند بر توراة و انجیل حاضر و فعلی باطل است
 بعلت اینکه در زمان سابق از برای هر طائفه یک نفر پیغمبر بوده و پیغمبر یک
 طائفه بر طائفه دیگر ربطی نداشت و اما نبوت و رساله محمد بن عبدالله ﷺ
 پس با صریح قرآن مجید بر تمام مردمان است چنانکه در سوره اعراف فرموده
 قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً ودر سوره فرقان است تبارک
 الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً ودر سوره سباء میفرماید

وما ارسلناك الاكافة للناس بشيراً و نذيراً و در سوره احزاب ولكن رسول الله وخاتم النبیین و در سوره توبه وفتح وصف هو الذي ارسل رسوله بالهدى و بين الحق ليظهره على الدين كله و مضمون اين آيات شريفه با اعتقاد ميرزا اسمعيل كه با آيات قرآن مبين با خيال خودش شاهد آورده اينست كه آنحضرت بر جميع مردمان پيغمبر است و نبوت و رسالت در او ختم شده و دين حق آنحضرت بر تمام اديان حق ناسخ است و بر جميع اديان باطله غالب است و اين مفاد آيه توبه وفتح وصف است پس بنا بر اعتقاد ميرزا اسمعيل كه قرآن شريف مدرک صحيح قرار ميدهد نبوت حضرت موسی و عيسى عليهما السلام را منحصر شد بخصوص بنی اسرائيل و اولاد حضرت يعقوب تا بروز آمدن حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم و نبوت و رسالت حضرت پيغمبر ما اسلاميان شامل گرديد بجمع مردمان دنيا تا بروز قيامت و حشر و نشر مردمان و ايضاً در جواب ميگريم كه ميرزا اسمعيل اين آيه را در آل عمران با خيال خود شاهد آورده نزل عليك الكتاب بالحق مصداقاً لما بين يديه و انزل التوراة و الانجيل من قبل هدى للناس بر هدايت بودن توريه و انجيل از براي مردمان كه معنای هدى للناس باشد و از واضحات است كه اين يك آيه است و معنای آيه اينست كه خداوند تعالى قرآن را با درستي و راستی و حقايت بر آنحضرت نازل کرده در حاليكه اين قرآن تصديق ميكند پيغمبران گذشته را و نازل فرموده توريه و انجيل را در زمان سابق براي هدايت مردمان آن زمان چنانكه قرآن را با حقايت از براي هدايت مردمان اين زمان نازل فرموده و ترجمه آيه اينست بلا شك و بدون

شبهه از احدی از اهل لسان عرب پس چنانکه توریة و انجیل را در این آیه هدایت مردمان زمان سابق قرار داده و همچنین قرآن را با حقانیت نازل کرده و در صورتیکه قرآن در این زمان حق و درست و راست باشد چنانکه اول آیه با صراحت میگوید پس بودن توریة و انجیل هدایت مردمان در زمان سابق چه فائده بر این زمان دارد و ایضاً ما اسلامیان اعتقاد داریم بر اینکه آن دو کتاب در زمان سابق مثل آن دو پیغمبر سبب هدایت مردمان بوده اند و بلکه جمیع پیغمبران و کتاب ایشان هر یکی در زمان خودشان هدایت مردمان مرکز نبوت خود بودند و اختصاص بحضرت موسی و عیسی ندارد و کتاب صحف آدم و شیت و ابراهیم و غیر از ایشان از برای هدایت مردمان آن زمان بوده است مثل حضرت موسی و عیسی و هدایت بودن توریة و انجیل در آن زمان منافات ندارد با بودن قرآن هدایت مردمان این زمان چنانکه هدایت بودن آدم صحف او و یاشیت و نوح و ابراهیم در سابق منافات ندارد با بودن توریة و انجیل هدایت زمان خودشان و ما اسلامیان با صریح قرآن جمیع پیغمبران را و کتابهای ایشان را هدایت مردمان زمان خودشان میدانیم و این منافات ندارد با اینکه قرآن مجید هدایت بوده باشد بعد از آنها و ناسخ شود بر آنها چنانکه توریة و انجیل ناسخ کتابهای و شرایع سابقه بوده است پس این آیه فائده بر میرزا اسمعیل ندارد و بلکه این آیه دلیل واضح است بر حق بودن احکام قرآن بعد از حق بودن توریة و انجیل در زمان سابق بر زمین پیغمبر ما اسلامیان و ثانیاً احقر میگوید که توریة و انجیل که بحضرت

موسی و عیسی نازلشده و آنها را حضرت موسی و عیسی کلام خداوند دانسته و بطریق وحی بایشان از جانب خداوند نازل گردیده پس آنها هدایت مردمان زمان خودشان است نه هر کتاب که با اسم توریة و انجیل بعد از حضرت موسی و عیسی جمع شده و نوشته گردیده و ما اسلامیان اقرار داریم بر اینکه آنچه بحضرت آدم و سایر پیغمبران نازل شده و با وحی و الهام از خداوند بایشان رسیده برای هدایت امت ایشان است تا بظهور و آمدن پیغمبری بعد از دیگری نه بر هر کتابیکه بعد از آن پیغمبر با اسم صحف آدم و یا شیث و یا نوح و یا ابراهیم و یا بنام زبور و تورا و انجیل از بعض علماء آنها نوشته اند پس آن زبور و توریة و انجیل که بر آن پیغمبران از طرف خداوند نازلشده و کلام خداست همه آنها سبب هدایت مردمان و نور و موعظه و دین حق آن زمان است تا بآمدن پیغمبری بعد از او و قرآن مجید ما مسلمین همین را تصدیق میکنند نه هر کتاب را که بعد از آن پیغمبران امت ایشان از خودشان و بخیال خود و بارأی خود نوشته اند زیرا که اینها از طرف خداوند نازلشده و بر پیغمبران وحی گردیده است و ثالثاً احقر میگوید که آیات قرآن تحریف و تبدیل و تغییر این توریة و انجیل که در دست یهود و نصاری فعلاً موجود است تصریح فرموده چنانکه در سوره نساء فرموده **من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه ویقولون سمعنا و عصینا** یعنی جمعی از یهودیان تحریف میکنند کلمات توریة را از محل آنها و چیزی دیگر در جای آنها میگذارند و میگویند بر پیغمبر **صلی اللہ علیہ و آله و سلم** که ما شنیدیم فرمایشات ترا و عصیان نمودیم

واطاعت نکردیم ودرمائده میفرماید **ولقد اخذ الله ميثاق بني اسرائيل**
تا آنکه فرموده فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم قاسية يحرفون
الكلم عن مواضعه ونسوا احظا مما ذكروا به ولا تزال تطلع على خائنة منهم
الاقلية الامنهم یعنی هر آینه خداوند اخذ فرمود عهد و پیمان را از بنی اسرئیل
 پس از جهت نقض کردن آنها عهد خودشان را آنها را از رحمت خودمان دور
 کردیم و قلب آنها را با قساوت نمودیم که بر همدیگر رحم نکنند و یکدیگر را
 بکشند و آنها تحریف میکنند کلمات خداوند را در توریة و انجیل از محلس و نسیان
 و ترک کردن اشیاء زیاده را از آنچه بآنها گفته شده و تو ای پیغمبر ما اغلب اوقات
 مطلع میشوی بر خیانت کردن آنها بر آیات توریة و انجیل و بر احکام خداوند
 مگر جماعت اندکی از آنها که خیانت نمیکند و ایضاً درمائده فرموده **يا اهل**
الكتاب قد جاءكم رسولنا بين لكم كثيرا مما كنتم تخفون من الكتاب و
يعنوا عن كثير یعنی ای اهل توریة و انجیل هر آینه آمدن آن پیغمبر موعود ما
 که بشما وعده داده بودیم با زبان حضرت عیسی آمدن او را چنانکه در سوره صف
 فرموده **و اذ قال عيسى بن مريم يا بنی اسرئیل انی رسول الله اليکم**
مصدقا لما بين يدي من التوریه و مبشرا برب رسول ياتى من بعدى اسمه احمد
ﷺ پس همان پیغمبر آمد و بیان میکند از برای شما چیزی بسیاری از آنچه
 شما آنهارا از کتاب خود مخفی و پوشیده میکنید و برای مردمان اظهار نمیکنید
 و با وجود اینها بسیاری از آن مخفی نموده ها را و پوشیده شده ها را عفو
 میکند و بشماها نمیگوید و ایضاً درمائده **و من الذين هادوا سماعون**

للكذب سماعون لقوم آخرين لم ياتوك يحرفون الكلم من بعد مواضعه
 یعنی جمعی از یهود بر سخنان دروغ و کذب محض گوش میکنند و بر آن اکاذیب
 ترتیب اثر مینمایند و گوش میکنند بر سخنان دیگر از یهود یا نیکه بحضور تو
 حاضر نمیشوند از جهت تکبر و تجبر کردن آنها و تحریف میکنند کلمات توریة
 را بعد از وضع آن کلمات در موضع خود بر محل دیگر و در بقره و قدگان فریق
 منهم یسمعون کلام الله ثم يحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون یعنی
 هر آینه بود يك فرقه از یهودیان که کلام خداوند را میشنیدند و بعد از آن
 آنرا تحریف میکردند و تحریف آنها بعد از آن بود که تعقل میکردند و
 میدانستند و با وجود فهمیدن و دانستن کلمات خداوند را تحریف و تغییر میدادند
 و ایضاً در بقره فویل للذین یکتبون الكتاب باید یبهم ثم یقولون هذا
 من عند الله لیشتروا به ثمناً قليلاً فویل لهم مما کتبت اید یبهم و ویل
 لهم مما یکسبون یعنی ویل باد از برای آنکسانیکه با دست خودشان کتاب
 توریة را با تحریف و تغییر مینویسند و بعد از تغییر و تبدیل میگویند این از جانب
 خداوند است و حکم او اینست و این تحریف را میکنند تا آنکه بخرند با این
 ثمن اندک را پس ویل باد برای آنها از جهت آنچه دست آنها نوشت و ویل باد
 بر آنها از جهت آنچه کسب کردند از مال بسبب تحریف کردن کتاب خداوند
 بادست خودشان پس در این شش آیات شریفه خداوند تعالی تصریح فرموده
 بر تحریف و تبدیل کردن اهل توریة و انجیل کتاب خودشان را و علت این
 دو آیه آخر فروختن آنها بود دین را بدنیا و کسب کردن مال دنیا بود

زیرا که اگر آنکتابها تحریف نمیشد و در حال اول بود علماء آنها رئیس و صاحب مال و جاه و ثروت نمیشدند و باید ایمان میآوردند بر پیغمبر ما اسلامیان چنانکه در آیه صف حضرت خبر داده بود پس جماعت یهود و نصاری علایم و صفات پیغمبر ما را تحریف و تغییر دادند تا آنکه جماعت عوام آنها آنحضرت را نشناسند و بر او ایمان نیاورند و در دین خود شان بمانند و برای علماء آنها ریاست و ثروت بوده باشد چنانکه جماعت علماء یهود علامات و نبوت حضرت عیسی را مخفی و مستور نمودند تا آنکه ریاست و ثروت آنها باقی باشد و بلکه تا بحال علماء یهود حضرت عیسی را پیغمبر نمیدانند و عوام خودشان را فریب داده اند و نبوت را در حضرت موسی ختم و تمام کرده اند تا آنکه نبوت بحضرت عیسی نرسد و ریاست آنها از دست خودشان بیرون نشود و همچنین چند نفر از علماء نصاری علامات و معجزات نبوت پیغمبر ما را بر عوام نصاری اظهار نکردند تا آنکه آنها رئیس و صاحب مال بوده باشند و ریاست آنها از دست نرود و هکذا بعد از پیغمبر ما خلافت و امامت را جمعی از امت آنحضرت بر وصی و خلیفه واقعی او ندادند از جهت جمع کردن ثروت و اموال دنیا چنانکه سلاطین این زمان باقهر و غلبه و اکراه بمردمان ضعیف و دولتهای عاجز مسلط میشوند و مملکت يك ملت و دولت ضعیف را تصرف میکنند و از اول دنیا چنین بوده و اکثر و اغلب مردمان هر زمان دنیا دوست و دین فروش شده اند و مردمان دیندار و تقوی شعار و خداوند شناس در هر زمان کمتر بودند و بر فرض وجود ایشان مغلوب و مقهور

گردیده پس چنانکه جمعی از علماء یهود نبوت حضرت عیسی را انکار کردند و قبول نمودند و هکذا جمعی از علماء نصاری نبوت پیغمبر ما را قبول نکردند از جهت ریاست خودشان و علایم و اوصاف او را تحریف و تبدیل نمودند که ریاست و ثروت آنها باقی باشد و صاحب اموال و املاک شوند میرزا اسمعیل که ظاهراً اظهار ایمان بقرآن دارد این آیات را با دقت ملاحظه نماید و در این شش آیه با صراحت بیان فرموده تحریف شدن توریة و انجیل را پس اگر آیه شریفه هدی للناس از قرآن است و در تعریف توریة و انجیل است و همچنین شش آیه مذکوره در تغییر و تحریف آنها است و هر دو قرآن است و هدایت بودن آنها در زمان حضرت موسی و عیسی با آن نحویکه از خداوند نازل شده صحیح است و قرآن تصدیق کرده و تحریف شدن آنها بعد از حضرت موسی و عیسی نیز صحیح و تصدیق قرآن است و در میان آیات قرآن منافات ندارد و همه آیات قرآن موافق واقع است و هر یکی در جای خودش درست است و تناقض نیست و رابعاً با دلیل عقلی ثابت است تحریف شدن انجیل و توریة موجود در دست آنها بعلت اینکه توریة و انجیل کلام خداوند بوده است و از خداوند نازل شده است بحضرت موسی و عیسی و آنها احکام خداوند است بایشان در زمان خودشان و اما این توریة و انجیل که در دست یهود و نصاری است پس اینها کلام خداوند و احکام او نیست و بلکه اینها تاریخ وقایع و اتفاقات زمان حضرت موسی و عیسی است با مختصر ذکر بعض احکام در آنها

بدلیل اینکه توریة و انجیل خداوندی يك کتاب بود و حال آنکه حالا بنام آنها چند کتاب با اسم توریة و انجیل جمع شده و آیا انجیل نازل شده آسمانی انجیل متی و یا انجیل لوقا و یا انجیل مرقس و یا انجیل یوحنا است و کدام یکی از طرف خداوند نازل شده و یا همه آنها از خداوند است و اگر بگویند که همه آنها از طرف خداوند نازل شده پس چرا در میان آنها اختلاف بسیار واقع شده و اگر بگویند یکی از آنها از خداوند است پس باقی آنها از خداوند نخواهد شد و دروغ و افتراء بستن بخداوند خواهد بود و در هر دو فرض تحریف و تبدیل و تغییر در آنها ثابت میشود بدون شك از احدی از اهل بصیرة و بلکه در هر صورت تحریف آنها بر عوام و نسوان و صبیان واضح است تا چه رسد بمردمان عاقل و و تا چه رسد بر اشخاص با انصاف و تا چه رسد بمردان متدین بر دین حق و اما کسی که عقل ندارد و انصاف نداشته باشد و متدین بر دین حق نشود پس از برای او حضرت موسی و عیسی و پیغمبران گذشته و فرمایشات حضوری ایشان فائده نخواهد کرد چنانکه بر بعض علماء یهود فرمایش و معجزه حضرت عیسی فائده نداد و از دین باطل خود برنگشت و فرموده و معجزه آنحضرت را سحر نامیده و ایمان نیاورد و در زمان پیغمبر ما نیز چنین شد و بالجمله توریة و انجیل فعلی که در دست آنها است تحریف شده است و در زمان سابق کاغذ نبود و طبع و نشر نبوده و نسخهای آنها کم بوده و تحریف و تغییر آسان بود و مخفی و مستور کردن حق سهل بوده است و اختیار کتابها در دست علماء با ثروت و اموال

بود و ریاست دین و بلکه دنیا در تصرف علماء متمولین بوده است و هر چه میخواستند میکردند از تغییر و تبدیل و تحریف و جعل قانون در میان مردمان چنانکه اولیاء و امراء و وزراء هر دولت با وجود مذهب و ایمان آنها بیک نفر پیغمبر يك قانون وضع نموده اند و در مقابل مذهب و دین خود بآن قانون عمل میکنند و تحریف و تبدیل دین و کتاب خداوند همین است و خامساً در این توریة و انجیل بعض چیزها است که آنها را نمیشود بشخص متدین نسبت داد تا چه رسد بر پیغمبر و تا چه رسد بخداوند مثل اینکه در توریة از زبان خداوند برهرون میگوید که تو هر وقت خواسته باشی بر چادر من بیائی يك قدر زنك و چنك بردامن خود ببندی تا آنکه از صدای چنك ترا بشناسم و در انجیل متی میگوید که حضرت عیسی بعروسی رفت و شراب خواست گفتند شراب تمام شده گفت کوزه ها را پر از آب بکنید پس کوزه ها را از آب پر کردند و آنها را بدعا و معجزه شراب نمود و در آن مجلس خوردند و حضرت عیسی چه کرد و موسی چه ها کرده و فلان کس چه گفت و فلان شخص چه اقدام نمود و هکذا که ذکر آنها قباحت دارد و این نحو گفتار و مثل این کردار و نظیر این رفتار چه مناسب دارد بپیغمبر زمان و پیشوایان مردمان تا چه رسد بر خالق انس و جان و گفته و فعل فلان شخص چه ربطی بکلام و کتاب خداوند و حکم او دارد و آیا ذکر احوالات حضرت موسی و عیسی بعد از ایشان از يك نفر و یا دو و سه نفر از نقل کننده احوالات واقعه در زمان سابق و آن نیز با اختلاف شدید توریة

وانجیل میشود و آیا نقل وقایع زمان آدم و یا نوح و یا ابراهیم کتاب آدم و نوح و ابراهیم خواهد شد و یا کتاب خداوند است بلی آنچه خداوند بحضرت موسی و عیسی دستوالعمل داده و وحی نموده و بدون اختلاف در نسخهای توریة و انجیل ذکر شده پس آنها کلام خدای تعالی و احکام او است بر مردمان آن زمان و هدایت همان مردمان است و آنچه میرزا اسمعیل گفته که بعض نسخهای توریة و انجیل از زمان قدیم مانده و تحریف نشده و نسخهای جدید با آنها موافق است اولاً دروغ است و ثانیاً فائده ندارد و بعلت اینکه آنها کلام و کتاب خداوند نیست و بلکه آنها تألیف و جمع بعض حواریون و اصحاب حضرت موسی و عیسی است چنانکه بیان شد و اگر او هزار دلیل و شاهد اقامه نماید بر عدم تحریف توریة و انجیل پس آنها فائده ندارد و بلکه باطل است در مقابل دلیلهای نقلی و عقلی ما اسلامیان بر وقوع تحریف و تبدیل در آنها چنانکه ذکر شد بعلت اینکه شهادت بر نفی و بر عدم در هیچ مذهب و ملت فائده ندارد و اگر هزار نفر شخص عادل بگویند که زید بر عمر و مدیون نیست و در این اثناء اگر دو نفر عادل بگویند که مدیون است پس دین زید بعمر و ثابت میشود و میرزا اسمعیل تا بحال این مسئله عرفی و شرعی و مسلم را نفهمیده و از قانون مذاهب ملل عالم بدون اطلاع است و کسیکه با این جهل و نادانی باشد و ضروریات را نداند چطور مقاله مینویسد و راضی بر نشر کلمات خود میشود و شاید مراد او پول گرفتن باشد و در این ضمن خواسته اظهار بطلان دلائل امریکائیان را نماید که ای مردمان

بدانید که اینها دلایل آنها است و این دلیلها از بیت عنکبوت اوهن است و الا مرد عاقل نباید چنین بگوید و خودش را در نظر عاقلان جاهل نشان بدهد و تحریف توریة و انجیل را احقر با صریح خود آن کتابها در کتاب کشف الحجاب در نجاست اهل کتاب ذکر کرده و حقانیت مذهب اسلام و حق و صدق بودن قرآن را در کتاب عروة الوثقی و در کتاب عقاید الاسلام با تفصیل فی الجملة بیان کرده ام هر که تفصیل خواسته باشد به آن کتابها رجوع نماید و سادساً آیاتی که میرزا اسمعیل از قرآن شاهد آورده با خیال خودش بوجوب تابع شدن بر توریة و انجیل وعدم تحریف و تبدیل در آنها اگر حق بوده و دلالت داشته پس در زمان پیغمبر ما از علماء و یهود و نصاری کسانی بودند که هزار مرتبه از میرزا اسمعیل اعلم و با خبر و دانا بوده و چرا آن کسان بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ما ایراد و رد نکردند و چرا جواب از آیات تحریف شدن توریة و انجیل ندادند و چرا علماء و دانایان یهود و نصاری نگفتند که آیات قرآن تو دلیل است بر تابع شدن مردمان این زمان بر این کتابهای ماها باوجود این که چقدر از اهل لسان عرب یهود و نصاری با پیغمبر صلی الله علیه و آله ما همجوار بودند و زبان آنها عربی بود و حالا نیز هستند و چرا آنها و غیر انه آنها با این آیات با آنحضرت گفتگو نکردند و جواب آنحضرت را ندادند و حال آنکه آنحضرت سیزده سال در مکه شمشیر و لشکر نداشته و براقامه دلیل هر کس حاضر بوده و جواب ایرادکنندگان را مینفرمود

و هر که او را از جانب خداوند میدانست و قرآن مجید او را حق

میفهمید ایمان اظهار میکرد و طول کلام نشود :

اگر در خانه کس است يك حرف بس است

تمام شد در بیست و دویم ماه رجب در سال

هزار و سیصد و چهل و پنج هجری

حرره الاحقر الارومی

« (عرب باغی) »

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

« مسئله آمدن زردشتیان بر ایران »

اینکه سؤال فرموده بودید که آیا آمدن زردشتیان هند که در سابق ایرانی و در ایران بودند با قبول کردن هیئت دولت و شورای ملت بعضی شرایط و درخواست آنها را جایز است یا نه؟ پس احقر در جواب آقایان اظهار میدارد که تشریف آوردن زردشتیان که از نجباء ایرانیان و اهل وطن ما هستند البته بسیار خوب و در نظر عقلاء و علماء و دانایان خیلی مرغوب است و فواید عدیده و عواید کثیره دارد و بلکه این حسی عوام و نسوان است بعلمت اینکه حفظ مملکت و استقلال دولت و حراست ملت و محفوظ بودن نفوس و ناموس اهل ولایت موقوف است بر زیادتی نفوس و ثروت و اگر یکی از اینها نبوده باشد نه استقلال دولت میشود و نه حفظ نفوس مملکت و از واضحات است که تشریف آوردن ایشان بر ایران باعث زیادتی نفوس ایرانیان و ثروت مملکت مسلمانان و سبب قدرت دولت و فواید ملت است زیرا که زردشتیان صاحب ثروت و مالک انواع و اقسام کارخانه ها هستند و از اشخاص متمول بمردمان فقیر فائده میرسد و از کثرت رعیت بدولت بسیار عایدات میشود و در این زمان زیاد نمودن ثروت و نفوس در ایران و خصوصاً از نظامیان از واجب واجبات و از الزم تکلیفات

اسلامیان است و در آمدن ایشان هم زیاده شدن ثروت و هم کثرت نفوس ایران است و با این دو تا تقویت دولت و حفظ مملکت و ملت میشود و مقدمه واجب و آنچه واجب بر آن موقوف است واجب عقلی است و واجب عقلی مثل واجب شرعی است و هر چه اهم باشد وجوب آن الزم است در شرع انور و اهم بودن ثروت و زیادتی نفوس و خصوصاً نظامی ایرانی از واضحات است زیرا که قوام دولت و ملت با وجود اینها است و بودن زردشتیان در مذهب غیر اسلام منافات ندارد با آمدن ایشان از جهت اینکه در ایران ملل و مذاهب مختلفی است و هر کس در مذهب خود باقی و رعیت ایران است و اهل اسلام بر مذهب و جان و مال کسی کار ندارند مادامیکه آنکس بمقام طغیان بدولت نیاید چنانکه خداوند تعالی در سوره ممتحنه فرموده **لَا يَنْهِيكُمْ اللَّهُ** **عَنِ الدِّينِ لَمْ يَقَا تَلَوْكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يَخْرُجْكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ** **وَتَقْسُوا إِلَيْهِمْ** یعنی نهی نمیکند خداوند تعالی شما را از نیکوئی کردن و عدالت نمودن بر آنکسانیکه جنگ نمیکند با شما در خصوص دین شما و خارج نمینمایند شما را از ولایت شما و نیز در آن سوره میفرماید **انما ينهيكم الله** **عن الدين قاتلوكم في الدين واخرجوكم من دياركم وظاهر واعلى** **اخراجكم وان تولوهم** یعنی بدرستیکه نهی میکند خداوند تعالی شما را از دوستی آنکسانیکه جنگ میکنند با شما در خصوص دین و بیرون میکنند شما را از ولایت خودتان و همدست میشوند در بیرون کردن شما از اموال و ولایت خودتان پس از واضحات است که زردشتیان با ما اهل اسلام و ایران

در مقام جنگ در خصوص دین ما نیستند و بادولت ایران ضدیت ندارند و ما را از ولایت خودمان بیرون نمیکنند و در این فرض نیکوئی کردن ما برایشان و دوستی نمودن ما با آنها با صریح آیه مذکوره خوب است و بحسب شرع اسلام عیب ندارد اگر چه ایشان هیچ نفعی بر ایرانیان نداشته باشند تا چه رسد بر اینکه ایشان فائده بسیار بدولت و ملت داشته باشند و باعث تقویت دولت و ایرانیان بشوند و عدد نفوس ایران زیاد تر شود و بلکه در آیه زکوة از برای این اشخاص يك سهم قرار داده چنانکه در سوره توبه فرموده **والمؤلفة قلوبهم** و در تهذیب و تفسیر قمی و صافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که ایشان قومی هستند که خداوند را یکی میدانند و لکن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ما معرفت ندارند و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با ایشان الفت میکرد و یاد میداد معارف شرعیه را برایشان تا آنکه بشناسند حق را پس خداوند از برای آنها سهم مخصوص قرارداد از زکوة تا آنکه تحصیل معرفت بکنند و راعب بشوند پس با صراحت این آیه و این حدیث باید ما اسلامیان بازردشتیان در کمال محبت و الفت و رفاقت بوده باشیم و ابدأ ایشان را نرنجانیم و بر آنها احترام و اکرام نمائیم و بلکه از جهت بزرگ زادگان بودن آنها زیاده تر از سایر فرقه ها و بالاتر از باقی اهل مذاهب برایشان توقیر و تکریم نمائیم چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله ما بر بزرگ زادگان میکرد و بر پسر حاتم چه قدر مرحمت فرمود با وجود بودن او در اول درغیر دین اسلام و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر بزرگ زادگان ایران چه مقدار تکریم و احترام فرمودند و نگذاشتند

ایشان را مثل سائر اسیران کفار بدفروشدند با وجود آنکه ریاست در دست آن حضرت نبوده و همیشه آن حضرت بر ایرانیان حمایت میفرمودند از جهت بزرگ زاده بودن ایشان و حال آنکه اغلب آنها زردشتی بودند و همچنین بودیغمبر صلی الله علیه و آله ما چنانکه در فرمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله باخط امیر المؤمنین علیه السلام در سال نهم از هجرت بر طائفه حضرت سلمان مرقوم فرموده و در تاریخ گزیده و کلمه طبیئه مرحوم نوری ذکر شده که بعد از بعضی بیانات نوشته بدرستی که برای ایشان است امان خداوند و امان رسول او بر خونها و بر اموال ایشان در زمینی که اقامت کردند و در آن زمین از نرم و هموار و کوهستان و چشمه ها و چراگاه که ستم دیده نشوند و تنگ گرفته نباشند پس هر کسی که خوانده شود بر او این نامه من از مؤمنین پس باید محافظت کند ایشان را و نیکوئی نماید بر ایشان و پاس آنها را نگه دارد و منع نماید ستم را از ایشان و در پی آزار و صدمات آنها نباشند و من برداشتم از ایشان تراشیدن موی پیشانی را و بستن زنار در کمر را و جزیه را تا خمس و عشر که در زکوة است و باقی مصرفها و زحمتها را و دست ایشان رها است بر آتشگده ها و دهات و اموال آنها و مانع نشوند ایشان را از پوشیدن جامه فاخر و سوازی و ساختن خانه ها و اصطیلها و برداشتن جنازه ها و فرا گرفتن آنچه می یابند در در کیش و آئین خودشان و بر تری بدهند ایشان را بر سایر ملتها از اهل ذمه تا آخر فرمان همایون و در فرمان دیگر بخط حضرت سید الشهداء در سال سی و نهم از هجرت بنا بر امر مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

اینطور نوشته که این نامه وعهد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است برای بهرام شاه پسر خورزاد سرکرده زردشتیان و مباشر امر دین ایشان و از برای خاندان او که منسوبند بر آذرباد که من شما را امین گردانیدم و عهد خداوند و رسول او و امان خود مرا بشما دادم چنانکه ریاست در خاندان شما بود بر شما و بر فرزندان شما ارزانی داشتم و امر نمودم بر جمیع مسلمین و حاکمان شهرها و جهادکنندگان و صاحبان راهها را بر حفظ و نگهداری شما و ظلم را از شما دور دارند و نیکوئی کنند بشما و فرزندان شما را نیکو دارند و جزیه از شما نخواهند و ریاست شما و فرزندان شما را نگهدارند و بر داشتم از شما و از فرزندان شما جزیه شما و فرزندان شما را و آنچه از نسل شما بوجود آیند و رها کردم دستهای شما را بر آتشگدههای شما و اموال آنها و بر زینتهای و دهات موقوفه بر آنها و هدیههای آنها و ساختن آنچه خراب شود از آنها تا آنکه فرموده که مسلمانان تغییر ندهند حقی از حقوق ایشان را و نه شرطی از شروط ایشان را و اینکه اکرام کنند جوانمردان ایشان را و در گذرند از بدکاران آنها و مطالبه نکنند هرگز جزیه سزهای ایشان را و اکراه نکنند ایشان را بر قبول کردن دین اسلام تا آنکه فرموده که همه مسلمانان بدانند این را از فرمان من و مزاعات نمایند وصیت مرا در باره ایشان و فرزندان ایشان کسانیکه اسلام آوردند از ایشان و یا باقی بمانند در کیش خودشان و هر که فرمان پذیرد و بند مرا در حق ایشان نگهدارد

پس او خوشنودی خداوند و رسول او است و هر کس خلاف کند و از فرمان من سرکشی نماید پس او در خشم خداوند و رسول او خواهد بود و هر آنیه بر من خلاف نموده و دشمنی کرده و سلام و رحمت خداوند تعالی بر شما باد تمام شد فرمان همایون پس در این دو فرمان مبارک واجب الاذعان چقدر احترام و اکرام بر بزرگ زادگان از زردشتیان فرموده‌اند و اذیت برایشان را مخالفت خداوند و رسول او قرار داده‌اند و فرمان همایون حضرت پیغمبر ﷺ مشتمل است بر معجزه زیرا که در زمان آنحضرت ایران پادشاه مقتدر و استقلال تام داشت و در تصرف مسلمین نبوده تا آنکه آنحضرت بر مسلمانان در خصوص طائفه سلمان سفارش فرمایند و بلکه آنحضرت خبر از غیب داده و از فتح اسلامیان بر ولایات ایران بشارت فرموده و حال آنکه بحسب عقل در زمان آنحضرت محال بوده و سلطنت ایران بر حجاز و یمن رفته بود و الحاصل باید ما اسلامیان بر ایشان احترام و اکرام بکنیم و بر حکم و فرمان واجب الاطاعه حضرت رسول ﷺ و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اطاعت نمائیم و در احترام نمودن ماها برای ایشان و خوشنودی خداوند و رسول او را بدست بیاوریم و بطور رضای خداوند تعالی و اولیاء اورفتار بکنیم تا اینکه در این خصوص معصیت کار نباشیم و انشاء الله تعالی مسلمانان ایران دستورالعمل پیغمبر (ص) و امام خودشان را در باره زردشتیان عمل میکنند و در حق ایشان توقیر و تکریم مینمایند و برایشان وعده

خوب میدهند و از بعض تحمیلات و مشقات و زحمات ایشان را خاطر جمع و آسوده میکنند تا آنکه ایشان نیز با خاطر جمعی و فارغالی بر وطن اصلی خودشان مهاجرت مینمایند و با برادران وطنی خودشان و با ایرانیان اصلی خودشان همراهی و همدستی میکنند و با همدیگر مددکاری و اعانت مینمایند در آماده کردن کارخانجات و منسوجات و ملبوسات و در شوسه کردن طرقات و درست نمودن خط آهن در ولایات و غیر از اینها از کارخانه‌ها از شیشه و کاغذ و ذوب آهن و اخراج معادن از نفت و مس و ذغال سنگ و غیر ذلك از لوازم دولت و ملت و اگر شخصی ملاحظه کند در هر روز از ایران اقلایك هزار تومان بخارجه تحویل میشود فقط از برای کاغذ و هم چنین از برای اشیاء دیگر بالمضاعف و با آمدن زردشتیان و همدست بودن ایشان با ایرانیان و برادران وطنی خودشان تمامی احتیاجات ایران از خارجه قطع میشود و لوازمات زندگانی همه ایرانی فراهم میگردد و انواع زراعات و عملیات جریان پیدا میکنند و در مقابل این همه فوائد آنها اولاً فرمانهای صاحب شرع انور در احترام ایشان و آیه تألیف قلوب و حدیث مذکور و در تفسیر آیه ثانیاً پس اگر ایشان از دولت و شورای ملت بعض خواهشات نمایند و شرایط درخواست بکنند پس هیئت دولت بقدر امکان قبول میکنند و ایشان را مثل سائر اهل ملل قرار ندهند زیرا که در این فرمان زردشتیان را مثل سائر اهل مذاهب قرار نفرموده و جزیه را از ایشان

برداشته و احترام ایشان را زیاده‌تر از سایرین قرارداد و جماعت مسیحیان در ایران چقدر محترمند با وجود اینکه اغلب آنها تبعه خارجه و یا آنکه خود را تبعه خارجه مینمایند و بنا بر تصریح این فرمانها باید جماعت زردشتیان از همه اهل مذاهب در اکرام و احترام بالاتر باشند در نزد ایرانیان و شئون و مراعات ایشان زیاد تر شود نسبت بسائر اهل ادیان و اعانت و حمایت اهل ایران بالنسبه بر ایشان بیشتر گردد از حمایت ایرانیان در حق مسیحیان تبعه ایران تا چه رسد بر تبعه خارجه از آنها و اگر خدای نکرده جماعت زردشتیان از هیئت دولت چیزی و شرطی درخواست نمایند که خلاف قانون معلوم از قرآن و ضد ضروریات دین اسلام باشد نه ضد رأی بعض علماء پس در این فرض باید اولاً ایشان را قانع کرد بر قانون اسلام زیرا که قوانین آن بنا شده بر فطرت و خلقت اصلیه چنانکه در سوره روم فرموده **فَاقِم وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا** و در سوره نحل میفرماید **ان الله يامر بالعدل والاحسان وايتاء ذى القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغى** و دین اسلام امر کردن است بر عدالت و احسان کردن و صلۀ ارحام نمودن و نهی کردن است از امورات قبیحه و منکرات عرفیه و از ظلم و عدوان بمردمان و اعتقاد دینداران همه ادیان اینست که در این آیه فرموده و ثانیاً اگر ممکن نشد قانع شدن ایشان پس اولیاء امور دولت و ملت ملاحظه فرمایند فواید و عواید

آمدن ایشان را با ضرر درخواست و شرایط آنها و بعد از دقت در اینها هر کدام که اهم و الزم شد پس آنها را مقدم بدانند زیرا که تقدیم راجح و اهم باز از قوانین اسلامیة و از مستقلات عقلیه و از واضحات فطریه است و در قرآن مجید در سی و یک مورد امر بقول و فعل احسن فرموده چنانکه همه آنها را در رسالۀ نجات الفرقه در مسائل متفرقه ذکر کردم و مراد از آن آیات شریفه همان تقدیم اهم و ارجح است بر مهم و راجح و اگر آمدن ایشان با آن شرایط نیز اهم و ارجح شد پس شروط ایشان را قبول میکنند از جهت تقدیم اهم بر غیر اهم و رفع افسد بر فاسد و در احادیث حضرات ائمه علیهم السلام بر لزوم تقدیم اهم تصریح فرموده اند از آن جمله در کافی و تهذیب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که سؤال نمودند از شهری از شهرهای اهل حرب که آیا جایز است که آب بر آن شهر سرس بدهند و یا آتش بزنند و یا منجنیق بر آن بیندازند تا آنکه اهل حرب کشته شوند و حال آنکه در میان آنها زنان و صبیان و اسیران و تجار مسلمانان است یا نه؟ آنحضرت فرمود جایز است همه اینها بر اهل حرب و بر جنگ کنندگان با مسلمانان و از جهت بودن پیران و صبیان و زنان و جمعی از مسلمانان در میان ایشان از آنها دست برداشته نمیشود و آن مسلمانان را نیز مثل کافران میکشند و دیه و کفاره ایشان بر جهاد کنندگان لازم نیست تا با آخر حدیث و جمیع علماء اعلام بمضمون این حدیث فتوی داده اند از جهت اهم بودن فتح بلاد و رفع فساد از میان

عباد و بلکه تقدیم اهم را در جمیع موارد ملاحظه فرموده‌اند و دلیل ایشان آیات و روایات و عقلیات و نقلیات صحیحه مذکوره است و از جهت تقدیم اهم و ارجح و تقدم انفع و الزم تقلید افضل و اعلم را جمیع علماء واجب میدانند و در این مسئله شکی نیست و آنچه ذکر کردم درجواز قبول کردن اولیاء دولت و ملت بعضی درخواستهای و شرایط جماعت آقایان زردشتیان را در تشریف آوردن ایشان بر ایران بحسب شرع انور اسلام بود و اما جهات سیاست و منافع و مضرات دولت ابد مدت را پس اولیاء دولت و سیاسی دانان شورای ملت از وزراء و امراء و امناء خوبتر و بهتر میدانند و مسئله سیاست و ملاحظه مصلحت دولت راجع است بر هیئت دولت و شورای ملت درهربابت ، صلاح مملکت خویش خسروان دانند .

حرره الاحقر الارومی عرب باغی الموسوی

« در هشتم شهر شعبان در سنه ۱۳۴۵ »

« هذا سيف فاضل في رد القاصر الجاهل »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اینکه سؤال نمودید که بعضی از مردمان میگویند که حضرت عیسی مبعوث بود
بمغرب و مشرق و بر تمام روی زمین آیا این ادعا صحیح است و یا باطل
پس احقر در جواب میگوید که این ادعا اولاً بما مسلمین فائده ندارد و
بر هزاری خوب است که این ادعا را نمودند و عیسی را بتمام
روی زمین هدایت کننده قرار دادند و این ادعا از برای مسلمانان

تصدیق مسیحیان است و تقویت ادعای آنها است و ضرر بمسلمین و اقرار است
 بر اینکه اباء و اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نصاری بودند و یا کافر العیاذ بالله
 تعالی و بطلان این از واضحات است و ثانیاً این ادعا را خود عیسی نکرده
 و در انجیلها نقل نشده و بلکه عکس این را گفته چنانکه در انجیل متی
 میفرماید فرستاده نشدم مگر بجهت گوسفندان گم شده خاندان اسرآئیل
 پس کسی دیگر چرا از زبان او دروغ میگوید و خودش را رسوا مینماید
 و ثالثاً این ادعا را در قرآن تکذیب نموده و در سوره آل عمران فرموده
و یعلمه الكتاب والحكمة والتوریه والانجیل و رسولا الی بنی اسرآئیل
و در سوره صف فرموده و اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرآئیل انی
رسول الله الیکم مصدقاً لما بین یدی من التوریه و در این دو آیه
 نبوت عیسی را منحصر فرموده بر بنی اسرآئیل فقط و اگر آنحضرت بر تمام
 روی زمین پیغمبر میبود البته در بیان تعداد فضایل او میفرمود **و رسولا**
الی كافة الناس و یا الی کل و یا الی الجمیع و یا الی العالمین
 و یا اینکه خود عیسی در آیه دویم این الفاظ را میگفت چنانکه در حق
 پیغمبر ما وارد شده و در سوره اعراف فرموده **قل یا ایها الناس انی**
رسول الله الیکم جمیعاً و در سوره انبیاء و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
 و در سوره فرقان **نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً و در**
سوره سباء و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیراً و نذیراً و در سوره
احزاب فرموده و لکن رسول الله و خاتم النبیین و اگر آنحضرت مبعوث

بر تمام روی زمین نمیشد پس خاتم النبیین چطور میشود و آنحضرت در این پنج آیات شریفه خبر داده از مبعوث شدن خودش بر تمام روی زمین و اگر عیسی نیز مبعوث بر همه میشد البته در انجیلها نقل شده بود و خودش نمیگفت که من بر بنی اسرائیل پیغمبرم چنانکه از انجیل و قرآن نقل شد و رابعاً این ادعا را در احادیث صحیحه تکذیب کرده و دروغ بودن این را واضح نموده چنانکه مرحوم صدوق در کتاب اکمال الدین از حضرت رسول ﷺ روایت کرده که خداوند تعالی بعیسی علیه السلام ودیعه داد نور و علم و حکمت و علوم جمیع انبیاء سابق را و علاوه فرمود بر آنها انجیل را و بعثه الی بیت المقدس الی بنی اسرائیل یدعوهم الی کتابه یعنی او را مبعوث کرد بر بیت المقدس بسوی بنی اسرائیل و آنها را دعوت میکرد بر عملکردن بکتاب خودش تا آخر حدیث و ایضاً در اکمال الدین از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که انه ارسل الی بنی اسرائیل خاصة و كانت نبوته بیت المقدس یعنی عیسی مبعوث شد بر بنی اسرائیل فقط و نبوت او در شهر بیت المقدس بود لا غیر و ایضاً در تفسیر عیاشی از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که خداوند وحی فرمود بعمران پسر مریم که بر تو یک نفر پسر مبارک عطا خواهم نمود که کور را بینا کند و برص را شفا دهد و مرده را زنده کند با اذن من و رسول الی بنی اسرائیل و پیغمبر باشد بر اولاد یعقوب تا آخر حدیث و ایضاً در تفسیر قمی از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که خداوند تعالی

وحی نمود بعمران که بتوعطا خواهم کرد يك پسرى مبارك كه شفا دهد كور را وصاحب برص را و زنده كند مرده را با اذن من وقرار خواهم داد او را رسولاللى بنى اسر آئيل تا آخر حديث و ايضاً از ابى جارود از حضرت باقر عليه السلام روايت كرده كه خود عيسى همواره ميگفت بر بنى اسر آئيل انى رسول الله اليكم يعنى رساله من از براى خود شماست پس بنا بر اين پنج حديث صحيح نبوت او منحصر گرديد بخود بنى اسر آئيل و اين احاديث با آيات قرآن موافق است و بضرورت دين معلوم شده كه احاديث مطابق قرآن صحيح و واجب العمل است بخلاف اخبار غير موافق قرآن زيرا كه طرح آنها و اعراض از آنها واجب است و اعتقاد بآنها حرام است پس هر گاه يك حديث و يا زيادتر پيدا شود كه عيسى بمشرق و مغرب پيغمبر بوده پس طرح آن حديث و اعراض از آن واجب است بدون شبهه در بين علماء شيعه و بودن عيسى از پيغمبران اولى العزم و از سادات انبياء و دائر بودن و حاوى نبوت بر پنج نفر كه يكي عيسى باشد چنانكه در بعض احاديث وارد شده منافات ندارد كه عيسى پيغمبر خصوص بنى اسر آئيل باشد لا غير و اگر كسى با وجود اين آيات و احاديث المذكوره بگويد كه عيسى پيغمبر بود بتمام روى زمين پس حساب او با كرام الكاتبين است زيرا كه آن كس انكار قرآن و اعراض از احاديث صحيحه موافق قرآن نموده است در مقابل اخبار ضعيفه و اقدام بر اين شناعة و اعتقاد بر اين قباحت كار مسلمين نيست .

و خامساً اگر در بعض احاديث وارد شود كه حضرت نوح و ابراهيم و موسى

و عیسی مبعوث شدند بمیان مشرق و مغرب پس بعد از جواب سابق و ضد بودن این حدیث بقرآن و با احادیث مذکوره جواب آنست که این نحو حدیث مثل آن آیه است که در سوره اعراف میفرماید **و اورثنا القوم الذین کانوا یتضعفون مشارق الارض و مغاربها یعنی ما ارث دادیم مشرقهای و مغربهای زمین را بر آن قومی که ضعیف شده بودند یعنی در دست فرعون و از واضحات است که مراد از مشارق و مغارب در این آیه زمین مصر و شام است که بنی اسرائیل بعد از هلاکت فرعونیان مالک شدند پس معنای این آیه هر چه و هر طور باشد معنای آن حدیث نیز چنان است بدون فرق در بین آیه و حدیث نه اینکه مراد از حدیث تمام روی زمین باشد چنانکه بعضی مردمان خیال نموده و ترجمه آیه را ندانسته پس همین حدیث ضعیف نیز با آیات و احادیث سابقه منافات ندارد و جمع در بین همه آنها میشود و با قرآن ضد نمیشود و با وجود این جواب اگر کسی بگوید که عیسی و یا موسی مبعوث بود بر تمام روی زمین پس آن کس جاهل محض و یا از اهل عناد و منکر قرآن و احادیث و حساب او با کرام الکاتبین است و با وجود آیات و احادیث محکمت تمسک کردن است بر تشابهات از جهت بودن زیغ در قلب او و بسته شدن بصیرت او از آیات و از روایات واضحات .**

و سادساً بما بتصریح قرآن مجید از برای اهل مکه قبل از آنحضرت پیغمبر ﷺ نیامده چنانکه در سوره قصص و الم سجده میفرماید **لتندر قوماً**

ما اتيهم من نذير من قبلك يعنى اى پيغمبر ما بتوقرا آن فرستاديم تا اينكه
 بترسانى از عذاب ما قومى را كه بر آنها پيغمبر نيامده قبل از تو و در سوره
 سباء فرموده **وما اتيناهم من كتب يدرسونها وما ارسلنا اليهم قبلك**
من نذير يعنى ما براهل مكه كتاب نداده بوديم قبل از تو و ما برايشان پيغمبر
 نفرستاده بوديم قبل از فرستادن تو و اين سه آيات صريح است كه بر اهل
 مكه قبل از آن حضرت پيغمبر و كتاب نيامده است .

و ما بما صاحب ادعائى مزبور جاهل است بر تاريخ بنى اسرآئيل و اولاد
 حضرت اسمعيل زيرا كه شعبه نبوت بعد از حضرت ابراهيم دو قسمت شده
 بود يكي در اولاد اسحق بود كه پيغمبران بنى اسرآئيل بودند از حضرت
 موسى تا بعيسى و ديگرى در اولاد اسمعيل بود و پيغمبر هر دو طائفه از
 از خودشان بودند و اين پيغمبر بر قوم خود و آن ديگر بقوم خودش
 چنانكه مرحوم مجلسى اعلى الله مقامه در جلد دويم حيات القلوب ذكر کرده
 كه اوصياى حضرت ابراهيم دو شعبه داشتند يكي فرزندان اسحق كه پيغمبران
 بنى اسرآئيل در آنها داخلند و يكي فرزندان اسمعيل كه اجداد كرام
 حضرت رسول الله در ميان ايشان بودند و ايشان بر ملت حضرت ابراهيم
 بودند و حفظ شريعت او مينمودند و پيغمبران بنى اسرآئيل بر ايشان
 مبعوث نبودند تمام شد كلام آن مرحوم .

و كسى كه خودش قرآن و احاديث را نميفهمد و احاطه بمعناى آيات
 و احاديث صحيحه ندارد پس او بايد بر آن مرحوم تقليد بکند و با فهم

ناقص خودش چیزی نگویید اگر تقوی و یا حیاء داشته باشد و از جهت این هفت جواب که هر یکی مثل تیر زهر آلود است برجگر جاهل قاصر جهات خود را در این ادعای مزبور ضایع نکند و با عجز و قصور در این مرحله داخل نشود و رسوائی برای خودش فراهم ننماید و جواب را مختصر کردم و در حضرت نوح و ابراهیم و موسی چیزی بیان نکردم و ایشان نیز مثل عیسی است در اولوالعزم بودن و منحصر شدن رسالت ایشان بر قوم خودشان و تفصیل این مطلب در آیات قرآن و روایات اهل قرآن است و مجال ذکر آنها در این مختصر ممکن نیست و تمام شد

« (در دهم ماه صیام در یک هزار و سیصد و چهل و شش هجری) »

« (حرره الاحقر الارومی الموسوی) »

« (عرب باغی) »

« (تمه) »